سرّ ایمان

(وحدت وجود و ایدئولوژی غدیر)

The secret of faith

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب: سرّ ایمان (وحدت وجود و ایدئولوژی غدیر)

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: مهرماه ۱۳۹۲

تعداد صفحه: ۵۱

بسم الله المؤمن

۱- به قول مرحوم فروغ فرخزاد آن پرنده خوشبختی که از همه خانه ها پر کشیده و رفته همان ایمان است. ایمان نیز همچون بسیاری از واژه های کلیدی فرهنگ، لفظ و معنائی سهل و ممتنع است که به بیهودگی بر زبانها جاری و لقلقه زبانهاست و تقریباً همه خود را مؤمن می دانند اگر مخلص و اولیاء الله و عارف بالله ندانند. و این حداقل انتساب دینی ما به خودمان است در حالیکه علی(ع) که امیر مؤمنان است در خطبه بیانش می فرماید «مؤمنانی که در قرآن آمده اند مائیم». و خود خداوند خطاب به خاتم النبیین خود می فرماید «تا قبل از این چه می دانستی که ایمان چیست».

۲- نقدترین و رایج ترین مفهومی که از لفظ ایمان در قرآن کریم حضور دارد همان «باور» است: «آنانکه ایمان دارند به خدا و عالم غیب و رسولان و کتابهائی که بر آنان نازل شده است رستگارند» که در اینجا منظور باور داشتن ندیده هاست زیرا این نوع ایمان موجب رستگاری است. ولی در جای جای قرآن سخن از باور نکردن معجزات عینی و محسوس انبیای الهی از جانب کافران است که نه تنها بر باورشان به حقانیت انبیاء نمی افزاید که منکرتر و عدوتر هم می شوند.

۳- پس ایمان بمعنای باور کردن دارای درجات است: ایمان به محسوسات، ایمان به معقولات نامحسوس و ایمان به حقایق نامعقول: ایمان حسی، ایمان عقلی و ایمان قلبی! که هر یک نیز دارای درجات و انواع است: ایمان سمعی، ایمان بصری، ایمان لمسی و ایمان قیاسی، ایمان علیتی و ایمان عاطفی و ایمان اشراقی و روحانی!

۴- در قرآن کریم نیز انواع و درجات ایمان به وضوح مذکور است ولی یک امر در مورد همه انواع و درجات ایمان و باور وجود دارد و آن اینکه امری از جانب خداست و هیچکس بی اذن الهی نمی توان ایمان آورد. برخی از ایمانها به دل الهام می شود و برخی در دل نوشته می شود و برخی از طریق نزول فرشته القاء می شود. و نیز سخن از ایمان فوق ایمان است که دال بر درجات بی انتهای باور در بشر است.

۵- برخی از انسانها در باور کردن محسوس ترین امور عاجزند که انسان مدرن عموماً به چنین وضعیتی دچار شده و مستمراً بی ایمان تر و ناباورتر و مشکوکتر و وسواس تر شده و تا جنون و فروپاشی روان به پیش می رود که حاصل ناباوری کامل به هر چیز و کسی است.

۶- دیدن و شنیدن و چشیدن و لمس کردن و بوئیدن یک امر است و درک و فهم این یافته ها امری دگر است و باور کردن این یافته نیز امری سوم است. و این سه مرتبه کلی از ایمان است. و امروزه بسیاری از مردمان در سراسر جهان حتی در مرتبه اول ایمان هم مسئله دارند زیرا حواس پنجگانه در عصر زندگی صنعتی بتدریج دچار بی حسی و رخوت و مرگ می شود تا چه رسد به دو مرتبه دیگر ایمان!

۷- می بینیم و نمی بینیم. می فهمیم و نمی فهمیم. باور می کنیم و نمی کنیم! اینست مسئله! بی اعتمادی به جهان که برخاسته از بی اعتمادی به خودمان است! بی اعتمادی به محسوسات و عقل و ادراک خود!

۸- وقتی اوضاع چنین است پس ایمان به خدای نادیده و عالم غیب محلی از اعراب ندارد در حالیکه همه دم از ایمان به خدا می زنند و خود را عارف می دانند در حالیکه از باور ابتدائی ترین امور عاجز و دچار مرض شک و وسواس هستند. پس معلوم می شود که این خداباوری به شیطان پرستی نزدیکتر است و پرستش یک وهم یا جن و شیطان است.

۹- در اینجاست که قرآن کریم بسیاری را کور و کر می خواند که در عین حال خود را هدایت یافته می دانند و در آنچه می کنند شکی هم روا نمی دارند! و این داستان اکثر بشریت مدرن است.

۱۰- چه می شود که می بینیم و نمی بینیم و می شنویم و نمی شنویم. و به زبان بهتر گوش می دهیم ولی نمی شنویم. نگاه می کنیم ولی نمی بینیم. فکر می کنیم ولی نمی فهمیم. زندگی می کنیم ولی زنده نیستیم. هستیم ولی نیستیم. «نه زنده اند و نه مرده، نه هستند و نه نیستند.» قرآن- این حاصل بی ایمانی و ناباوری است نسبت به محسوس ترین واقعیت ها!

۱۱- اصلاً دین و کتاب خدا و رسالت انبیاء، جز برای به باور رسانیدن بشر نسبت به واقعیت ها نیست از محسوسات تا معقولات و تا روحیات! این یکی از علائم پست تر بودن اکثر مردمان نسبت به حیوانات است زیرا حیوانات دریافتهای حسی خود را باور دارند و لذا حیات حیوانی مطمئن تر و باعزت تر و سالمتر از ما دارند.

۱۲- قرآن را که می خوانیم گوئی با کلام والدین با کودکان خود روبرو هستیم که ابتدائی ترین محسوسات را به کودکان خود متذکر می شوند که: «نگاه کن آن درختان را، حیوانات را، آسمان و پرندگان را، شتر را که بار می کشد و گاو را که شیر می دهد و... اینها را باور کنید. ولی اکثر مردمان باور نمی کنند!...» بخش عظیمی از آیات همینگونه اند! برای همین است که انسان متکبر و مدعی و کور و کر، در مطالعه قرآن احساس حماقت و اهانت می کند که عین حقیقت است زیرا ابتدائی ترین واقعیات را باور ندارد چون با همه چیز بازی می کند و به هیچ چیزی تعهدی ندارد از جمله به خالق جهان! از این منظر بایستی معمای ایمان را دریافت و راز کفر را! یعنی راز باور و ناباوری را به بودن و نبودن! و نهایتاً به بودِ نبود!

۱۳- پس بدان که باور به لحاظ وجودی دارای سه مرحله و درجه است: باور به بود (موجودات محسوس)، باور به نبود (موجودات نامحسوس و غیبی) و باور به بودِ نبود (ظهور غیب): یعنی باور به محسوسات، باور به معقولات و باور به غیبی که به عرصه محسوسات آمده است مثل بینات و معجزات و کرامات و نهایتاً انسان الهی که کاملترین غیبی است که به عین آمده است که خلیفه خدا و ظهور حق است و این کاملترین و عالیترین باورهاست و ایمان کامل!

۱۴- عالم محسوسات همان عالم آیات هستند که نشانه های الهی و غیبی در عالم محسوسات هستند یعنی جهان اشیاء! و این باور به بود است. مرحله دوم عالم معقولات است که به صورت بینات رخ می نمایند که این باور به نبود است و مرحله سوم ظهور حق و باور به آن است که عرصه ولایت و امامت و هدایت و سیر الی الله است که باور به بودِ نبود است.

۱۵- ولی اکثر مردمان در همان مرحله نخستین باور که باور به بود (محسوسات) است درمانده و سرگردانند و لذا جز تقلید نمی دانند. یعنی در همان دوره کودکی خود متوقف شده اند یعنی مرحله: آب، بابا، نان... آن مرد آمد، آن مرد با اسب آمد و... . یعنی فرق کسی را که با اسب می آید از کسی که با ماشین می آید و یا پیاده می آید را نمی دانند! و فقط آمدن را می بینند. و گاه حتی فرق آمدن و نیامدن را هم نمی دانند و اصلاً بودن و نبودن آن کس را تشخیص نمی دهند. «آیا می خندید و گریه نمی کنید»! قرآن- مسئله اینست!

۱۶- آدمی از باور به محسوسات به سوی باور معقول می رود و از آنجا در حریم باور به منقولات الهی وارد می شود که معارف قدسی و متافیزیکی است که در این باور فوق حسّی و فوق علیتی است که شهود توحیدی پدید می آید که غایتش لقاءالله است که دیدار با نبود است و این ایمان بودِ نبودی است که کمال ایمان است.

۱۷- باور آنچه که هست آدمی را به باور آنچه که نیست می رساند و این باور، نیستی را به عرصه هستی می آورد و این بیانی از خلق جدید عرفانی است.

۱۸- در آیات و روایات آمده است که در بهشت چیزهائی هست که حتی در تخیل و تصور بشر هم نمی گنجد. و این باور به محالات است که عین قدرت خلاقه از عدم به وجود است. پس قدرت خلق سراسر از ایمان و باور است بخصوص باور به قدرت آفرینش در انسان! و بدان که خداوند جهان هستی را از چنین باوری آفرید و لذا «مؤمن» از اسماء نخستین خداوند است و لذا آدمی هم چون خداوند را باور کند همچون او مؤمن می شود یعنی باور به اینکه جهان هستی از عدم آفریده شده است و خداوند به آنی آن را آفریده است. پس باور به چنین خدائی قدرت خلاقه الهی را هم در انسان ایجاد می کند.

۱۹- پس بدان که همه تفاوتها در میان آدمها به لحاظ قدرت مادی و معنوی برخاسته از باور به اراده خلاقه خویشتن است در درجات!

۲۰- اگر آدمی براستی باور کند که ذاتاً خلیفه خداست و حامل همه صفات و قدرتهای خداست این قدرت به فعل می آید. و انسان کامل حامل ایمان کامل به این عقیده است.

۲۱- باور به اینکه همه موجودات و اشیاء محیط ما آیات الهی هستند و خداوند با آنهاست در درون و برونشان، پس همه اشیاء، الهی هستند، ما را به همه درجات ایمان تا لقاءالله می رساند.

۲۲- بزرگترین دشمن باور، بازیگری با جهان و جهانیان بخصوص با خویشتن است. برای همین از ویژگی کافران لعب و لهو یعنی بازیچگی و بازیگری است. به همین دلیل اشد کفر فرهنگی و فرهنگ کافرانه را در اهل سینما می یابیم بخصوص در سینمای به اصطلاح قدسی که مسائل متافیزیکی و زندگی انبیاء و اولیاء را به تصویر می کشد که حداقل دین باوری در جامعه را بطرزی بغایت هنرمندانه ریشه کن و مسخره می کند.

۲۳- اصلاً اراده به بازی کردن، معلول ناباوری به چیزهائی است که با آن بازی می کنند. کودکان بزرگترین حجت این ادعایند!

۲۴- و تنها عقیده و معرفتی که اراده به بازی کردن با چیزها را در آدمی نابود می کند مکتب وحدت وجود و باور به حضور خدا در هر خلق است. پس وای به کسانی که با این باور بازی می کنند که خود تبدیل به شیاطین می شوند که شاهدیم: عرفان بازی!

۲۵- باور به بودِ نبود قدرتمندترین نابود کننده بازیگری در بشر است یعنی باور به حضور خدا در جهان و باور به حیات پس از مرگ!

۲۶- انسان اگر براستی حیات پس از مرگش را باور کند و حساب و کتاب قیامت را، بازی در او می میرد.

۲۷- اگر قرآن، باور به خدا و عالم غیب و رسولان الهی را مایه رستگاری می داند پس باید اعتراف کنیم که فقط انگشت شمارانی از مردم جهان چنین باوری را حقیقتاً دارا هستند و مابقی با این اعتقادات بازی می کنند!

۲۸- برای همین است که در قرآن کریم حساب مؤمنان ورای تعلقات مذهبی است یعنی مؤمنان یهودی و مسیحی و اسلامی و دیگر مذاهب در یک رده و جایگاه وجودی قرار دارند. و این مؤمنان همان عارفانند که جایگاه فرامذهبی و فرافرقه ای دارند همچون امامان ما!

۲۹- یعنی کسی که براستی ایمان آورد و خدا و غیب را قلباً باور نمود دیگر انسانی الهی است که همانقدر که مسلمان است یهودی و مسیحی و بودائی و زرتشتی هم هست زیرا با همه پیامبران محشور است چون بر غیب عالم ورود کرده است.

۳۰- گفتیم که ایمان یعنی وجود- باوری! و وجودباوری یعنی باور به حقیقت جاودانه موجودات عالم بعنوان نشانه های الهی و حضور حق! همانطور که دوست داریم خودمان اینگونه باشیم و دیگران هم چنین باوری به ما داشته باشند یعنی باوری الهی و حق و جاودانه!

۳۱- وجودباوری (بودباوری) یعنی حق باوری در موجودات عالم. زیرا فرمود «خداوند زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست را بر حق آفرید.» قرآن- و اینگونه است که بازی می میرد. «آیا پنداشتید که جهان را به بازی آفریده ایم». قرآن-

۳۲- پس از جمله نشانه ایمان و وجودباوری، حرمت به جهان و جهانیان است از سنگ و گیاه و حشرات و حیوانات و آدمیان!

۳۳- بنگرید که چگونه جهان مدرن به سراشیبی بازیگری و مسخرگی و هجو تا سرحد نابودی می رود و حتی خود- مسخرگی تبدیل به هویت شده است و این کفر تا سرحد خود- نابودسازی است. رسانه ها بزرگترین حجت این ادعایند که روح حاکم بر آنها مسخرگی و هجو و بازی است و به قول علی(ع) «هر جنگی اولش بازی بود».

۳۴- وجود، مقدس است پس وجود- باوری موجب قداست نفس بشر است و این همان ایمان است.

۳۵- این تجربه ای مسلم است که آدمی همواره به باورهایش می رسد. و اگر در پایان هر تجربه ای به بطالت و شکست می رسد حاصل باور اولیه اش در باب آن امر بوده است. «چون در کاری به بن بست رسیدی به نیت اولیه آن بازگرد تا علتش را فهم کنی». علی(ع)-

۳۶- پس ایمان که معنای عقیدتی آن در همه مذاهب ایمان به خداست فقط و فقط حاصل خداباوری در جهان و زندگانی دنیاست. یعنی وحدت وجود! یعنی باور به خدائی زنده و فاعل و حاضر و ناظر و موجود و مطلق در جهان پیش روی!

۳۷- آنچه که باور دینی را تبدیل به خطرناکترین بازیها کرده است فرافکنی خدا به آخرت و آسمان است و این ایمان ضد ایمان است! ایمان به خدائی که جائی هست و جائی هم نیست گاهی هست و گاهی هم نیست هر جا و هر گاه که بخواهم هست و نخواهم نیست. و این معامله ای است که آدمی با وجود خودش می کند و این عین بازی با وجود و وجودبازی است. و این نه خداست و نه وجود. بلکه فقط آنچه که نیست اینگونه در خیال ما قابل بازی است این بازی با نابودی است که انسان را به نابودی می کشاند! این عین عدم پرستی است. و اینست که در پایان هر بازی میل به نابودی اسباب بازی پدید می آید.

۳۸- اینست که می فرماید «از مردمان پیروی مکن که اکثراً جز توهمات خود را پیروی نمی کنند.» قرآن- این توهم پرستی همان بازی با عدم و عدم پرستی است.

۳۹- «مؤمن بازی نمی کند.» این کلام علی[ع] نشانه محکمی بر میزان ایمان است.

۴۰- همانطور که گفتیم در قرآن کریم آشکارا درمی یابیم که ایمان بعنوان نور خدا در انسان و سرّ وجود، یک داده الهی است و بی اذن او کسی نمی تواند ایمان آورد هر چند که شرایط یافتن ایمان از خدا هم معلوم شده است. «کافران نجواکنان می گویند ای کاش ما هم چون مؤمنان بودیم. ولی آنچه که مانع ایمانشان است اینست که در همان حال در گناهان خود اصرار دارند». قرآن-

۴۱- پرواضح است که همه گناهان به نوعی حاصل بولهوسی و مسخرگی و تنوع پرستی است که صور بازیگری بشر است. پس آنچه که مانع ایمان کافران است مذهب اصالت بازیگری در آنهاست. «در قلوبشان بازی می کنند». قرآن-

۴۲- پس ایمان از جدیت و تعهد و ثبات در اندیشه و عمل است که در نقطه مقابل بولهوسی و تنوع طلبی و بی وفائی قرار دارد. و اینست که اموری همچون نظافت و نظم و انضباط از علائم ایمان قلمداد شده است که دال بر جدیت و وفا و ثبات و قداست است.

۴۳- هرگز مپندار که انسان بدقول و بی نظم و انضباط و کثیف و باری بهرطریق را ایمانی باشد! انسانی که معتقد به حضور خدا در جهان است چگونه می تواند بی وفا و لاابالی و هردمبیل باشد!

۴۴- پس یقین دان که مؤمن حقیقی کسی است که باورمند به حضور خدا در جهان است پس بی تردید در جستجوی دیدار اوست. «اهل هدایت کسانی هستند که روی خدا را جستجو می کنند.» قرآن- حجتی کاملتر و واضح تر از این برای تشخیص ایمان نیست.

۴۵- مؤمنان همه مذاهب دارای اخلاق الهی می باشند و لذا به آسانی شناخته می شوند به نظافت و نظم و آرامش و ادب و صلح و قناعت و خرد و صبر و شجاعت و سخاوت و عدالت و محبت به همگان و احترام به همه مذاهب الهی و دوستی با پیامبران خدا!

۴۶- مؤمن یعنی موجود! و آنکه وجود دارد نیازی به اثبات وجودش ندارد پس نیازی به تلاشهای مذبوحانه و ریائی هم ندارد و در تقیه است الا به رسالتی!

۴۷- وجود حاصل باور به موجودات است به عنوان نشانه های حضور خدا در جهان! و این یعنی ایمان که احساس امنیت کامل در جهان و در محضر حق است زیرا در حضور خدا چه جای ترس و وحشت از غیر خداست. و چه نیازی به اینهمه بیمه ها!

۴۸- و آنکه وجود دارد نابود شدنی نیست زیرا حس جاودانگی دارد پس سلطان عالم است.

۴۹- «ای جماعت انس و جن اگر می توانید از اقطار هستی خروج کنید! ولی نمی توانید الا به یاری سلطانی.» رحمن- خروج از هستی یعنی تن دادن به نیستی! و نمی توان سالک وادی فنا شد الا به یاری یک سلطان وجود که یک مؤمن کامل

است. و در این صورت است که انسان موجود در وادی فنا دست به کار خلق جهان دگر و برتر می شود همانطور که علی(ع) اظهار می کند.

۵۰- کمال ایمان، ایمان اسلامی- شیعی است که ایمان به وجود خویشتن بعنوان خلیفه خداست. این همان ایمان به منقولات قرآنی- شیعی است. یعنی ایمان به قدرت آفرینش برتر! پس این ایمان به رحمت مطلق و عشق خدا به بشر است که بشر را در مقامی برتر از خودش قرار داده است و راه و روش دستیابی به این قدرت برتر را هم از طریق انبیاء و اولیایش به او تعلیم داده است. و این ایمان کامل اسلامی- شیعی است.

۵۱- اتقوا! یعنی بازی مکن و بترس از بازیگری و مسخرگی در حضور خدا!

۵۲- اتقوا یعنی آدم باش، وجود داشته باش، خودت را به بازی مگیر، باش! کُن!

۵۳- وای به حال کسانی که در محضر بودِ نبود یعنی ظهور حق از انسان، بازی می کنند و با او و معارف و اوامرش مکر می کنند یعنی با امام عصر خود! و نیز با رسول رحمت خدا و اسوه محبت الهی و شریعت او! یعنی مسلمانان! پس دریاب راز اینهمه فتنه و فساد و جنگ و جنون و جنایت در جهان اسلام را! و نیز راز هزار سال بازی مسیحیت با مسیح و دینش در اروپا و عذابها و جنایات آن. و چون دست از این بازی کشیدند لااقل به لحاظ دنیا به عیش و اقتداری رسیدند! و بنی اسرائیل که بخاطر بازی و مکر با موسی کلیم الله و احکامش هزاران سال است که سرگردان و بی خانمان هستند که در آخرالزمان در دوزخ اسکان گزیده اند دوزخی به اسم اسرائیل!

۵۴- بازی با بود، بازی با نبود و بازی با بودِ نبود: اینست مراتب بازیگریهای بشر و دوزخهایش!

۵۵- آدمی حق ندارد حتی با سگ و گربه بازی کند و یا شاخه درختی را به قصد بازی و هوس بشکند تا چه رسد بازی با سائر آدمها و بازی با انبیاء و اولیاء و بازی و مکر با خدا! هیهات!

۵۶- انسانی که با مقدس ترین اعتقادات خودش بازی می کند خداوند کور و کر و گنگش می سازد تا حتی محسوسات را هم باور نکند تا چه رسد معقولات!

۵۷- انسانی که امری را با حجت ها و بینات حسی و عقلی و تجربی درک کرد چون با این ادراکش بازی و مکر و انکار نماید حتی هوش حیوانیش را هم از دست می دهد. و این سقوط بعنوان عذاب الهی نه امری از ورای وجود انسان که از ذات وجودش وی را از هر باور و ادراکی ساقط می کند.

۵۸- وقتی حقیقتی را که دل و جان و وجدانت درک و تصدیق کرده مورد بازی و مکر و انکار قرار دهی در واقع قلب ادراک و شعور و باورت را انکار کرده ای و اینست راز کور و کر و گنگ شدن و قفل گشتن دل و حماقت محض! «ظلم نمی کنید الا بخودتان. و خداوند به شما ظلم نمی کند». قرآن-

۵۹- انکار خدای خیالی (خدائی که نیست) موجب نابودی هوش و حواس پنجگانه نمی شود و چه بسا اتفاقاً آن را متمرکز هم می کند و اینست که چنین منکرانی در دنیا صاحب قدرت می شوند و در علوم دنیوی بیشترین رشد را دارند. ولی انکار بینات و اولیای الهی که ظهور بودِ نبود هستند موجب نابودی باورهای حسی می شود و حماقت آشکار رخ می نماید زیرا ظهور وجود مطلق در قلمرو محسوسات است که قلب حواس را منور کرده است پس انکار این نور قلبی است که موجب کوری و کری و گنگی و مرگ دل می شود. در این معنا بمان!

۶۰- بی ارادگی و بی عملی انسان به عقل و علم و تجربیات خودش دال بر ناباوری او بخویشتن است و این همان بی ایمانی و کفر است که حاصل انکار بینات و حجت های الهی از مؤمنان و اولیای خداست یعنی انکار ظهور بودِ نبود! و این بزرگترین معضله این دوران است یعنی بی ارادگی و بی عملی به همان علم و عقل محسوس و دنیوی خود!

۶۱- ایمان اولین اسم و صفتی از بشر متدیّن است که منظور نظر احکام شریعت قرار می گیرد و عبودیت را می طلبد و لذا همه احکام بخصوص عبادی دین در قرآن فقط اهل ایمان را مخاطب قرار می دهد مثل نماز، حجاب، زکات، جهاد، بیعت با امام، امر بمعروف و نهی از منکر و غیره! که جمله احکام سیر الی الله و سلوک عرفانی هستند و تقرب الی الله را تا لقاءالله می پیمایند. یعنی خداوند در کتابش فقط رسول و مؤمنان را بطور مستقیم مخاطب نموده است چرا که به او وصل

شده اند و او را در دل خود می شناسند و باورهای دینی در دلشان نشسته است. «مگوئید که مؤمنانیم زیرا هنوز اسلام در دل شما وارد نشده است.» قرآن- یعنی اعتقادات شما تبدیل به باور قلبی نشده که اراده تان را شامل شود و اراده دینی یابید.

۶۲- یعنی تا زمانیکه آدمی دارای صفات کافرانه است و از گناهان به لحاظ نفسانی رهائی ندارد دلش ایمان نیاورده است. یعنی کسی که هنوز نگاه و احساس هرزه دارد و به دنیا حریص و به مردمان حسود است و تاب تحمل دوستی با مؤمنان را ندارد و بسوی بزهکاران میل می کند هنوز از اهل ایمان نیست. ولی مؤمن ممکن است بناگاه مرتکب معصیتی کبیره شود ولی آن گناه در او صفت و میلی دائمی نیست و بلکه لحظه ای دچار وسوسه شیطانی شده و عمل زشتی انجام داده است که بلافاصله از آن نادم و توبه کار می شود. یعنی ارتکاب به گناه، مؤمن را تا مدتها به لحاظ وجدان عذاب می دهد و تا دم مرگ هم حتی یادش عذاب آور است. ولی غیرمؤمنان چه بسا با ارتکاب یکباره گناه به آن گناه ابتلای دائمی یابند.

۶۳- دل کانون اراده ذاتی بشر است که همه امیال از آنجا برمی خیزند و ذهن را برای تحقق آن میل به تدارک و فعل وامی دارد. پس تا دل به امری باور نکند آن امر در اراده فرد جاری نمی شود و تبدیل به هویت نمی گردد. پس بی عملی به اعتقادات واضح ترین نشان بی ایمانی است.

۶۴- پس اگر دل کانون عمیق ترین باورهاست که کل وجود را فرامی گیرد و وجود را مأمور به باورها می سازد بدین معناست که دل هم دارای حواس و هوش و ادراک خاص خودش می باشد همانطور که خداوند از چشم و گوش و هوش دل سخن گفته است و نیز باور دل!

۶۵- یعنی چشم و گوش و حواس بیرونی ما متعلق به سر و ذهن است و دل را حواس و اعضای نهان است که حقایق نهان را درک و باور می کند همانطور که ذهن هم وقایع عیان را درک و باور می کند یعنی دنیا را!

۶۶- پس دل مأمور درک و حس و باور باطن جهان است و حقایقی که محسوس نیستند. پس این دل است که خدا و آخرت و غیب و وحی را فهم و باور می تواند کرد و نه ذهن! و لذا عقل که نور دین است نیز همان قوه فهم کننده دل است و نه سر! یعنی غیرمؤمنان را عقلی نیست!

۶۷- پس غیرمؤمنان را نه عقل است و نه اراده عمل به احکام دین، مگر به تقلید و عادت و یا جبر و ریا و اکراه! و از آنجا که خداوند از اکراه در دین بیزارست پس غیرمؤمنان را حکم به احکام شرعی و عبادی نکرده است.

۶۸- تفکر نیز که ویژه مؤمنان است حاصل تابش نور ایمان دل بر ذهن است. غیرمؤمنان فقط محاسبه و آرزوبافی و حدس و گمان پروری دارند و این کل کار ذهن آنهاست. حتی حافظه غیرمؤمنان نیز بسیار ضعیف و قشری است و هرگز احوالات و احساسات و مسائل باطنی گذشته را به یاد نمی آورند زیرا درک باطن امور کار دل است و نه ذهن.

۶۹- ولی دلی که ایمان می آورد تحت الشعاع نور ایمان می تواند حتی باطن امور گذشته جاهلانه و کافرانه زندگیش را به یاد آورد که این ذکر است.

۷۰- و نیز دوست داشتن و حبّ هم یک فرآیند مؤمنانه و قلبی است زیرا دل به نور ایمان زنده و خلاق می شود و محبت خلاقیت دل است. یعنی غیرمؤمن، محبت نمی داند و نمی تواند.

۷۱- یک پدیده زشت و تباه و میرا و حقیر و بی بنیاد نه می تواند دوست بدارد و نه دوست داشته شود. دل مؤمنی که به منشأ زیبائی و حقیقت و قدرت و رحمت و جاودانگی متصل شده اول خودش و سپس سائرین را دوست می دارد زیرا این ارزشها را در خود و باطن دیگران می بیند. زیرا ظواهر میرای جهان دوست داشتنی نیستند و باطن را فقط کسی درمی یابد که باطن بین شده باشد و دل، چشم و گوش و هوش باطن جهان است.

۷۲- و اینست که تعلقات قلبی غیرمؤمنان از جنس محبت نیست بلکه بستگی و بندگی و نیاز و ابتلاء و عادت است و درگیری! و لذا خداوند می فرماید «اگر دیگران را دوست داشته باشید در صورت ایمان، خدا را به اشدش دوست می دارید.» یعنی محبت حقیقی برخاسته از ایمان است که وجود آدمی را به سرچشمه هستی جاوید و حقیقت مطلق و زیبائی وصل می کند. و دل غیرمؤمن فقط به پوسته میرای دنیا وصل است که جز فساد و تباهی نیست و جز فساد و تباهی نمی بیند پس نمی تواند دوست بدارد.

۷۳- دل کانون باطن بینی و غیب شناسی و رازباوری وجود انسان است اگر زنده به نور ایمان باشد. در غیر اینصورت عجیب و غریب ترین و سرّترین و گیج و گنگ ترین کانون وجود است و همواره برای صاحبش گرفتاری و سرگشتگی و ابتلاء و عشق و نفرتهای سیاه و شر تولید می کند تا آنگاه که مورد طرد و لعن صاحبش قرار می گیرد و تعطیل می گردد و گاه می میرد.

۷۴- آنچه که دل را لایق دریافت نور ایمان از جانب خدا می سازد تلاش صاحبش در رعایت تقوا و دوری از معاصی و ستم است همانطور که قرآن کریم می فرماید و ذکرش رفت. پس نور ایمان و محبت، اجر خدا به اهل تقوا است.

۷۵- محبت به عالم و آدم، محصول معرفت توحیدی و وحدت وجود است یعنی باور به حضور خدا در همه جا و همه کس! و این باور کار دل است. پس همه مؤمنان اهل وحدت وجودند در درجات ادراک: علمی، عینی و وجودی (حق الیقین). اینست که علی(ع) می فرماید که: «مؤمنان مائیم و شیعیان ما که شعاعی از نور ما هستند»!

۷۶- ایمان، نور باطن شکاف است که نورش تا ذات موجودات رسوخ نموده و باطن امور را استخراج و دیدار می کند. پس باورهای ایمانی جمله روحانی هستند!

۷۷- گاه می پنداریم آنچه را که می گوئیم باور هم داریم. در حالیکه فاصله از گفتن تا باور قلبی داشتن از زمین تا آسمان است.

۷۸- آنچه هم که نیت اعمال خوانده می شود یک امر قلبی- ایمانی است که متکی به باوری ریشه دار در جان است. اینست که غیرمؤمنان در حقیقت در هیچ عملی حامل نیتی ریشه ای نیستند و بر هوا و هوس و تقلید و واکنش های آنی عمل می کنند و تحت تأثیر شیاطین و خناسان و تبلیغات و ناس هستند و آنچه را که معمولاً نیت خود می نامند شعاری است که در بدو اقدام و در حین آن برای دیگران یا خود سرمی دهند که این شعارها اساساً توجیه و پوششی برای اعمال است و ماهیت اصلی اعمال را پنهان می سازد از چشم خود و دیگران! و اکثر این شعارها القائات شیطان جهت زیباسازی اعمال زشت است. مثلاً فرد در حین زنا کردن، شعار عشق و ایثار سرمی دهد و در حین خیانت کردن دعوی خدمت می نماید و غیره!

۷۹- اینست که خداوند اعمال غیرمؤمنان را بی بنیاد و زندگیشان را همچون تار عنکبوت می خواند و لذا هرگز رشدی نمی یابند زیرا اعمال و تلاششان بی ریشه و قشری و جمله از بیرون و برای بیرون است چون نیت ندارند چون دلشان تعطیل است و ظلمانی! «گوئی که آنان را دلی نیست». قرآن-

۸۰- و اما آنانکه زمانی ایمان یافته بودند و آن را فروختند و به انکار رسیدند حتی ادراک حسّی و باورهای دنیوی خود را هم از دست می دهند. چرا؟ زیرا بهرحال منشأ هر ادراکی و باوری از دل است حتی دل جامد و بی نور و بی ایمان! ولی آنگاه که دلی منور و بینا و شنوا و هوشمند و باورمند به باطن جهان شد و آن را انکار کرد مغز ادراک و باورش را انکار و ذات خود را کور و کر نموده است. این مصداق چنین کسانی است که: چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند...!

۸۱- همه دریافتهای حواس پنجگانه ما از دل برمی خیزد و به دل بازمی گردد و تأئید و باور می شود. و لذا هر چیزی تا چنگی به دلمان نزند انکارش می کنیم و از آن روی برمی گردانیم. پس اگر ذات دل تعطیل و قفل شده باشد دیگر کمترین احساس و باوری درباره مادی ترین امور هم نداریم و همه امور برایمان علف خرس و فله ای است و بی حس و معنا! این وضع ایمان فروختگان است و انکار کنندگان آیات و بینات الهی که از بطن جهان رخ نموده اند و انکار شده اند پس باطن جهان و روح حیات از دست و دل می رود. «مردگانند مپندار که زندگانند». قرآن-

۸۲- یعنی حتی مادی ترین و سطحی ترین دریافتهای حسی ما هم بی ریشه در باطن و روح جهان نیستند و راز برخورداری و میل و احساس ما به زندگی از همین روست. پس وای بر زمانی که حق باطن جهان را دیده و شناخته ولی بعداً فروخته و انکار کرده ایم پس ریشه خود در عالم وجود را زده و تبدیل به تفاله ای شده ایم در معرض باد! و همه این وقایع به خاطر دل است و از دل و بر دل است.

۸۳- ما از طریق دل است که به زندگی و حواس و تجربیات خود، روح می بخشیم و امور برای ما دوست داشتنی یا دوست نداشتنی و خواستنی یا نخواستنی می شوند. انسان دل زدست داده و دل مرده، بی اراده می شود و بازیچه زمانه و مردمان!

۸۴- ذهن ما بدون دل بیشتر از یک ربات الکتروبیوشیمیائی نیست. آنچه که به امور زندگانی ما احساس و روح و اراده می بخشد دل است. حتی دلهای غیرمؤمن که هنوز ایمان را درک نکرده اند نیز از حداقل روح و اراده و احساس برخوردارند. فقط دلهای کافر شده بعد از ایمان است که براستی ساقط شده و سنگ می شود و صاحبش را در هوا رها می کند و بازیچه محض می سازد که از نباتات و حیوانات هم بی اراده تر است. این همان شقاوت و بدبختی و سقوط در درک اسفل است.

۸۵- پس ایمان اتصال به روح وجود و باور به وجود و دریافت اراده وجود و قدرت خلاقه آن است.

۸۶- قلب در لغت عرب و قرآن، بمعنای دگرگونی هم می باشد. پس دل کانون تحولات و تعالی و تغییر و دگر شدن بلاوقفه است چرا که منظر خداست و «خدا هر آن در شأن دیگریست.» قرآن- یعنی مقوله رشد و تعالی و تکامل و عروج تماماً از دل است و انسان از دل خویش است که از نردبان تعالی بالا رفته و به لقاءالله می رسد. این چشم دل است که او را می بیند و گوش دل است که او را می شنود و دست دل است که با او بیعت می کند و متحد می شود.

۸۷- پس ایمان کارگاه دگرگونی و رشد و تعالی است. نور ایمان است که کارگاه رشد و خلاقیت دل را فعال می سازد. و ایمان اجر تقوا و تلاش برای خویشتن داری نفس است یعنی تلاش برای صاحب اراده شدن در جهت امر خداست و چون خدا اراده یافتن! و این تلاش در وقوع ایمان به بار می نشیند و لذا مؤمن از اسماء الهی است زیرا مؤمن دارای اراده الهی می شود در درجات ایمانش! پس ایمان هر چند که داده الهی است ولی حاصل تلاش و خواستن اراده الهی در خویشتن است یعنی حاصل خداخواهی است نه خودخواهی!

۸۸- یعنی کسی که می بیند در دلش اراده حق نیست و میل به باطل دارد و این میل را به همان عقل ذهنی خود نمی خواهد و در جهت خلافش تلاش می کند این همان تقواست و بالاخره خدا، دل را از اراده غیر حق پاک می کند و اراده خود را در آن قرار می دهد. ایمان اراده خدا در دل انسان است روحی از اوست.

۸۹- ایمان، بزرگترین و برحق ترین طلب انسان از خداست و برای اجابت این طلب بایستی با اراده های ناحق و شیطانی در خود جهاد کند و این طلب و دعائی فعال است.

۹۰- پس اگر ایمان بمعنای باور و وجودباوری است باید اقرار کرد که ایمان کارگاه هستی شناسی و هستی باوری و پدیده شناسی است. اینست که پدیده شناسی صرفاً فلسفی- ذهنی آقای هوسرل به سرعت به بن بست کشید و به نیهیلیزم انجامید. پس اگزیستانسیالیست و پدیده شناس حقیقی هم یک مؤمن اهل معرفت است کسی چون علی(ع) و یا ابن عربی که در هر چیزی شأن و جلوه ای از خداوند جهان را می بیند که جمله غیرتکراری و بی تاست.

۹۱- انسان غیرمؤمن و خاصه کافر، با هر چیزی که روبرو می شود آن را مطابق هوای نفس خود تبدیل به یک توهم و ایده شیطانی و خلاف واقع می کند یعنی عمداً خودش را نسبت به آن چیز کور می کند. «کافران آیات الهی را تبدیل می کنند.» قرآن- و می دانیم که هر موجودی یک آیه است.

۹۲- تبدیل یک آیه الهی (شیء- پدیده- خلق) به یک ایده ابلیسی، کل داستان نابودی ایمان فطری در بشر است. زیرا همه انسانها با یک ایمان فطری به دنیا می آیند که تقریباً همه از دستش می دهند و انگشت شماری ایمان نو از خدا طلب می کنند و می یابند که این ایمان جدید اساس خلق جدید می شود!

۹۳- و اما ایمان فطری در هر انسانی بسته به هویت جنسی و نژادی و فرهنگی و طبقاتی و امثالهم یک شاه کلید دارد که بواسطه آن می توان این ایمان را تقویت و تعالی بخشید و یا نابودش کرد. مثلاً برای جنس زن، این شاه کلید ایمان فطری همان عصمت و بکارت خدادادی است. و زن بمیزانی که با این قلب ایمانش بازی و مکر می کند ایمانش را می بازد و دلش سیاه و کافر و واژگون می شود و ذهنش یک بازیگر بدل کار حرفه ای می گردد که تمام هنرش تبدیل آیات و واقعیات است به ایده ها و مفاهیم و توهمات خناسی و ناسی! و این هم خلق جدید شیطانی و جهنمی است.

۹۴- زن دارای ایمان فطری بسیار عمیق تر و شدیدتری است چرا که خود مظهر باطن آدم است یعنی ایمان و فطرت عریان است و لذا مراقبت بس شدیدتری می طلبد آن هم نسبت به بدنش که هر عضوی دربی از وجودش به عالم خارج است که بکارتش درب خود دل است یعنی شاه کلید ایمان اوست که چون از دست برود ایمانش بر باد رفته است که احیایش به این آسانی نیست.

۹۵- هر عضوی از بدن زن به مثابه پنجره ها و روزنهای دل اوست ولی بکارتش درب دل است. و بحران بی هویتی و دین ستیزی انسان مدرن که در زنان هزار چندان است و اصلاً زنان در عصر جدید پرچم داران کفر و فسق شده اند بدلیل بی توجهی به امر عصمت و بکارت است و بازی و مکر با آن. زیرا زن به مثابه دل عریان مرد است. از دست رفتن زن، از دست رفتن کل بشریت است و ایمان و عقلش!

۹۶- بدان که ایمان آدمی از حضور منّت خدا در بشر است همانطور که ریشه لغوی ایمان از «منّ» می باشد. «خدا هر که را خواهد هدایت کند بر او منّت می نهد.» قرآن- پس ایمان همان هویت خدا در بشر است که اراده اوست یعنی اراده الهی بشر!

۹۷- ایمان در زبان پهلوی و دین زرتشت همان نور فرّهی (فروهر) است که به معنای شکوه خداست.

۹۸- و بدان که منّت خدا بر بشر از جنس منّت های بشری نیست که قصدی جز سلطه و ستم ندارد بلکه منت خدا بر بشر، شکوه و عزت و سربلندی و استقلال وجود می آورد و رابطه اش با خود خدا هم از جنس ارادت و محبت می شود نه دریوزگی و التماس و تجارت شرعیات!

۹۹- دل همان وجدان بمعنای وجود- دان است: خانه وجود و نیز دانای وجود! و ایمان نور این خانه و هوش این دانای وجود است.

۱۰۰- و اُمّییون در قرآن همان گروه از مردم است که هنوز بر ایمان فطری خود استوارند و آن را تباه نکرده اند و لذا نخستین کسانی هستند که در قبال انبیاء و اولیای الهی ایمان می آورند و به ایمان نو و خلق جدید می رسند! و این همان ایمان فوق ایمان در قرآن است! که بزرگترین منکران این امییون هم طبق قول خدا، اهل کتاب هستند یعنی ذهن پرستان منکر شعور و عقل قلبی که در امییون است. پس امییون لزوماً بیسوادان نیستند!

۱۰۱- همانطور که بکارت، درب دل و دربان حراست از ایمان فطری زن است صداقت هم راه ایمان مرد است و لذا رسول اکرم فرموده که مؤمنان ممکن است غفلتاً هر گناه کبیره ای را مرتکب شوند ولی دروغ را نه! الا اینکه ایمانشان زایل می شود! که در اینجا منظور دروغگوئی عمدی و آگاهانه است به این توصیف علی(ع) که: از دروغگوئی تو همین بس که می دانی دروغ می گوئی!

۱۰۲- آیا براستی چرا دروغگوئی باطل کننده ایمان است و مؤمنان بسیار بعید است که به عمد دروغ گویند؟ در این باب در کتاب «عقل الهی» به تفصیل سخن کرده ایم که چگونه دروغگوئی و انکار حقیقت موجب واژگونی وجدان فرد شده و شیطان به حریم دلش راه می یابد.

۱۰۳- مگر نه اینکه دل و ایمان قلبی کانون درک و باور حقایق است؟ پس وقتی که یک باور قلبی را عمداً انکار می کنی و بر این انکار اصرار می ورزی بتدریج ایمان و قوه درک و باور دلت را انکار و تباه می کنی و به شیطان اجازه می دهی به همین وجه دلت وارد شود زیرا کار شیطان جز القای دروغ و تکذیب حقایق نیست «شیطان به امر خدا به هر دروغگوی متکبری نزدیک می شود.» قرآن- پس شیطان خصم شعور و عقل و باور بشر است. و اینکه شیطان را جز غرور کالائی برای بشر نیست غرور بمعنای خودفریبی است یعنی دروغ گفتن به دل و وجدان خود! و با این دروغ حراست و امنیت دل را می شکنی و راه ورود شیطان را فراهم می کنی! اینست که دروغگو دشمن خداست یعنی دشمن حضور خدا در دل بشر است.

۱۰۴- و اما بدان که ایمان نو که اساس خلق جدید است در ارتباط با یکی از اولیای الهی پدید می آید که مظهری از بودِ نبود (ظهور حق، ظهور غیب) است. و لذا بواسطه چنین نور و اقتداری است که خلق جدید آغاز می شود که همانا عرصه تحقق و تعین فطرت الهی بشر است درست همچون وجود اولیای الهی که خود مظاهری از این تحقق و عینیت هستند!

۱۰۵- وقتی گفته می شود که «چون به دیدار مؤمنی می روی به دیدار خدا رفته ای» رسول اکرم(ص)، بمعنای دیداری از یک اسوه خلق جدید است و مظهری از بودِ نبود! و این دیدار آغاز ایمان نو است که زمینه شناخت و باور برتری است که به دلیل تابش نور آن مؤمن بر دل توست و این به لحاظی عین دریافت من الهی اوست و منیت الهی او بر توست. پس این منت را با دل و جان پذیرا باش و آن را از جنس منت های ظالمانه مدان و انکارش مکن که نور اقتدار و استقلال توست!

۱۰۶- روزی یکی از دوستان از ما گلایه و نیز نصیحتی قابل تأمل داشت که: «اینکه شما آثار و برکات معنوی و روحی و کرامات مادی خود در دیگران را به رویشان نمی آوری و اگر هم سخنی به میان می آید آن را از خدا می خوانی موجب گمراهی و شیطنت و مالیخولیای خطرناکی در دیگران می شود که آن را از خود می پندارند و لذا محبت و ولایت وجودی شما را انکار می کنند و تبدیل به غولهای استکبار می شوند و واژگون می گردند...» منظور این دوست این بود که عاقبت کار وارونه می شوند چون شما منت نمی نهی آنها مدعی شده و منت می نهند و طلبکار و دیوانه می شوند زیرا عادت کرده اند برای کمترین چیزی منت عالم و آدمیان را بکشند و حالا اینهمه رحمت و برکات را بدون طلب و منتی بدست آورده اند پس حق دارند دیوانه و مدعی شوند. من هم در پاسخ به این دوست گفتم: من نمی توانم خودم را مشرک کنم تا آنها کافر نشوند بگذار کافر شوند و بروند باز برای لقمه ای نان منت هر شیطانی را بکشند تا بیدار شوند. بالاخره دست از انکار برمی دارند. من صبرم زیاد است. کسی که منت خدا را نمی کشد که سراسر از رحمت و محبت و کرم اوست بایستی منت شیاطین را بکشد تا قدر عافیت را بداند و فرق رزق طیب و نجس را تشخیص دهد و می دهد!

۱۰۷- این را گفتم تا حقیقت دیگری از ایمان را به میان آورم و آن نقش رزق و آثارش بر دل و ایمان بشر است. مؤمن رزق دلش را می خورد یعنی از نزد خدا و بر سفره خدا و بلکه از دست خدایش روزی می خورد و لذا راه و رسم و کم و کیف معیشت و ارتزاقش براستی از نگاه غیرمؤمنان حیرت آور است و با دهها شک و شبهه و تهمت همراه است و گاه او را جادوگر می نامند و گاه شیاد و کلاهبردار و... و این خود بزرگترین حجت و امتحان خلق است و از همه مهمتر امتحان نومؤمنان است.

۱۰۸- علی(ع) می فرماید تا رزق آدمی پاک نشود ایمانش خالص نشده است. پاکی رزق یک وجه مادی دارد و یک وجه عرفانی! وجه مادیش اینست که در چنین رزقی کمترین عذاب و منت و دغدغه نیست و براستی از آسمان است. وجه عرفانیش هم شناخت بر این حقیقت و باور آن است. گاه رزق پاک و آسمانی است و فرد نگاهی مشرکانه به آن دارد تا بالاخره رزق پاک را از دست می دهد!

۱۰۹- خود این بنده نیز سالها طول کشید تا حقیقت الهی این رزق را دریابم که براستی رزاق خداست و معصیتی بزرگتر از این برای مؤمنان نیست که به خدای خود بدگمان شوند و برای رزق خود، به خودفروشی و ایمان فروشی روی آورند.

۱۱۰- یکی از محسوس ترین و مطمئن ترین روش به محک زدن میزان ایمان خود، مسئله رزق است که از چه سمت و به چه قیمتی می آید و مصرفش چه حاصل ببار می آورد در تن و روان و روابط با عزیزان!

۱۱۱- رزقی که از دست ناپاکان و رباخواران و کافران و ظالمان و دروغگویان حاصل می آید ایمان را زایل و دل را می میراند و تن را ثقیل و روان را راکد می کند و از هستی ساقط می سازد و آتش نابودی برمی خیزد که حرص و حسد و هراس و بیماری و دغدغه مدام است. و ربا که بقول قرآن، جنگ با خداست. یعنی زیاده خواهی که معنای لغوی ربا است عین جنگ با رزاقیت اوست که خانه وجود را به آتش می کشد! و آتشی که روح و جان و زندگی مردمان این عصر را می سوزاند آتش رباست و این جنگها هم عین جنگ با خداست!

۱۱۲- ولی گاه رزق طیب و الهی است ولی رزق خورنده اش جاهل و مشرک و بدگمان به خدا و ولی نعمت خویش است تا بالاخره هم ایمان و هم رزق حلال را از دست می دهد!

۱۱۳- سوءظن به خدا و امام که بزرگترین آفت و ویرانگر ایمان است اساساً به امر رزق برمی گردد.

۱۱۴- پس برای حفظ و ارتقای ایمان بایستی مستمراً بر معرفت افزود تا شیطان مجال القای سوءظن نیابد! و رزق شناسی از اهم معرفت دینی است که مهمترین ضامن بقای ایمان می باشد.

۱۱۵- رزق مؤمنان از وجه الله می آید که اولیای الهی بر روی زمین هستند و خلفای برحقش! پس طلب رزق کردن از خدا عین شرک است بایستی از خلفای او چنین طلبی نمود تا بتوان خدای را خالصانه و نه برای رزقش پرستید!

۱۱۶- اینکه علی(ع) پرستش خدا بواسطه صفاتش را شرک می نامد راه نجات از این شرک جز داشتن امام حی نیست که خلیفه اوست. وگرنه مگر می توان خدای را خالصانه پرستید! و این تنها راه اخلاص ایمان است و مصون داشتن دل از دنیا!

۱۱۷- در قرآن کریم می خوانیم آنانکه لقای پروردگار خود را جستجو و طلب نمی کنند دل به دنیا می دهند. یعنی ایمانشان تباه می شود. چگونه در حالیکه برای هر نیاز دنیوی او را می خوانیم اصلاً امکان و مجال طلب جمالش پدید می آید و اخلاص ممکن می شود! اینست که علی(ع) می فرماید «خدا فقط در وجود ما شناخته و پرستیده می شود.» یعنی اولیای الهی کانون تسبیح و تنزیه خداوند از صفاتش هستند! هر چند که لقای رب هم از جمال امام رخ می نماید.

۱۱۸- اینست که بی امام را ایمانی نیست و لذا نمازی هم نیست زیرا امکان برقراری رابطه با خدا نیست. و دهها حدیث در این باب وجود دارد و نیز آیات! از جمله اینکه «از رسول بخواهید تا برایتان دعا کند.» قرآن- یعنی خواسته های شما در نزد اولیای حق است.

۱۱۹- مسئله اینست که خداوند از دل مؤمنانش با مردمان سخن می کند و هدایتشان می کند این باور از مهمترین اصول ایمان است که همان حقیقت «دوستِ دوست» می باشد که قلمرو اشد وسوسه های ابلیس است تا بشر را به برقراری رابطه آسمانی با خدا بکشاند به اسم رابطه مستقیم! در حالیکه بشر سنگ و چوب و تبر و درخت و حیوانات و سیارات را واسطه ارتباط با خدا قرار می دهد ولی از انسان مؤمن ابا دارد و این همان ابلیسیت نفس بشر است و نطفه کفر!

۱۲۰- نومؤمنان بمیزانی که از تصدیق ایمان دیگران ابا دارند اسیر ابلیس هستند و در شرف کفر قرار دارند و یا مؤمنان قدیمی تر که نومؤمنان را انکار می کنند عین کار ابلیس را می کنند!

۱۲۱- پس استکبار ایمانی که همان ابلیسیت است دشمن دیگر ایمان بشر است که جز ایمان خودش را قبول ندارد در حالیکه این نور واحد حق در قلوب مؤمنان دارای تجلیاتی نامکرر و بی تاست. و این بی تائی و عدم درک و تصدیقش، زمینه رسوخ ابلیس و کفر است.

۱۲۲- آنانکه ایمان و هدایت و خدا را فقط برای خود می خواهند دچار ابلیس نفس هستند که اگر با آن جهاد نکنند ایمانشان را به باد می دهند.

۱۲۳- بدان که هر مؤمنی نوری از تجلی حق است که مطلقاً نامکرر و بی تاست قیاس بعنوان منطق ابلیس از اینجاست که زمینه کفر می شود زیرا در این مقایسه هیچ شباهتی حاصل نمی آید.

۱۲۴- پس هر ایمانی رنگ و بو و هویت و خصلت خودش را دارد پس هر کسی را که چون تو نیست انکار مکن که در دام شیطانی!

۱۲۵- ایمانت را منی نکن بلکه من خود را ایمانی و هوئی کن. و این ممکن نیست الا در اطاعت خالصانه از منشأ ایمان!

۱۲۶- ایمانت را منّتی بر خدا و امام و مردمان مکن که از دستش می دهی بلکه از بابت ایمانت از خدا و امام و خلق، منت بکش و همه را در حد توانت خدمت کن که روز به روز افزون شوی و برکت و کرامت یابی! خدائی باش نه گدائی!

۱۲۷- از آنجا که خداوند مستضعفترین آدمیان را ایمان می بخشد متأسفانه بسیاری ایمان خود را به جبران گذشته، تبدیل به ابزار سلطه بر دیگران می کنند و از دستش می دهند! ابزار سلطه بر همسر و فرزندان و خاندان و دوستان قدیم!

۱۲۸- همانطور که قرآن کریم مکرر فرموده، بزرگترین خطر ایمان، شرک است که اکثراً پس از ایمان، مشرک می شوند. یعنی خودشان را علت ایمان خود می پندارند و اطاعت نمی کنند و این یعنی خودپرستی به جای خداپرستی! در گذشته صاحبان قدرت را می پرستیدند و اینک خود را!

۱۲۹- پس بدان که خود- شیفتگی و خودپرستی نخستین صفت اهل ایمان است که شرک است که اگر بواسطه اطاعت خالصانه آن را مهار نکنند ایمان را می بازند!

۱۳۰- پس یقین دان که ایمان برخلاف تصور ملاصدرا نه از راه فلسفه حاصل می آید و برخلاف نظر بسیاری از علمای شرع از راه عبادات هم پدید نمی آید بلکه فقط با نظر یکی از اولیای الهی پدید می آید که دل را مورد خطاب الهی قرار می دهند که این اولیای الهی، امیر مؤمنان هستند!

۱۳۱- ایمان، حیات دل است که مثل هر موجود زنده ای قبض و بسط دارد شب و روز دارد چهار فصل دارد فراز و فرود دارد سلامتی و بیماری دارد و مرگ و زندگی دارد.

۱۳۲- پس دل شناسی که کمال معرفت نفس است (علی ع) از واجبات حیات مؤمنان است که لحظه ای نبایستی از آن غافل باشند و شبانه روز بایستی مراقب دل و ایمان خود باشند تا شیطان و بیگانه ای به آن حمله ای نکند. زیرا جز این توشه آخرتی نداریم!

۱۳۳- آدمی پس از مرگش فقط دل است و بس. با کفر یا ایمانش، با حُب و بغضش، قبض و بسطش، نور و ظلمتش، پاکی و ناپاکیش و خلوص و ناخالصی اش!

۱۳۴- دل مؤمن خانه خداست پس هیهات که غیر خدا را بر دلت راه دهی بخصوص عزیزانت را که می سوزانیشان و می سوزانی ایمانت را! چنین مکن تا بتوانی دوستشان داری و دوستت بدارند نه اینکه صاحبشان شوی و صاحبت شوند!

۱۳۵- خداوند در دل هر مؤمنی حیّ و حاضر است. پس برای اجابت نیازهایت به جای عمری بر درب خانه خدای خیالی زدن و نذر کردن به نزد مرده و زنده، به نزد دل مؤمنی برو که اجابت عاجل یابی. و بدان که خدای غیر به اجابت تو نزدیکتر از خدای خود توست. در این راز بسیار تأمل کن!

۱۳۶- بدان که جز خدای اولیای معصوم، خدا نیست و خدای «من» همان من مستکبر من و چه بسا شیطان من است. پس ایمان دیگران را بهتر از ایمان خود بدان! چرا که خداوند در غیر ظهور کرده است وگرنه جهان و انسان آفریده نمی شد!

۱۳۷- خود اینجانب سالها بر این پندار بودم که خدا با من و در من است زیرا شاهد حضوری قدسی در خود بودم. تا بالاخره بر من کشف شد که این حضور امام معصوم بود که عمری مرا هدایت می فرمود. و حتی شهودات الهی بدون حضور امام مطلقاً محال می بود. امام همان سلطانی است که مؤمنان را از اقطار جهان برون می برد و در عالم غیب سیر می دهد و به لقای دوست می رساند.

۱۳۸- پس بدان که بدون یاری سائر مؤمنان به هیچ جائی جز جهنم نمی رسیم. پس به جای اینهمه خدا خدا کردنهای شیطانی بهتر است دست دوستی به سائر مؤمنان دهیم و لااقل با سائر مؤمنان عداوت نکنیم!

۱۳۹- هیچ شیطانی خانمانسوزتر از شیطان بخل و عداوت با سائر مؤمنان نیست. شیطانی که فقط ابن ملجم و قطامه می پرورد!

۱۴۰- بدان و یقین دان که مهمترین علت غیبت امام زمان، تفرقه و عداوت بین مؤمنان و شیعیان جهان است. چون جمع آیند، ایشان را در جمع خود بیابند!

۱۴۱- هیهات از بخل و عداوت بین اهل ایمان، هیهات از وسوسه شیطان تحت عنوان خداپرستی و ایمان!

۱۴۲- بدان که شیطان اهل ایمان فقط و فقط از درب بخل و عداوت با سائر مؤمنان وارد قلوبشان می شود و واژگونشان می سازد! چرا که ابلیسیت چیزی جز منیت ایمانی نبوده و نیست. ابلیسیت کباده توحید بر دوش می کشد! کباده اسلام نابِ ناب! تشیع ناب ناب! توحید ناب ناب! خدای ناب ناب! عرفان ناب ناب! و این ناب بدانجا می رسد که در کل جهان هستی هیچ جای پاک و نابی برای خدا نمی ماند جز عدم! و لذا آخرین مرحله از خداپرستی ناب ناب، عدم پرستی است همچون خدای هگل که خدای کفر تمدن مدرن است.

۱۴۳- ابلیس، کفرش، آتش غیرت خداپرستی اش بود. همچون غیرت و تعصب مردی که برای حفظ عصمت محبوبش، وی را به قتل می رساند. و یا مادری که همین اواخر همه بچه هایش را کشت تا مبادا بعداً گمراه شوند!

۱۴۴- خدا راضی شد که انسان و دلش را خانه و عرش اعلای خود سازد ولی خود انسان راضی نمی شود!؟ این ابلیس است نه انسان! انسانی که خلیفه ابلیس شده است!

۱۴۵- ای مؤمن، قدر خود را بدان و اینقدر ارزان مفروش ایمانت را! خدایت را! وجودت را! و بشنو این کلامش را که اگر مؤمنی می فهمیدش خودش را می کشت: ای کسانی که ایمان آورده اید ایمان خود را ارزان مفروشید! قرآن- یعنی مرا ارزان مفروشید حالا که می خواهید بفروشید! رحمتش را بنگر ای مؤمن خودفروش!

۱۴۶- پل تیلیخ، از فلاسفه مسیحی معاصر اروپا، ایمان را امری ذاتی می داند و اصلاً انسان غیرمؤمن سراغ ندارد و حتی کمونیست ها و نیهیلیست ها را هم مؤمن می داند که تفاوت فقط در تبیین ایمان است. این سخن خیلی هم بیهوده نیست

منتهی او از ایمان فطری سخن می گوید و نه ایمانی که ما در اسلام و امامیه بعنوان نور خلق جدید مد نظر داریم که انسان را به خدا رسانیده و خلیفه او می سازد به معنای کامل کلمه!

۱۴۷- حتی ایدئولوژیهای الحادی عصر جدید هم به نوعی در صدد احیای دگرباره ایمان منقرض شده مسیحی بوده اند تا انسان بعنوان صاحب و سازنده سرنوشت خود و بلکه جهان را به زبان و منطق دیگری زنده کنند حتی با حذف خدای منقرض شده مسیحیت قرون وسطی که براستی خدائی موهوم و بلکه شیطانی بود که طرد شد و نیچه هم آن را تشییع جنازه و دفن کرد و اعلام نمود که: خدا مرد!

۱۴۸- براستی هم که آن خدای ارسطوئی- بنی اسرائیلی در عصر جدید، مرد! همانطور که فلسفه ارسطو هم بهمراه یهودیت نژادپرست، مرد! و آنچه از این دو باقی ماند تسلیحات امحای جمعی است و اسرائیل که دو آلت قتاله بشریت هستند که این دو هم در حال برچیده شدن می باشند منتهی هزینه نابودسازیشان بسیار زیاد است و لذا تلاش می شود این هزینه را بر همه ملل جهان سرشکن کنند!

۱۴۹- به بیانی ایمان، عنصر تقدیس نفس خویشتن در نزد خویش است. از این منظر ایمانهای کمونیستی و نیهیلیستی بهتر درک می شود. اینگونه است که کسانی چون چه گوارا و کارلوس اسطوره شده اند. اسطوره قداست انسانهائی که دیگر ایمانهای کهن را برنمی تابند و هضم نمی کنند! و لذا آخرت اینها، تاریخ است و ادبیات داستانی و سینما!

۱۵۰- امروزه خدای تاریخی کتب آسمانی دیگر آفریننده ایمان و هویت و قداست و حس جاودانگی برای بشر مدرن نیست زیرا زمان به آخر رسیده است و با مرگ تاریخ خدای تاریخی هم مرده است. یعنی خدای منهای انسان و ورای انسان و بیگانه از انسان دیگر به درد انسان نمی خورد و انسان هم نمی تواند با او رابطه برقرار کند. این حقیقت همان حقیقت ختم نبوت و قلمرو امامت است که خدا از وجود انسان با انسان سخن می کند و مربوط می شود.

۱۵۱- یعنی با به پایان رسیدن زمان، خدا به انسان و انسان هم به خدا رسیده است. و این خدای دهر و زمان و تاریخ نیست خدای الساعه است خدای قرآن و اسلام و امام!

۱۵۲- پس باید ایدئولوژیهای عصر جدید را که جمله اومانیستی (انسان محور) هستند نخستین تمرین ها و سیاه مشق های بشر آخرالزمان جهت شناخت خدای وجود خویشتن دانست. به همین دلیل ما مذهب امامیه و عرفان شیعه را آخرین ایدئولوژی آخرالزمان می دانیم که جهانیان آماده پذیرش آن شده اند پس از ابطال همه ایدئولوژیهای کودکانه این دوران!

۱۵۳- به همین دلیل حقایق موجود در همه ایدئولوژیهای عصر جدید را بایستی بطور یکجا و در حد کمالش در اسلام و عرفان امامیه یافت. و ما یافته و تبیین کرده ایم.

۱۵۴- زیرا اصلاً ایدئولوژی در لغت بمعنای ایده شناسی و شناخت شناسی است که به لحاظ معنا همان خودشناسی است که کمالش عرفان نفس اسلامی است که قلمرو ظهور انسان کامل و خدائی است.

۱۵۵- اصلاً ایدئولوژی در معنای تمام و کمالش جز عرفان نفس نمی تواند باشد که دو روی ذهن شناسی و دل شناسی دارد که ذهن شناسی به وحدت وجود نظری می رسد و دل شناسی هم به خداشناسی انسانی می انجامد و امام شناسی!

۱۵۶- بنابراین عرفان امامیه تنها ادامه دهنده و غایت و کمال همه ایدئولوژیهای قرون اخیر جهان است که همه جنبه های نفی و اثبات این مکاتب را در بردارد و نقد و بررسی و پالایش می کند و به وحدت می رساند که وحدت همه مذاهب و مکاتب است. و اینست ایمان آخرالزمانی بشر که جامع همه ایمانهای قدیم و مدرن است و این قدرت توحیدی و وحدت وجودی جز در عرفان اسلامی و امامیه وجود ندارد.

۱۵۷- پس تلاش ما یک امر التقاطی و اختلاطی و ترکیبی نیست بلکه عین تقریب و توحید مذاهب و مکاتب است که شرکهایشان را می زداید و توحیدشان را در محور توحید قرآنی متحد و یگانه می کند! و این حاصل ایمان قرآنی و محمدی و علوی است به قدرت نور ایمان امام زمان! و این اراده خود امام است که در حال تحقق می باشد!

۱۵۸- کسی که از مذهب مادرزادی خود دست می کشد و مذهب و مکتب دیگری می گزیند در جستجوی ایمان است ایمانی که بشود هضمش نمود و جذبش کرد نه اینکه دچار ثقل مزاج شد. چنین ایمانی هر چه که باشد برتر از ایمان موروثی است زیرا جستجو شده است.

۱۵۹- اسلام دین کامل و تشیع مذهب اکمل است به شرط آنکه کسی بتواند آن را خالصانه دریابد و نسبت به آن مشرک و منافق نشود. از این منظر مسلمان موروثی که از فرط عذاب نفاقش دست از اسلام کشیده و مثلاً زرتشتی یا مسیحی و یا حتی کمونیست شده، اینک به حقیقت ایمان اسلامی نزدیکتر شده است تا دوران نفاق اسلامیش! این مسئله را اگر درک نکنیم در قبال دگردیسی های عقیدتی این دوران به انحراف رفته و لطمه ای کلان بر پیکر ایمان زده ایم. منظور اینست که حکم تکفیر و ارتداد برای چنین کسانی ناحق و خلاف حق اسلام است. زیرا اسلام دین اکمل است و همه مذاهب زیر مجموعه آن هستند! البته تغییر مذهبی که امری سیاسی و فتنه ای باشد موضوع دیگریست و مورد نظر ما نیست! باید درک کنیم که مذاهب به مثابه دبستان خدا بر زمین هستند در کلاسهای متفاوت!

۱۶۰- عصر ما، عصر بحران ایمان است و اینست علت پیدایش اینهمه مذاهب نوظهور که به مثابه شعبات تازه ای از مذاهب کهن می باشند که حاوی تبیین جدیدی هستند که با شعور بشر مدرن همخوانی بیشتری دارند. و این از ضعف و بی مسئولیتی علمای دین است که فکری به حال این بحران نکرده اند و سر در لاک تاریخ خوابشان برده است ولی شیاطین در خواب نیستند!

۱۶۱- بحران ایمان در یک کلام جز بحران تبیین عرفانی دین نیست بشر مدرن فقط در عطش چنین تبیینی به زبان روز است.

۱۶۲- زیرا ایمان به معنای باور حقایق و معارف دینی است که ذهن را قانع و دل را آرام بخشد و مطمئن سازد! پس نیازمند تبیین عرفانی هستیم که هم خردمندانه باشد و هم عاشقانه و هم عامیانه و متقیانه!

۱۶۳- باید درک کنیم که بشر امروز مثل چند هزار سال پیش یا حتی چند دهه پیش بشری منکر خدای واحد نیست بلکه در عطش خداست پس نیازی نیست که وجود خدا را اثبات کنیم بلکه راه رسیدن به او را نشان دهیم! و این راه، عرفانی است نه فلسفی و نه شرعی و نه انقلابی و سیاسی و بهشتی یا جهنمی! یعنی درب ورود به فطرتش را نشانش دهیم زیرا خدای تاریخی براستی مرده است و دیگر وجود ندارد خدای وجودی را باید شناخت و نشان داد! و این یعنی خدای امامیه و عرفان امامیه!

۱۶۴- این را هم بیفزائیم که خدای تاریخی در گذشته تاریخ هم هرگز وجود نداشته است و لذا پیروانش همان قاتلان انبیاء و اولیای الهی بودند که معرف خدای الساعه بودند نه خدای قدیم!

۱۶۵- بدان که خداوند همواره نو و جوان است و از وجود جوانمردان مؤمن و حکیم و عاشق و عادل با مردمان سخن نموده است.

۱۶۶- خدای کتب فلسفی و فقهی و تفسیری و حتی عرفانی برای هیچکس خدا نشده و ایمانی پدید نیاورده است.

۱۶۷- ایمان یعنی باور قلبی خداوند، مهمترین گمشده و نیاز بشر مدرن است نیازی که اگر برآورده شود نجات و شفائی بزرگتر از این نیست! و این جز بواسطه تبیین عارفانه و عاشقانه و دلنشین میسر نمی شود!

۱۶۸- مشکلی جز مشکل تبیین مدرن ایمان نیست و این مشکل دو رو دارد: یکی موجود بودن انسانهائی که این درد و عشق و معرفت و قلم را داشته باشند. و دیگر موجود نبودن انسانهائی که خود را مالک و وکیل و وصی خدا و دینش می دانند و لاغیر! این نیز بیان دیگری از بودِ نبود است!؟

۱۶۹- ایمان مربوط به رابطه انسان با خداست منتهی نه خدای خیالی خود بلکه خدای واقعی که در جهان و یکایک خلقش حضور دارد و جائی خالی از خدا نیست بخصوص انسانها. پس ایمان تنگاتنگ با روابط مؤمن در قبال جهان و جهانیان و خاصه آدمها سر و کار دارد و از این روابط تغذیه می کند همانطور که برخاسته از نور ایمان یکی از اولیای زنده خداست. اینست که دروغ و ریا بزرگترین خصم ایمان است زیرا به مثابه دروغ گفتن به خداست و جنگ با او در انسانها! اینست که ایمان رهبانیت به نفاق و فسق و جنون می کشد!

۱۷۰- پس بدان که ایمان تماماً در بستر روابط آدمی با عالم و آدمیان است که پدید می آید و یا نابود می شود. زیرا ایمان بمعنای باور به خدائی است که خالق و حاضر و رازق و محیط و شاهد و مرید و فاعل و راشد و حافظ و دافع و غفور و رحیم است در ذره ذره این عالم در همه موجوداتش! و ارتباط با چنین خدائی در همه حال و همه جا و همه گاه! و صادق و

خاشع و تسلیم و عابد و مریدش بودن و با او مکر و ریا نکردن در مخلوقاتش! پس ایمان به خدا عین ایمان به خلق است. اینست که فرموده شکر خالق جز شکر مخلوقش نیست! رسول اکرم(ص).

۱۷۱- اینست که علی(ع) صدق را اول و آخر و محور دین خوانده است. صدق با عالم و آدمیان یعنی رویکرد به خدا و ارتباط با او و او را به دل خود خواندن. و این یعنی ایمان! «ایمان، صدق است». علی(ع).

۱۷۲- صدق با آدمیان نشانه باور و اعتماد به خدا در آدمیان است پس صدق، بستر و محور و علت ایمان است.

۱۷۳- سوء ظن به خدا که مهمترین علت عذاب مؤمنان است که استمرارش ایمان را نابود می کند منشأ دروغگوئی و ریا با مردمان و خاصه سائر مؤمنان است. یعنی سوء ظن به حضور خدا در مردم که خداست خالق و مالک و اراده و فاعل اعمال مردمان! پس ایمانی جز باور به وحدت وجود ممکن نیست. پس احیاء و اشاعه حکمت و عرفان وحدت وجود تنها راه احیای ایمان در مردم است و ریشه کنی فساد و فسق و ستم و جنون و جنایت!

۱۷۴- حال بهتر درمی یابیم که چرا دروغ را سرمنشأ همه مفاسد و بزرگترین گناه دانسته اند و راز این فریاد خدا: وای بر دروغگویان! و چرا خداوند صدیقین را همردیف پیامبران قرار داده است و خود را همنشین آنها می خواند.

۱۷۵- پس صدق، اساس ایمان است و ایمان هم اساس صدق! زیرا تا به حضور و اراده خدا در مردمان باور نداشته باشی نمی توانی با آنان صادق باشی و حرمتشان نهی و دوستشان بداری! پس همه صفات الهی بشر حاصل چنین باوری به نام ایمان است. یعنی ایمان اساس اخلاق الهی در انسان است.

۱۷۶- وحدت وجود در معنای طبیعی خود حامل تسبیح و تنزیه و تقدیس و تکبیر خداوند است و در هر چیزی الله اکبر حضور دارد. وقتی که خدای را در قطعه چوب خشکی درک می کنیم و سپس در مورچه ای و سپس در پرنده ای و سپس در انبیاء و اولیای الهی، خودبخود شاهد الله اکبر هستیم که همه اشیاء تجلیات اویند ولی او همواره برتر از تجلیات خویش است و هر تجلی برتر از دیگریست و این کبریائی را پایانی نیست.

۱۷۷- حال درمی یابیم که چرا مؤمنان حقیقی همان امامان هستند و عارفانشان و لاغیر! زیرا وحدت وجود نیازمند عرفان یعنی خداشناسی وجودی است و نه عدمی!

۱۷۸- اینک یکبار دگر به یاد وصیت استاد اول خود دکتر شریعتی می افتم که می گفت تا تکلیف کفر و ایمان و مؤمن و کافر معلوم و تعریف نشود هر کاری که بکنیم بیهوده و در خدمت دشمن است. این سخن در طی چند دهه پس از رحلتش از هر حیث به اثبات رسیده است نگاه کنید که امروزه در جهان اسلام کل دعوا و جنگها بر سر کفر و ایمان است که کافر کیست و مؤمن کدامست!

۱۷۹- باز هم متذکر می شویم که سخن از کفر و ایمان در آثارمان، کفر و ایمان باطنی و قلبی و عرفانی است نه شرعی و فقهی و حقوقی و قضائی که مستلزم احکام شرعی و فتوا باشد! زیرا آنکه بر ذات قلوب آگاه است فقط خداست و لاغیر! پس این معارف فقط برای خودشناسی و خودسازی و جهاد درونی انسان با خویشتن است نه امور اجتماعی و حقوقی و شرعی!

۱۸۰- وقتی آدمی دروغ و مکری می کند با خودش یا دیگری، فقط مسئله این نیست که واقعیتی از زندگیش را انکار کرده و بتدریج بر آن واقعیت کور می شود، بلکه هولناکتر از آن اینست که به همراه آن دروغ وجهی از وجود و لذا اراده اش را نیز از دست می دهد و هولناکتر از این آنکه این جنبه از وجود و اراده اش فقط فراموش و از دست نمی رود بلکه به تسخیر شیطان درمی آید و این شیطان همواره با اوست که کل آن دروغ و انکار و بی ارادگی را به کل وجودش تعمیم می دهد یعنی کل وجود و اراده اش به تسخیر شیطان درمی آید از جمله دلش و ایمانش و قوه ادراکش و باورش. و اینست واژگونی و نابودی و کفر.

۱۸۱- حال دریاب که چرا دروغ خصم ایمان است و بلکه خصم عقل است. و اینکه چرا صدق، میزان و پرچم دین در جامعه است.

۱۸۲- و بدان که مهلکترین دروغها، دروغ انسان به خویشتن است که چه بسا تمام عمر در انسان می ماند در حالیکه دروغ به دیگران بالاخره روزی رسوا شده و از میان می رود. و دروغهای انسان به خودش اساس واژگون سازی خویش است که معلول اعمال زشت آدم است. اعمالی که زشتیش از چشم خویشتن پنهان داشته می شود. به جای اینکه شرم و توبه

پدید آید، افتخار پدید می آید و این واژگونی موجب گم شدن انسان از چشم خویشتن است. زیرا واقعیت وجودی انکار می شود و گم می گردد و یک هویت جعلی و توهمی به یاری شیطان در ذهن انسان نقش می بندد که این یک خناس است. پس دروغ از خودکشی هم بدتر است. و اینست که چنین انسانی هرگز نمی تواند به خودی خود از این گمشدگی و نابودی نجات یابد. جز به یاری یک انسان الهی که حامل نوری از خداست که بر تو می تاباند و تو را پیدا می کند و نجات می بخشد.

۱۸۳- پس دروغ فقط دشمن خدا نیست، بلکه دشمن خود دروغگو است. در اینجا خود و خدا وجودی واحد است.

۱۸۴- «خداوند زمین و آسمانها و هر آنچه که بین آنهاست را برحق آفریده است.» قرآن- این آیه که از مکررات قرآنی است، وحدت وجودی ترین آیات نیز می باشد و اساس ایمان و صدق است. چرا که اگر همه چیزها در جهان برحق هستند، پس بری از هر نقص و ایرادی هستند و کاملند. باور این حقیقت، اساس ایمان حقیقی است بمعنای باور به حق هر موجودی. پس هر انکار و دروغ عین نقص این ایمان است و این حق. و این یعنی کفر و جنگ با خدا.

۱۸۵- پس هر فعلی هم که از انسان سرمی زند حق است زیرا مخلوق خداست که فرموده: خداوند شما و اعمالتان را آفریده است. و انکار این حق منشأ دروغ و خودفریبی است و بی ایمانی. ولی انسان مأمور است که حق هر عملی از خود را فهم کند تا خدائی بودن آن را دریابد. مثلاً هنگامی که عمل زشتی از ما سرمی زند، بایست منشأ باطنی آن را دریابیم که چه فهم و باور ناحقی در ما بوده است که این عمل زشت نتیجه طبیعی آن است. تا به جای انکار یا تبدیل توهمی اعمال خود به اصلاح شناخت و باورهای خود بپردازیم.

۱۸۶- مثلاً طرز تفکر و ارزیابی و باور ناحق ما درباره جنس مخالف موجب بروز هرزگی و زنا می شود و یا شناخت ناحق ما درباره ماهیت حکومتها، ما را به جنگی احمقانه با حکومتهای جور وامی دارد که عاقبتش تأئید و تصدیق آنهاست. و یا شناخت جاهلانه ما از خدا موجب سوء ظن و شرک ما می شود. پس همه دروغها و بی ایمانی های ما حاصل شناخت و باورهای نادرست ماست.

۱۸۷- از این منظر براستی تصدیق می کنیم که نگاه غیر وحدت وجودی به عالم و آدم، منشأ کفر و دروغ و جنون و خودبراندازی است. و عمل صالح که بستر هدایت است جز از این منظر ممکن نیست. یعنی عملی که در صلح با جهان باشد.

۱۸۸- و بدان که این بشر مدرن در درک و باورش نسبت به ابتدائی ترین و محسوس ترین امور کور و کر و دیوانه شده است و اینست بنیاد کفر بشر مدرن و جنون و جنایتش. یعنی بشر مدرن بی کمترین غلوّی در درک و باور آب، بابا، نان و... درمانده است. اینست که شاهد ظهور نسلی غول بچه ایم که گوئی هنوز به مدرسه نرفته است در حالیکه مدرک دکترا به جیب دارد. و اتفاقاً بخشی از این کارگاه غول بچه سازی همین مدارس و دانشگاهها هستند و بهتر است این واقعیت را تا دیرتر نشده باور کنیم و در مذهب اسکولاستیک که پیامبرش ارسطو و افلاطون هستند تردید کنیم.

۱۸۹- و بیهوده نیست که فلسفه یونان که پیامبرانش ارسطو و افلاطون هستند پس از بیست و پنج قرن به کفر مطلق رسید. اینهمه زمان برای ظهور باطن این فلسفه بدلیل نفاق مسیحیت بنی اسرائیلی در غرب بود که چون حاکمیت کلیسائی اش نابود شد حق این فلسفه هم رخ نمود.

۱۹۰- حق هر امری درک حقیقت خیر و شر آن است که از شرش بسوی خیرش برویم و یا برتر از آن از خیر و شرش فرا رویم تا حقیقت واحده اش را دریابیم. پس وقتی از حق چیزها سخن می گوئیم منظور تسلیم بی قید و شرط آن شدن نیست که این برداشتی جاهلانه و فرصت طلبانه از حق است که باز هم حقش عیان می شود.

۱۹۱- حق یعنی حقیقت. و هر حقیقتی مستلزم معرفت است تا حقش دریافت شود که خیر یا شرش از چه روست و چرا؟

۱۹۲- فردی را که از اعتیاد مزمنی، ترک اعتیاد داده بودیم پس از مدتی دیدم که دوباره شروع کرده است. به او گفتم باز که برگشتی! گفت: حق است! گفتم: آیا خماریها و حقارتهایش هم حق است و یا فقط نشئگی اش حق است! ساکت شد! این فرد یکی از آن فرصت طلبان و منافقان مدعی وحدت وجود در فرقه های درویشی بود که حقی جز عیاشی سراغ نداشت!

۱۹۳- اگر کسی شر و بدبختی اعمالش را هم حق دید براستی برحق است و اگر چنین باشد از شر اعمالش می گذرد!

۱۹۴- کسی که بولهوسی های خود را حق می داند اگر عذابهایش را هم حق دید براستی دست از بولهوسی می کشد. ولی عموماً عذابهای ناشی از بولهوسی را فرافکنی نموده و دیگران را مسبب آن می خوانند!

۱۹۵- پس از این منظر درمی یابیم که کفر نیز حق است شیطان هم حق است و همه جنون و جنایات بشری هم حق است. حق دو رو دارد: خیر و شر، بهشت و دوزخ، رحمت و غضب و... ولی کسی که این حق را ببیند و تصدیق کند از شر و غضب و دوزخ می رهد و بر حق بهشت وارد می شود!

۱۹۶- اصلاً ایمان و صدق حقیقی حاصل درک و تصدیق حق بدبختی و جهنم است و این از ارکان وحدت وجود است و عرفان!

۱۹۷- کسی که حق بدبختی و دوزخ و جنون و حقارتها و عذابها را در خود درک و تصدیق نمی کند نیمی از وجودش را انکار می کند و بدین طریق کل وجودش از دست می رود و بی اراده مطلق می شود. زیرا وجود امری واحد و غیرقابل تقسیم است مثل آبی که گوشه ای از آن آلوده شد کل ظرف آب آلوده شده است و جان چون آب است همانطور که از آب است.

۱۹۸- بنگر به علوم مدرن بخصوص درباره انسان که هر عضو و بلکه سلولی از بدن را منفک از مابقی بدن می بیند و برایش درمان و برنامه دارد. تن را جدای از روان می داند و روان را جدای از اعصاب. و اعصاب را جدای از دل و... و این نگاه نابود سازنده انسان است و ضد وحدت وجود انسان است.

۱۹۹- همین تفکیک و تخصص ها مخصوصاً در علوم مربوط به وجود انسان، اساس ویرانگری شعور و وجدان و ایمان در نظام اسکولاستیک (اصالت مدرسه) است. پس حیرت مکن اگر تحصیل کرده ترین انسانها را کافرترین و نیز دیوانه ترین انسانها می یابی!

۲۰۰- و نیز اینکه اگر بزرگترین نوابغ علوم مدرسه ای را بناگاه منکر و خصم این علوم می یابی حیرت مکن! از غزالی و مولوی تا شیخ بهائی و نیچه و انیشتن!

۲۰۱- مؤمن، ایمن است زیرا جز حق نمی بیند و یا لااقل می داند که جز حق نیست و نخواهد بود و او ارحم الراحمین است! و لذا مؤمن، پهلوان است. در حالیکه غیرمؤمن، از سایه خود هم می هراسد! و بنگر که چرا تحصیل کرده ترین آدمها، ترسوترین هم هستند! علومی که به جای ایمن نمودن، ناامن کرده است! این علوم شیطانی است که خدا را از جهان طرد نموده است و لذا هیچ جا امن نیست و بلاوقفه باید مسلح بود و لذا مواجه با جهانی هستیم که انبار تسلیحات است و سیطره امپراطوریهای بیمه ای که رسالتشان بیم زدائی از بشر است!؟ شیطان، جهان را برای بشر ناامن نموده و سپس خودش او را بیمه می کند. و این جریان پیدایش جهنم و انسان دوزخی است!

۲۰۲- پس بدان که جز از خداشناسی وحدت وجودی، ایمان برنمی آید. و بدان که درک عرفان وحدت وجودی برای عامه مردمان هزاران بار آسانتر از درک فلسفه های الهیات و خداشناسی ماورائی است. درست به همین دلیل عامه مردمان همواره با عرفا احساس سنخیت داشته و آنها را درک و باور نموده اند ولی هیهات از فلاسفه متکبری که خودشان هم حرف خود را فهم نمی کرده اند و به خدای خود باوری نداشته اند زیرا چیزی که وجود ندارد باور شدنی هم نیست!

۲۰۳- مثلاً چگونه ارسطوی خداشناسی که خدایش حدود دو هزار سال بر جهان مسیحیت اروپا حکومت کرد و هولناکترین جنایات تاریخ را پدید آورد می توانست به کمک خدایش، کسی چون اسکندر دائم الخمر و عیاش را بعنوان گل سرسبد فلسفه اش بپرورد و بعنوان ناجی بشریت تحویل جهان دهد. و بعد این فلسفه و خدایش مولد پدیده شومی به اسم فلسفه اسلامی باشد که فقط هم بدرد اروپائیان خورده است و برای مسلمانان جز بدبختی ببار نیاورده است. بدان که ایمان فلسفی، ایمان ابلیس است و مذهب اهل مدرسه، مذهب شیطان! فقط کافیست که چشمانت را باز کنی و آنچه را که می بینی باور کنی بی هیچ فلسفه ای!

۲۰۴- آنانکه ساده کردن مسائل پیچیده را عین مردم فریبی می دانند چگونه می توانند به دموکراسی و مردم سالاری کمترین باوری داشته باشند در حالیکه خود را سخنگوی آن می دانند.

۲۰۵- آیا براستی چرا علوم عاریه ای و آموزش مدرسه ای و سواد موجب بیگانگی انسان از واقعیت ها شده و باور نسبت به واقعیت را در بشر از بین می برد یعنی کافرش می سازد و در نتیجه عقل و اراده و عاطفه را در او زایل می کند و او را بنده قدرت مادی می نماید؟

۲۰۶- سواد یعنی تبدیل واقعیات و پدیده ها به الفاظ و کلمات که در ذهن ثبت می شوند. و لذا محور تحصیل علوم مدرسه ای امر حافظه است. پس کلمات مصوّر (مکتوب) نخستین عناصر بیگانه سازی انسان از جهان هستند و سرآغاز خصوصی سازی و من سازی جهان در حافظه فردی! و آدمی در ذهن خود هر کاری که بخواهد با این جهان منی شده اش می کند و این آستانه واژگون سازی واقعیات در ذهن است یعنی عرصه واژه سازی جهان! و اما چرا واژه کردن واقعیات منجر به واژگونی آنها در ذهن آدمی می شود؟ زیرا انسان از این طریق بخشی از واقعیات و موجودات را از کالبد واحد هستی جدا و منفک ساخته و از طریق منی کردنش، حقش را باطل و وارونه می کند زیرا جهان هستی یک امر واحد الهی و هوئی است یعنی خدا منش را در خلق تبدیل به او کرده است و به غیر خود وانهاده است که مهمترین این غیر همان انسان است. و انسان برخلاف حق خلقت مبادرت به منی کردن این «او» می کند و این عین واژگونه کردن واقعیات است. در این باب به کتاب «قیامت نامه» رجوع کنید که انواع واژگونسازی بشر را نشان داده ایم!

۲۰۷- پس خوب بنگر که چگونه استکبار ابلیسی در قلمرو مذهب اصالت مدرسه بود که به بشر هم سرایت کرد و تحقق یافت و امپریالیزم جهانی مولود این امر است که امپریالیزم فلاسفه و دانشمندان است.

۲۰۸- اصلاً واقعه واژوی کردن پدیده ها در ذهن دانش آموز مبتدی، عین واقعه واژگونسازی پدیده هاست بدلیل اینکه جز از طریق منی کردن این پدیده ها و حفظش در حافظه امکان یادگیری نیست. و منی کردن و واژوی کردن مترادف با جداسازی و انفکاک پدیده از کل عالم وجود است. و منی کردن عین واقعه نابود کردن است زیرا وجود عالم حاصل گذشت خدا از خود است. پس خودی کردن عملی ضد وجود است.

۲۰۹- و اما اینک مواجه با مهمترین مسئله بشر مدرن هستیم: آیا سوادآموزی (خواندن و نوشتن) که منجر به واژگونسازی واقعیت نشود، ممکن است؟ یعنی آیا می توان کلمات را آموخت بدون آنکه آن را واژه و واژگون ساخت؟

۲۱۰- ما در اینجا مواجه با ذات مدرسه و آموزش و سواد هستیم که ذات کل تمدن مدرن بشر است که چند هزار سال در راه بود تا به اینجا رسیده است.

۲۱۱- بی تردید سوادآموزی و مدرسه، تاکنون تنها راه اشاعه و انتقال علوم و تجربیات و افکار دیگران به جهانیان بوده است از جمله انتقال پیام پیامبران الهی که پیام خداست از طریق کتب آسمانی!

۲۱۲- می دانیم که نخستین کسانی که در تاریخ سواد آموختند ملایان مذاهب بودند تا کتب آسمانی را اولاً بنویسند و حفظ کنند و سپس به دیگران انتقال دهند منتهی به طور شفاهی و سمعی! و بتدریج مردمان خود سواد آموخته و کتب آسمانی را خواندند و به همین دلیل رسالت تاریخی ملایان روی به پایان رفت بهمراه سیطره شان بر مردمان!

۲۱۳- می دانیم که کاتبان وحی در نزد رسول اکرم(ص) چه قرب و منزلتی داشتند و اکثرشان بعدها به قدرت و ثروت رسیدند. و خود پیامبر هم یکی از شروط آزادی اسرای جنگی را سوادآموزی به مسلمین قرار داده بودند هر چند خودشان تا به آخر هم سواد نیافتند.

۲۱۴- پس معلوم می شود که راه و روش غیر واژوی سوادآموزی و تحصیل علم عاریه ای هم ممکن است وگرنه رسول خدا و خود خدا در کتابش به قلم و نوشتن سوگند یاد نمی کرد هر چند که مرتباً اهل سواد و کتاب را سرزنش نموده و اکثرشان را منافق خوانده و دشمن دین!

۲۱۵- خداوند در کتابش چنان حرمتی به قلم و نوشتن نهاده که درباره هیچ امر دیگری چنین نیست و دفاعش از شرف اهل قلم و نفرت از دشمنان آن که بارها ذکرش رفته است.

۲۱۶- پس آیا راه و رسم سوادآموزی برحق که نه تنها واژگونساز وجود و نابود کننده عقل و ایمان و اراده نیست بلکه طبق کلام خدا در سوره قلم، بزرگترین راه نجات از جنون و هدایت بسوی اوست، چیست؟

۲۱۷- اصلاً نخستین کلام خدا به رسول خاتمش امر به خواندن است (اقرأ...) ولی عجبا که رسولش تا به آخر عمرش هم خواندن و نوشتن نیاموخت در حالیکه دیگران را شدیداً به آن توصیه می فرمود!؟

۲۱۸- کل فساد و واژگونسازی ناشی از آموزش و تحصیل اجباری حاصل حفظ کردن است زیرا واقعه منی کردن و خودی ساختن پدیده ها، در همین جریان حفظ کردن در حافظه است که واقعه ای براستی شکنجه بار برای کودکان و نوجوانان

است که مهمترین انگیزه نفرت از آموزش و تعلیم و تربیت است. که این امر نیز حاصل نیت والدین و مسئولین آموزشی در مسئله آموزش و تحصیل و تعلیم و تربیت می باشد که همان اراده به سلطه و مالکیت جهان است، اراده به دکتر و مهندس و دانشمند و رئیس و وزیر و وکیل و شاه شدن! یعنی نیت استکباری بشر در امر آموزش اساس واژگونسازی شعور و ایمان و اراده و فطرت بشر است و کفرش! و این مصداق قلم ضد قلم و علم ضد علم است زیرا ذات قلم و علم، عبودیت و عدالت و محبت و ایمان است نه سلطه و ستم و برتری جوئی! این عین نماز ضد نماز معاویه و ابن ملجم و شمر است که بجای تقرب الی الله تقرب الی الشیطان می آورد.

۲۱۹- می دانیم که اصلاً پیدایش کلمات و نوشتن و خواندن از نخستین وحی الهی به رسولش حضرت ادریس (هرمس) بود که به بشر آموخت و نخستین باسوادان تاریخ بشر شاگردان آن حضرت بودند و نخستین کلاس درس را ایشان برپا نمود و لذا او را ادریس خوانند (درس). و این به مثابه نزول قلم خدا برای بشر بود همانطور که خداوند هم در ازل نوشت و نوشته اش را امر به آفرینش فرمود و جهان آفریده شد. پس نزول قلم، نزول قدرت خلاقه خدا برای بشر بود. بدان!

۲۲۰- ولی بشر، قلم خدا را همچون دینش، وارونه بکار گرفت و بکار خلق شیطانی شد و دوزخ را پدید آورد که جهان تکنولوژی است. یعنی بشر بقدرت این قلم دست بکار تبدیل جهان و کلمات شد یعنی به خلقت عالم کافر گردید.

۲۲۱- امام باقر(ع) می فرماید «علمی که اهلش را اصلاح نکند (به صلح با عالم و آدم نکشاند) علم نیست بلکه جهلی است که لباس علم بر تن کرده است.» قلمی هم که اهلش را به صلح و وحدت با جهان و جهانیان نرساند قلم ضد قلم است، قلمی که اهلش را به تبدیل جهان و نابودی بشریت می خواند!

۲۲۲- پس این قلم و علم و مدرسه حاکم بر تمدن مدرن، یکی از قدرتمندترین دشمن ایمان است و عقل و اراده و عاطفه! دل را می میراند، عقل را تبدیل می کند و اراده را تحویل شیطان می دهد. اجباری بودن این قلم و علم و مدرسه، نیز حجتی بر شیطانی بودن آنست چون شیطان جبّار است و دوزخ مهد جبرهاست!

۲۲۳- همانطور که علم بغی (علم برخاسته از بخل و ستم و سلطه و انکار) داریم قلم بغی و سواد بغی و مذهب بغی و شریعت بغی و طریقت بغی داریم و عرفان بغی که در عصر ما غوغا می کند و سیطره ا ش اینترنت است.

۲۲۴- و امان از ایمان بغی! ایمانی که بواسطه نور حق مترصد سلطه و تحقیر دیگران است. و اشد واژگونی را پدید می آورد. ابلیس دچار ایمان بغی شد که بانی کفر و شقاوت گردید و به اشد لعن و فراق حق دچار شد! یعنی ایمانش به خدا را ابزار انکار و لعن ایمان دیگران ساخت و به رهزنی دیگران پرداخت. زیرا اهل ایمان اهل باطن است به درجات. پس اگر بخواهد می تواند راه دل سائر مؤمنان را بزند.

۲۲۵- هستی ایمانی، هستی در خویش است یعنی هستی قلبی و فطرتی و متصل به ذات است در حالیکه هستی های غیرایمانی، هستی های در غیر است در دیگران که معمولاً اشیاء و صاحبان قدرتهای دنیوی هستند.

۲۲۶- یک مؤمن، هستی در خویش است و برای دیگران. زیرا بی نیاز و سخی و بخشنده و مهربان است چون خدائی که در دل دارد. ولی یک غیرمؤمن، هستی در دیگران است ولی برای خودش. و این نوعی دزدی است که اساس حرام خواری می باشد.

۲۲۷- از مهمترین نشانه های بیرونی باور قلبی و ایمان، تعهد و وفا و وظیفه شناسی است در قبال عالم و آدمیانی که با آنان زندگی می کنی! همانطور که واضح ترین نشان ناباوری و کفر قلبی، بولهوسی است که امروزه به مذهب عشق و حال معروف است که غایتش اینست که فرد بولهوس خود را ملهم و صاحب وحی می داند که بیهوده هم نیست و آن نجواهای شیطانی است که او را در درون و برون محاصره کرده اند. همانطور که مؤمن هم ملهم است به سروش غیبی حق در دلش که او را امر بمعروف و نهی از منکر نموده و متعهد و مسئول اعمال خودش می سازد. در حالیکه یک انسان کافردل فقط متعهد به امیال و هوسهای آنی خویش است ولی مسئول نتیجه و عواقب اعمال خود نیست اگر شر و رسوائی باشد.

۲۲۸- باور، ثبات و قرار و وظیفه و عهد و وفا و عاطفه و محبت ببار می آورد. و ناباوری و کفر هم، بیقراری و دمدمی مزاجی و بی عاطفگی و شقاوت!

۲۲۹- فقط باور است که مانع بازیگریهای انسان می شود بخصوص با خود و عواطف و افکارش! زیرا خطرناکترین بازیها، بازی با ایمان و محبت و معرفتی است که انسان از اولیای الهی دریافت می کند به عنوان هدیه!

۲۳۰- منشأ شرک نومؤمنان همین بازی با ایمان و دل خویش است و تبدیل آن به همان گذشته جاهلی و احساسات شیطانی!

۲۳۱- و بدان که ایمان کافرانه نیز داریم که باورهای شیطانی است که در دل نشسته و محکم گردیده است که از مهمترین قلمرو پیدایش این ایمان کافرانه، نژاد و نژادپرستی است. که یکی از نمادهای مشهورش در جهان همان صهیونیزم است که این باوری کافرانه و نژادپرستانه است.

۲۳۲- آدمی دل خویشتن است و این دل از کودکی تا پیری قابل رشد است ولی در غیرمؤمنان همواره کودک می ماند و بازی می کند تا دم مرگ! و دل تحت الشعاع ذهن و عمل آدمی تربیت و رشد می کند و یا تا مرگ کودکی بازیگر می ماند و فقط پیر و افسرده می گردد تا بمیرد! این کودک پیر و پیرکودک همانست که در قرآن مذکور است که از علائم آخرالزمان می باشد.

۲۳۳- مسئله اینست که چرا اینهمه معلومات و تجربیات و معارفی که بشر مدرن هزاران برابر بیشتر از بشر سابق از آن برخوردار است ولی باورش نمی شود و با همه اینها فقط بازی و مکر و شیطنت می کند. امروزه حتی نشانی از ایمان کافرانه هم نیست تا چه رسد ایمان مؤمنانه و الهی!

۲۳۴- ایمان کافرانه یعنی ایمان کمونیستی، نیهیلیستی، اگزیستانسیالیستی، فاشیستی، امپریالیستی و امثالهم که در حال انقراض است حتی ایمان نژادپرستانه و صهیونیستی و پان عربی و امثالهم!

۲۳۵- باید درک کرد که تمدن مدرن و مدرنیزم محصول این ایمانهای کافرانه بوده است از هر حیث مادی و معنوی!

۲۳۶- بدان که بدون ایمان هیچ کار و اثری رخ نمی دهد چه از نوع کافرانه و شیطانی و چه مؤمنانه و الهی!

۲۳۷- و منظور از ایمان، باور قلبی است قلبی که خانه خدا و یا خانه شیطان است منشأ دو نوع ایمان است: ایمان الهی و ایمان ابلیسی! ایمان محبت گرا و ایمان سلطه گرا! ایمان بغی و ایمان ربوبی!

۲۳۸- فقط اینگونه است که جانفشانی های تکفیریها و تروریست ها و کمونیست ها و فاشیست ها را در تاریخ معاصر درک می کنیم!

۲۳۹- و بدان که از شرک و نفاق هیچ ایمان و اقتدار عملی سازنده برنمی خیزد زیرا اعمال مشرکان محکوم به ابطال و اعمال منافقان محکوم به سقوط در درک اسفل است!

۲۴۰- ایمان از انتخاب برمی خیزد انتخابی جامع و کامل و با تمام وجود و برای کل زندگی خود و همگان! و اکثریت توده های مردمی از چنین انتخابی گریزانند و لذا همواره توده (حجم بی اراده) باقی می مانند و تحت سلطه اقتدار کافران و یا پیروان مقلد مؤمنانند. و این بسته به آنست که قدرت کدامیک بیشتر بنماید! داستانهای کوفیان در تاریخ یک نمونه اساطیری در تاریخ اسلام است که یک روز امام را می پرستند و روز دیگر به قتلش می رسانند!

۲۴۱- و فقط انتخابی کامل و برای کل زندگی خود و همگان است که میدان بازیگری را از میان برمی دارد و خلاقیت می آفریند چه شیطانی و چه الهی، چه بهشتی و چه دوزخی!

۲۴۲- کفر مطلق و بی ریا و اخلاص در دین، برادرخوانده ایمانی یکدیگرند. و بندرت در طول تاریخ با یکدیگر نزاع داشته اند الا اینکه بازیچه شرک و نفاق مردمان شده باشند. اینست که کفر حقیقی همسایه ایمان خالص است. و در آخرالزمان با برچیده شدن شرک و نفاق این دو به هم می پیوندند.

۲۴۳- بنگرید که امروزه چگونه صهیونیزم (اسرائیل) خلاء نفاق بین شرق و غرب عالم است و منشأ همه جنگهائی که بین سرمایه داری و امپریالیزم غرب و جهان اسلام روی می دهد و لذا با نابودی آن، تاریخ نوینی رقم می خورد و آستانه ظهور حق در جهان می شود.

۲۴۴- شرک و نفاق چو از میان برود کفر به ایمان می پیوندد! و ما امروزه در سراسر جهان مواجه با چنین واقعه مبارکی هستیم!

۲۴۵- فرق ایمان کافرانه و ایمان دینی، فرق بین آسمان و زمین است همانطور که خدای کافران در آسمان و خدای مؤمنان بر زمین است. چون در آخرالزمان آسمان به زمین آمده است پس جائی برای نفاق نمی ماند. و بدینگونه بالاخره ابلیس هم سجده می کند.

۲۴۶- در قرآن کریم آشکارا می خوانیم که ابلیس از شرک و نفاق آدمیان ابراز بیزاری می کند و اینست که به امر خدا فقط بسراغ ناخالصان در دین می رود و با عبادالله المخلصین کاری ندارد. در این معنا بسیار تأمل کن!

۲۴۷- و خداوند هم فرموده که گناه شرک و نفاق را هرگز نمی بخشد!

۲۴۸- بنیاد شرک و نفاق در دین از انتخاب یک بام و دو هوا و مردّدانه و با اکراه و ریا است از سر بهشت پرستی یا دوزخ هراسی در دنیا و آخرت!

۲۴۹- بنابراین انتخابی بدون معرفت کافی در حق دین خواه ناخواه منجر به شرک و نفاق می شود. یعنی انتخاب خالص در دین فقط حاصل عشق عرفانی است و نه عشق به بهشت و ترس از دوزخ!

۲۵۰- دلیل اقتدار ایمان های کافرانه عصر جدید که جهان مدرن را آفرید پشتوانه ایدئولوژیها بوده است.

۲۵۱- به یاد می آوریم که حتی مراجع دینی ما در قبال دلایل ایدئولوژیک نوکمونیست ها هم عاجز و درمانده بودند و جز صدور فتوای ارتداد هنری نداشتند. و به یاد داریم نهضت کشیش های کمونیست در اروپا و آمریکای لاتین را! و نیز فلسفه مقتدر فاشیزم آلمان را که سراسر اروپا را فراگرفت و در حال جهانگیر شدن بود. و قبل از همه اینها براهین قاطع لیبرالها را در نهضت رنسانس اروپا از زبان ولترها و مولیرها و روسوها و آدام اسمیت ها و میل ها که کاخ هزار ساله امپراطوری تفتیش عقاید کلیسا را بر سر پاپها خراب کرد چون حرفی برای گفتن نداشتند! اینها جمله اقتدار ایدئولوژیها بود که نسل هائی را بیدار کرده و به انتخابی نوین در تاریخ فراخواندند انتخابی که در آن انسان صاحب تمام عیار سرنوشت خود در همین دنیاست و آن را به هر طریقی که بخواهد می آفریند و به آن افتخار می کند! این منشأ اقتدار ایمان های کافرانه است که هنوز هم بر جهان حکم می راند زیرا هنوز دین نتوانسته تبدیل به یک ایدئولوژی کامل و جهانی شود که وجدان و نفس ناطقه بشر را قانع و زنده و خلاق سازد.

۲۵۲- نه اینکه دین و خاصه اسلام و بخصوص تشیع حاوی ایدئولوژی نیستند ولی این ایدئولوژی همواره مهجور و مظلوم مانده است همانطور که قرآن که کتاب ایدئولوژی حق است. همانطور که نشان دادیم عرفان وحدت وجود همان ایدئولوژی حق است و ایدئولوژی ایدئولوژیهاست. و این ایدئولوژی در عصر ما، در آثار ما تبیین شده است.

۲۵۳- قرآن و احادیث هم چنین هستند یعنی انسان بمیزانی که باورشان دارد و آیات و جملات را باور می کند به اسرارشان راه یافته و هدایت می شود، یعنی مؤمنان! ولی کافران و منافقان هم قرآن را می خوانند و تفسیر می کنند که مسلمان هستند ولی بقول قرآن، بدینوسیله گمراهتر و رسوا می شوند.

۲۵۴- ولی آیا براستی باور آیات قرآن و احادیث به چه معنائی است؟ مگر آن مسلمانانی که آنها را می خوانند باورشان ندارند که کلام خدا و رسول و امامان است؟

۲۵۵- هر پدیده ای حامل حقیقتی است که برای باور آن پدیده بایستی حقیقتش را باور کنی نه باوری عاریه ای و موروثی و تاریخی و ادعائی و کلی و فله ای و قیل و قالی که آن هم بندرت حقیقتی از آن پدیده را داراست حتی به ادعا!

۲۵۶- و حقیقت قرآن را خود قرآن معرفی کرده است: کتابیست از جانب خداوند که برخاسته از امّ الکتاب است که خلقت عالم را سبب شده است و این کتاب بواسطه روح القدس بر دل رسول خدا نازل شده است و این نزول بی پایان است که تا قیامت ادامه دارد که از دل رسول بر قلوب رسولان رسول خدا (اولیاء) در هر عصری در حال نزول است. و این کتابی زنده و حکیم و کریم و مجید و عظیم و علی است فی الواقع که اهل تلاوتش پروردگارشان را در آن دیدار می کنند. و هیچ چیزی در دو عالم نیست که در آن خبر و رازش نباشد. و برای مؤمنان و پاکان سراسر رحمت و شفاست و برای کافران هم خسران و برای منافقان هم رسوائی است. و همه آیات و قصص آن جاودانه و جاریست و کتاب خاص آخرالزمان است که قیامت را برپا می کند. و نیز اینکه کتاب وجود انسان است و هر کسی که بخواهد خود را در آن می یابد و می خواند اسرار وجودش را تا پایان جهان و مابعد آن! و این حداقل باور به قرآن است که بدون باور قلبی به آن، به نور آن راه نخواهیم یافت و بر ظلمتش وارد می شویم.

۲۵۷- باور به امام و امامت هم برای ما شیعیان در رأس باورهاست که اگر حقش را شامل نشود ایمانی حاصل نخواهد کرد و بلکه دچار اشد نفاق می شویم زیرا هر چه حقیقتی عالی تر و رحمانی تر باشد بازی و سهویت با آن منجر به نفاقی مهلکتر می شود!

۲۵۸- ایمان شیعی (امامی) اکمل و اجمع ایمانهاست و ایمانی فوق همه ایمانهاست و این ممکن نشود الا در باور حق امام و سرّ وجودش که به زبان خود همواره اقرارش می کنیم و در عمل انکارش! فقط متذکر می شویم که امام برای شیعه طبق نص شیعی عبارت است از: ظهور کلمة الله، سرّالله اعظم، خلیفة الله، وجه الله، جنب الله، نورالله، نعمت الله، روح الله، بقیة الله، یدالله و هوالله: شهد الله انّه لا اله الا هو! و اینست الفبای ایمان و باور شیعی که با کمتر از این در نفاقیم و نه زنده و نه مرده! چه ما را غالیه و مشرک و مرتد بخوانند وهابی ها و تکفیریهای آدمخوار چه نخوانند!

۲۵۹- به زبان ساده طبق نصوص معتبر شیعی و کلام مستقیم امام اول شیعه، امام کسی است که خداوند خالق عالمیان جز در وجودش شناخته و پرستیده نمی شود والسلام! و عدم باور و یا تردید در این حق، باطل کننده ایمان شیعی است! و این اصل اول ایمان شیعی است.

۲۶۰- و اما اصل دوم ایمان شیعی، حی و حاضر بودن امام و در دسترس بودنش برای شیعیان مخلص است که غیبتش فقط برای نااهلان و منافقان و دشمنان است. همانطور که خود امام دوازدهم فرموده است که: هر که مرا خالصانه بخواند البته اجابت شود!

۲۶۱- و اما اصل سوم ایمان شیعی اینست که امام، پرده دار جمال پروردگار است پس دیدار امام مقدمه لقاءالله است و اینست که فرموده: «زین پس هرگز کسی مرا نخواهد دید!» پس چه کسی را خواهد دید؟ او را! پس اصل سوم شیعه، اراده و عشق به لقاءالله است و باور به این دیدار در حیات دنیا!

۲۶۲- شهد الله انّه لا اله الا هو. قرآن- «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود.» علی(ع)- این دو سخن یکی است که اصل اول شیعه و اسلام است و قرآن! که اصل دوم و سوم هم متعاقب این اصل و نتیجه طبیعی آن است: امام حیّ و حاضر و لقای وجه اعلای خداوند تحت الشعاع نور امام! و این اساس ایدئولوژی امامیه است که براستی کمال همه ایدئولوژیهای خدامحور و انسان مدار است. و کمالی برتر از این در مخیله بشر نمی گنجد الا در مخیله این بنده که دو اصل دیگر هم بر این ایدئولوژی افزوده است که مرا در اتهام بدعت به کمال می رساند و تردیدی باقی نمی نهد. و آن اینکه آدمی با دیدار وجه اعلای پروردگار تحت الشعاع نور امامش به خلق جدید و برتر از خلقت قدیم خدا نائل می آید که انسان و جهانی بسیار برتر از دو عالم می آفریند. و اصل پنجم اینکه خداوند چنین بنده ای را در مقامی برتر از خودش قرار داده و مریدش می شود. که البته بنده این بدعت ها را از کتاب خدا اقتباس کرده ام در داستان خلقت آدم که خداوند همه را امر به سجده آدم می کند به جای سجده خودش! شهد الله انّه لا اله الا هو! یعنی خداوند خودش شهادت می دهد که براستی جز او قابل پرستش نیست! پس همه اصول پنجگانه و ایدئولوژی شیعه، قرآنی است و نص و اصل و روح قرآن جز این پیامی ندارد که پیام ختم نبوت و آخرالزمان و قیامت است.

۲۶۳- پس درک می کنیم که همه ارکان ایمان شیعی، عاشقانه- عارفانه است یعنی دین خالص است که دینی برتر از بهشت و دوزخ و برزخ است. پس ایمان شیعی همان عشق است زیرا هر باوری چون بر دل نشیند ایمان است و هر ایمانی چون تمام دل و جان و روح را فراگیرد و اوج گیرد عشق است. یعنی عشق کمال هر باوری است منتهی نه عشقی کورکورانه بلکه سراسر عارفانه و شهودی که لحظه به لحظه و گام به گامش حکمت و معرفت و عقلانیت فرارونده و استعلائی است.

۲۶۴- پس هر باوری دو وجه دارد: پذیرش و ادراک! که غایت هر پذیرشی عشق است یعنی پذیرش با تمام وجود و با شوق و عطش! و غایت هر ادراکی هم عرفان و کشف و شهود است. و باور شیعی این چنین و در این مقام است.

۲۶۵- پس باور شیعی مطلقاً نمی تواند باوری منقول و موروثی باشد! شیعه تنها مذهبی است که نژاد و نژادپرستی را در خود نابود ساخته است که به نزاد رسیده است. پس مذهب شیعه (امامیه) ظهور کمال آئین ابراهیم خلیل در آخرالزمان است همانطور که در سراسر قرآن مؤمنان امر به پیروی از این آئین شده اند که در سائر آثارمان از آن به تفصیل سخن نموده ایم!

۲۶۶- پس بدان که مؤمنان (شیعیان) حقیقی در آخرالزمان، ابراهیم ها و اسماعیل ها و ساراها و هاجرها و اسحاق های این دوران هستند در حد کمالش!

۲۶۷- گفتیم که ایمان یعنی وجودباوری! و وجودی جز خدا نیست که حی و حاضر و در دسترس ترین موجودات است که او هم جز در انسان قابل رؤیت و وصول نمی باشد و چون دیدار شد عین خود انسان است. پس انسان کل وجود است و جز انسان نیست. پس ایمان یعنی خودباوری! و چگونه این باور بدون شناخت ممکن است. پس ایمانی جز از راه عرفان نفس ممکن نیست! عرفان نفس و نه فلسفه!

۲۶۸- پس ایمانی جز ایمان به خویشتن نیست. و اینست که مؤمن از اسماء الله است! پس مؤمن کامل کسی است که جز خود در جهان نبیند که این خود هم جز خدا نیست. «در هفت زمین و آسمان هر چه گشتم جز حضور بایزید ندیدم و بایزیدی هم ندیدم». این عصاره و کمال هر باور و ایمانی است که همان ایمان شیعی است! ایمانی که مستمراً فرارونده و استعلائی و الله اکبری است که این کبریائی بی انتها در هویت اشرف مخلوقاتش محقق می شود. در این معنا بمان!

۲۶۹- شیعه، حزب خداست حزبی که بنیانگزارانش آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمدند و ایدئولوگهایش امثال سلمان و علی و صادق و حلاج و ابن عربی و مولانایند و کارگزارانش هم کسانی چون حسین و مختار و حسن صباح و مانی و مزدکند و قطبش کسی است که همه انبیاء و اولیای الهی خادمانش هستند که همچون خالقش مظهر بودِ نبود است. ایمان شیعی ایمان به این انسانهائی است که همه خدایگونه اند و برخی از آنان مسجود صلوة پروردگارند. ایمان شیعی، ایمان به خویشتن به عنوان انسانی است که می تواند مسجود صلوة خدا باشد. کدام باور و ایمان و عرفانی اینگونه است!

۲۷۰- فقط ایمان شیعی است که ابلیس را به سجود انسان می کشاند و تاریخ سراسر ظلمت و شقاوت بشر را ختم به خیر و عزت و تبریک خدا به خود می کند در خلق انسان!

۲۷۱- ولی هزار افسوس و دریغ از کوفیان شیعه و کوفیان تاریخ و کوفیان آخرالزمان! و عجبا که ظهور آخرالزمانی امام شیعه نیز باز هم از کوفه آغاز می شود ولی شاید نه همان کوفه عراق عرب بلکه کوفه جان انسان آخرالزمان، جان مردد ومذبذب انسان این دوران بین باور و ناباوری به خویشتن در دره اسفل السافلین نفاق که پست ترین درک انسان از خویشتن است درک اسفل! در پست ترین جغرافیای زمین که زمانی دریائی بود و اینک نامش دریای مرده است یعنی فلسطین پایتخت انبیای الهی و سکوی پرش معراج خاتم النبیین! جائی که قرار است یهوه (یاهو) خدای موسی بر تپه صهیون رخ بنماید و با خدای محمد (الله) دیدار کند و قل هو الله احد محقق شود و معلوم شود که یاهو و یاالله یکی است و همواره یکی بوده است و لذا نبرد بین هو و الله و پیروانشان پایان گیرد نبرد بین غیب پرستان (یاهو) و جمال پرستان (یاالله) آنگاه که جمال غیب آشکار شود! و ابلیس به سجده درآید بر آستان هوئی که الله است و خدائی که انسان است. و شیعه پیشقراول این قیامت تاریخ بوده است و لذا خدای شیعه از آغاز خلقش از همه مخلوقاتش برای خاندان نزادی خود یعنی پنج تن بیعت گرفته است و باز هم عجبا که لوح سلیمانی این بیعت هم این اواخر در این دریای مرده (فلسطین) کشف شد و به دست کوفیان جامانده از تاریخ بشر دوباره مفقود گردید (صهیونیست ها).

۲۷۲- حیرتا که آدمی هر چه که از خدایش در انسانی، حجت و آیات و بینات و معجزات و کرامات بیشتری بیند کافرتر شود! مگر خود در آخرین کتابش نمی فرماید که: هر چه که بر معجزات خود افزودیم آنها هم بر کفرشان افزودند!

۲۷۳- چرا معجزات و بینات الهی در بشر معکوس عمل کرده و مردمان را کافرتر می کند و بلکه اهل ایمان را هم متزلزل می سازد. این چه سرّیست؟ چرا بنی اسرائیل که پرپیغمبرترین و پرمعجزه ترین اقوام بشری بوده اند شقی ترین و کافرترین اقوام شده اند و خصم سوگند خورده انسان!

۲۷۴- پس معلوم می شود که ایمان تماماً از جنس فهم و شعور و عقل و علم و حکمت و عرفان است و نه معجزه و امور خارق العاده! و بلکه هر چیزی که عقل و معرفت بشری را تحقیر کند و وجدان از درکش عاجز شود ضد ایمان است. پس فهم کن که چرا آخرین دین خدا و کتاب و رسولش، تهی از هر معجزه ای است و تماماً امر به عقل و علم و قلم و فکر و ذکر است و کل معجزه اش «کتاب» است.

۲۷۵- به خدا سوگند که اگر کسی علم و عرفان قرآنی را دریابد همه معجزات انبیای سلف در نظرش حقیر می آید در قبال اعجاز عقل و حکمت و قلم حق که آفریننده جهانی برتر از خلق قدیم است: خدای رحمن آفرید انسان را و تعلیم دادش قرآن و بیان!

۲۷۶- طبق نص مکرر قرآن کریم، معجزات انبیای الهی فقط برای اتمام حجت کردن با منکران عقل و شعور بوده است که ادعا می کردند که اگر مقادیری اعمال فوق عقل و شعور به ما نشان دهی ایمان می آوریم ولی فقط منکرتر می شدند. و این

خود بزرگترین حجت عقلی بر ماهیت کافران است که آنها اصلاً میلی به شناخت خدا و جهان و خودشان ندارند و فقط در سودای عیش و قدرت و سلطه و بهشتی هستند که به فوتی حاضر شود. یعنی کافران خصم عقل و شعور و علم خویشند! و عاشق جادوگری! تکنولوژی مدرن را بنگر که عین تحقق جادوگریست که کیمیاگران بنی اسرائیل از زمان سامری تاکنون در جستجویش بوده اند و لذا اکثر نوابغ و بانیان علمی و فنی و فلسفی عصر جدید از قوم بنی اسرائیل (یهود) بوده اند از مارکس تا فروید و انیشتن!

۲۷۷- و بدان همه کسانی که در دین و عرفان به دنبال معجزه و کرامات و جادو و امثالهم هستند بزرگترین خصم دین و عرفان هستند و اسلام و قرآن! این از بزرگترین آموزه قرآن است. در این معنا بسیار تأمل کن!

۲۷۸- پس بدان که ایمان ضد معجزه است زیرا تماماً از نور عقل و تفکر و معرفت نفس است زیرا بمعنای باور کردن با دل و جان است پس ایمان مستلزم عمیق ترین عقول و معارف و تفکر است تا به دل برسد! خدای رحمت کناد ملاصدرای ما را که به این حقیقت بسیار نزدیک شد ولی متأسفانه پنداشت که عقل و حکمتی جز فلسفه نیست و لذا ایمان را مترادف فلسفه معرفی کرد. این سوء تفاهم که تا سر حد یک اشتباه لپی خودنمائی می کند از عجایب تاریخ حکمت اسلامی و خاصه شیعی است که امثال نوابغی چون بوعلی و ملاصدرا را تبدیل به یکی از بزرگترین معماهای معرفت دینی ما نموده است که فهم این معما از اهم واجبات عرفانی است تا دریابیم که چگونه و چرا حکمت تبدیل به فلسفه یونانی شد آن هم در وجود نوابغی بزرگ!

۲۷۹- اگر فارابی و بوعلی و ملاصدرا هر سه شیعه بودند پس فلسفه اسلامی را بی تردید شیعیان بنا نهاده اند. اگر متفکرین اهل سنت بانی فلسفه اسلامی می شدند اصلاً جای تعجب نبود زیرا در طی قرون دربار خلفای بنی عباس نخستین انجمن های فلسفه بر روی زمین بودند که همه فلاسفه غربی و شرقی را در آنجا جمع آورده بودند تا ریشه امامت و حکمت امامیه را بسوزانند که کم توفیقی هم نداشتند وقتی که اکثر نوابغ شیعه را به دام انداختند! یعنی توانستند برای دوره ای از تاریخ، کلمات خدا را واژه و واژگون کنند و نامش را فلسفه بگذارند به جای حکمت و عرفان!

۲۸۰- می دانیم که از روایات نبوی و ولوی، هستند عباراتی که ایمان را نور عقل و حکمت و معرفت خوانده اند و ملاصدرا با اتکاء به این نوع روایات فتوای خود را صادر کرد که: ایمانی جز فلسفه نیست!؟ (اسفار اربعه- مقدمه) زیرا هیچیک از فلاسفه اسلامی همچون ملاصدرا در تبیین فلسفه شان از احادیث بهره نبرده اند.

۲۸۱- آن باور و ایمانی که متکی بر معجزات و کرامات و پدیده های خارق العاده و ماورای عقل و علم است بهترین تکیه گاه ابلیس است زیرا خداوند، کفر ابلیس را به دلیل نفهمی او از مقام آدم خواند (قرآن)- پس ایمان متکی بر نفهمیدن (معجزات) ایمان ابلیسی است زیرا ابلیس که ایمانش به خدا را از دست نداد بلکه اتفاقاً با تکیه بر توحید مطلق حق بود که از سجده آدم ابا نمود و بانی کفر شد. یعنی ابلیس خودش را برترین مؤمنان می داند ولی خداوندش او را کافر خواند و بلکه بانی و پیغمبر کفر! بر این حقیقت تا ابد بمان!

۲۸۲- ابلیس بهمراه سائر ملائک کرامات زیادی از حضرت آدم دید ولی این کرامات را فهم نکرد و لذا کافر شد! ولی ملائک به اسرار این کرامات معرفت یافتند و سجده کردند! (قرآن)-

۲۸۳- پس اینک نیک فهم کن که چرا اشد کفرهای منافقانه در جماعت تشنه کرامات و معجزات عرفانی رخ می نماید که امروزه دکان دجالان و شیادان و شعبده بازان را رونقی جهانی داده است.

۲۸۴- و بدان هر فرد و گروهی که به دنبال معجزات و کرامات کسی جمع شده اند شقی ترین دشمنان آن فرد هستند و فقط کافیست که یکی دو بار کرامات مورد نظرشان محقق نشود. درست مثل بنی اسرائیل که بر سر غذاهائی که از آسمان نازل می شد با موسی به جدال پرداختند و مشتاق غذاهائی متنوع تر از آسمان شدند که محقق نشد و جمله به گوساله پرستی سامری روی نمودند که معجزه می کرد که البته معجزه اش امری بی خاصیت بود زیرا فقط از خودش صداهای عجیب تولید می کرد مثل دزدگیرهای عصر ما! شاید هم سامری یک دزدگیر به شکل گوساله اختراع کرده بود که همه دزدان معجزه و کرامات موسی را گرفت و دست دین دزدان را رو کرد!

۲۸۵- چه بسا خداوند بهمراه کتاب و عقل و حکمت، معجزاتی هم به انبیاء و اولیای خود داده است تا مؤمنان حقیقی را از منافقان تفکیک نماید و ریاکاران را رسوا کند که خداپرست نیستند بلکه معجزه پرست هستند یعنی شدیدترین دنیاپرستان هستند که کل دنیا را بی هیچ زحمتی می خواهند! خود این بنده نیز از همین لحاظ شاهد تلخ ترین واقعیات در انسانها بوده ام

و به عینه دیده ام که شقی ترین کافران و دشمنان دین و عقل و تقوا جلب کرامات ما شدند و عاقبت عداوتشان با دین را آشکار کردند و رفتند آنگاه که آنها را دعوت به تقوا نمودم چون دوره کرامات هم بسر رسید.

۲۸۶- این حقایق ثابت می کند که خدای را فقط و فقط و فقط می توان به نور عقل و معرفت نفس شناخت و باور کرد و نه معجزات! زیرا خداوند همه چیز را به نور عقل و علمش آفریده است و نه جادوگری! یعنی کرامات و معجزات الهی هم تماماً علمی و عرفانی است نه سحر و جادو! همانطور که عصای موسی، مارهای جادوگران را بلعید. یعنی عقل و علم بود که سحر و جادو را باطل کرد و بر آن مسلط شد!

۲۸۷- پس اگر خداوند کل جهان هستی را هم به نیم نظری آفرید تماماً از روی علم بود و نه جادو! پس وجود حضرت حق که به نظر جادوئی ترین موجودات است جز به نور عقل و علم و عرفان قابل شناخت و باور نیست. یعنی هیچ سحر و جادوئی در کار نیست! یعنی از روی معجزات نمی توان خدا را شناخت و به او ایمان آورد حداکثر می توان دانست که خدائی هست که علمش برتر از علم ماست. همانطور که رحمت خدا هم تماماً از علم اوست یعنی عشق هم تماماً عقلی و عرفانی است. بدان!

۲۸۸- شاید به یاد داشته باشید کسی را که به مدت ربع قرن مشهورترین فیلسوف انقلابی در کشور بود و در کتابش نوشته بود که «ایمان یک تعصب کور و جاهلانه است» چرا اینک پشت درب پستوی کاخ سفید در انتظار مانده است. و عجبا که این آدم یک صدرائی سینه چاک هم بود!

۲۸۹- پس بدان که ارزشی برتر از نور عقل و شعور و فهم و معرفت در دو عالم یافت نمی شود! و نیز معجزه ای مقتدرتر از این هم یافت نمی شود زیرا همه معجزات معلول قدرت عقل و علم هستند! پس بدان که چرا خدای را نور معرفت و علم می دانیم!

۲۹۰- پس هر که نور عقل و علم دارد خدا دارد و هر که ندارد کافر است. زیرا معجزه پرستی جهل پرستی است آیا چنین نیست! پس عجب نیست که چرا معجزه پرستان کافران هستند آن هم کافرانی منافق!

۲۹۱- پس معلوم شد که آنکه معجزه را حجت دین خود قرار می دهد جهل خود و نفهمی خود را می پرستد و حجت خود کرده است و خدای خود! ولی ایمان اسلامی و قرآنی، ایمان حاصل از خواندن (قرآن) و بیان کردن است: خواندن وجود و تبیین آن: خدای رحمان آفرید انسان را و به او قرآن و بیان آموخت. اینگونه است خلقت انسانی این حیوان دوپا! «بخوان کتاب وجودت را که برای خواندنش کافی هستی.» قرآن- خواندن کتاب وجود خویش جز معرفت نفس چیست؟ اینست خلق جدید و ایمان جدید که ایمان قرآنی است یعنی ایمان عرفانی!

۲۹۲- اگر اصل اول ایمان، خداباوری در دل است و خداباوری حاصل خداشناسی است فقط هر که خود را شناخت خدای را شناخته است. خدای را در خود شناخته است. و ایمان یعنی همین! پس ایمانی جز معرفت نفس نیست و مؤمنی جز عارف نیست که سلاطین عرفان هم امامان معصوم هستند که امیران مؤمنان می باشند.

۲۹۳- و بدان که خودشناسی ربطی به فلسفه خودشناسی ندارد همانطور که آب ربطی به H_2O ندارد و برای آب شناسی بایستی آن را نوشید و اینست که ایمان ربطی به فلسفه و حتی فلسفه خودشناسی و اسفار اربعه ندارد و هیچکس با خواندن و بر فرض محال فهمیدن اسفار اربعه، ایمان نمی آورد. همانطور که هیچکس با دانستن آب= H_2O تشنگی اش رفع نشده و زندگانی نمی یابد. در این معنا نیز بسیار تأمل کن!

۲۹۴- و بدان که مجموعه آثار ما فلسفه خودشناسی یا عرفان نظری نیست بلکه عین وقوع خودشناسی- خداشناسی است و آئینه ایمان برای آنکه بخواهد. و کاملترین و خلاقترین این آثار رساله ای است که در دست دارید.

۲۹۵- و اما براستی چه کسی طالب ایمان است و یا می تواند باشد که طلبش اجابت گردد؟ یعنی چه کسانی با مطالعه این آثار و خاصه همین رساله می توانند به ایمان زنده به دل گردند و مؤمن شوند؟ خداوند در کتابش پاسخ داده است: کافران نجواکنان می گویند ای کاش ما هم مؤمن می بودیم. ولی آنچه که مانع ایمان آوردنشان است اصرارشان بر ادامه گناهان است! و اما گناهان کدامند: مادر همه گناهان دروغ و ریا و نفاق و مکر است چه مصلحتی و چه غیرمصلحتی! و سپس فرزندان این گناه عبارتند از: زنا، ربا، قمار، مسکرات، مخدرات، تهمت ناحق، تجاوز به حقوق دیگران، زورگوئی، ممانعت از حق گوئی، زیاده طلبی، تکذیب حقایقی که می دانی راست هستند، ستمگری و ستم بری، رزق حرام و کم کاری و کم

فروشی و گریز از وظایف و حقوق و مقررات اجتماعی! یعنی اراده صادقانه در ترک معاصی و مظالم اساس تحقق ایمان در دل است به اذن الهی! و چون ایمان حاصل شد بتدریج آدمی از ارتکاب به گناهانی که عمری در جرگه عادات و فرهنگش بوده، احساس زشتی و عذاب وجدان می کند و بدینگونه از گناهان جدا شده و بخشوده می گردد و پاک! یعنی احساس بیزاری از گناهان و میل به ترک آن شرط لازم برای تحقق ایمان در دل است.

۲۹۶- باید دانست که بخش عمده ای از گناهان و مظالم ریشه در عادات و فرهنگ نژادی و اجتماعی دارند و چه بسا آدمی اصلاً آنها را بد نمی داند. و فقط نور ایمان است که زشتی این عادات و آداب را به ما گوشزد نموده و ما را از آن نهی می کند! اینست که تقوا را ترک عادات نامیده اند (امام صادق(ع)).

۲۹۷- مؤمن کیست: مهربان است (و نه ملوس)، برقرار و ایمن و دلش وصل به بهشت خداست، شاکر و راضی است از زندگی در خوشی و بلا. از ارتکاب به اعمال بد دچار عذاب وجدان می شود. در انجام هر کار و اقدامی تفکر می کند که مبادا ناحق باشد. صبور است، سخی است و هر گاه بین حقوق خود و دیگران قرار گیرد حقوق مادی دیگران را بر خودش ترجیح می دهد. باوفا و مسئول و دلسوز مردمان است. در هر بلائی به جستجوی حق آن است. مؤمن در نزد خدا در دلش عزیز و محبوب است و لذا همه عمر در تلاش جلب نظر دیگران نیست که محبوب دیگران شود و این اساس عصمت اوست. مؤمن متوکل است یعنی وکیلی جز خدا ندارد. و دائماً توّاب است یعنی در هر عملی و روزی که ناخالصی های خود را می بیند دائماً به درگاه خداست در طلب مغفرت و اصلاح عمل خود! مؤمن رزق را از خدا می بیند و لذا از بابت ارتزاق نه منت می کشد و نه منت می نهد! مؤمن احساس ایثار ندارد زیرا در خدماتش مستمراً مشمول اجر الهی است و می بیند که در گذشت سود بیشتری است. مؤمن احساس بخل و حقارت ندارد زیرا در دلش خداست و خدائی است و کریم! و با اینهمه بدان که مؤمن ممکن نیست که حجت ایمانی در بیرون از خود نداشته باشد که امام و منبع نوری ایمان اوست و این حجت زنده است که میزان ایمان توست و نه خودت! بدان! جز امام زمان و انسان کامل، هیچکس حجت و میزان خود نمی تواند بود!

۲۹۸- پس ایمان اجر توبه است و خداوند توابین را مورد محبت خود قرار می دهد پس ایمان همان نور محبت خدا به بشر است و چون ایمان خالص و کامل شود دل را خانه خدا می کند زیرا دل مؤمن فقط می تواند خداوند را فراگیرد در حالیکه کل کائنات نمی تواند (رسول اکرم). پس دل مؤمن بزرگتر از وسعت عالم هستی است که ذاتش را فرامی گیرد. پس دل مؤمن فراگیرنده هفت زمین و آسمان است و اینست معنای جهان صغیر بقول علی(ع)!

۲۹۹- گفتیم که ایمان، وجودباوری است وجودی جز خدا نیست. و باور هر چیزی درک آن است و درک یعنی دریافت. پس دل مؤمن دریابنده خداست! پس مؤمن همنشین خداست در درجات خلوص ایمان! و عالم هستی فقط در دل مؤمن است که وحدت و یگانگیش معنا و مفهوم و محقق می شود پس ایمان وقوع وحدت وجود در دل مؤمن است.

۳۰۰- پس ایمان از طلب و اقرار به زبان شروع می شود و به اراده قلبی تا عشق به حق می انجامد که آغازش تقواست بمعنای اطاعت از حق برخلاف اراده نفسانی و قلبی و غایتش عشق قلبی به اراده حق است که تماماً اجر تقواست. پس اگر کسی بگوید که من یا با عشق اطاعت می کنم و یا اصلاً نمی کنم مرید شیطان است و آنچه هم که او عشق می نامد استکبار و خودپرستی است. پس بدان که غایت ایمان یعنی عشق و اخلاص اجر توبه و تقوا و نبرد برعلیه اراده قلبی است که کافر و شیطانی است.

۳۰۱- پس آنانکه تقوا و جهاد اکبر را ریاکاری قلمداد می کنند اولیای شیطان هستند و هرگز به ایمان نمی رسند و نهایتاً خلیفه شیطان می شوند و آنگاه خود را عاشق و عارف می پندارند که به آنها وحی می شود.

۳۰۲- پس دیدیم و دانستیم که باارزش ترین میوه عرفان نفس، ایمان است که همان شناخت خدا در خویشتن است و ایمان جز از این راه حاصل نمی آید و مابقی ایمانها بقول علی(ع) عاریه ای و قرضی هستند. و بدان که حتی عرفان نفس هم جز تحت الشعاع نور ایمان ممکن نیست. البته ایمانی که یک داده الهی از جانب یکی از اولیاست که تا تحت الشعاع این ایمان هدیه ای مشغول عرفان نفس شوی تا ایمانت ذاتی گردد. پس مبادا از کسانی باشی که چنین هدیه بزرگی را فقط به مصرف نفس کافرانه ات بگیری و در بازار خودنمائی حیف و هدرش کنی. این هدیه داده می شود تا به نورش عارف شوی نه معروفه ای در بازار.

۳۰۳- پس هشدار و اخطار و هیهات از به بازار بردن ایمان! که این بزرگترین خصم ایمان است زیرا کسی که عمری در سودای سلطه و پرستیده شدن بوده و ناکام گشته، اینک با کالای ایمان به همان بازار می رود و این تبدیل ایمان به کفر

است. و بدان که کفر بعد از ایمان فقط به این وسوسه است و نیز اینکه خیانتی بزرگتر از این ممکن نیست که انسان نسبت به خودش مرتکب شود زیرا او را کور و کر و احمق تر از قبلش می سازد همانطور که قبلاً شرحش گذشت.

۳۰۴- پس عرفان نفس همان علم ایمان است. و از آنجا که بشر از نفس واحده ای خلق شده است یک مؤمن عارف را فقط می توان یک انسان شناس، روانشناس، جامعه شناس، تاریخ شناس، اقتصاددان و مرض شناس و طبیب حقیقی مردم دانست. زیرا همه بدبختی ها از بی ایمانی است. پس کسی که ایمان را یافت و شناخت همه را شناخته است.

۳۰۵- پس از کسانی مباش که به وسوسه شیطان این نور ایمان و عرفانی را که از این آثار یافته ای به بازار بری و حربه سلطه و تحقیر دیگران سازی که متأسفانه بسیاری چنین کرده اند و لذا عاقبت همه این حقایق را انکار نموده اند.

۳۰۶- پس بدانید که دین و ایمان و عرفان برای سلطه و سلطنت نیست، بلکه برای محبت و خدمت خاشعانه به خلق است. و بزرگترین فساد و ستمی که در تاریخ به اسم دین خدا رقم خورده، حاصل چنین پدیده ای است که نهایتاً مردمان را به انکار خدا و دینش کشانیده است و اتفاقاً همان کسانی تبدیل به پیامبران این کفر و انکار شده اند که در تبدیل ایمان و عرفان به کفر و سلطنت ناکام و رسوا گشته اند. پس دریابید که چرا پیامبر کفر رنسانس اروپا نیز یک کشیش به نام لوتر است. و اینگونه است که خداخواهان قلابی را بناگاه کافر و آزادیخواه می یابی.

۳۰۷- و می دانیم که پدر و بنیانگذار ایمان خالص ابراهیم خلیل و آل اوست و این به دلیل ریشه کنی نژاد و نژادپرستی از نفس خویش است و دل را خانه نزاد ساختن و نه نژاد. پس معلوم است که مهد کفر جز نژاد و نژادپرستی نیست که دل را لانه شیاطین می کند. و اما چرا چنین است؟

۳۰۸- مسئله اینست که چرا حبّ همسر و فرزندان و والدین و خاندان موجب کفر و ستم می شود و دل را می میراند؟ مگر نمی گوئیم که همه موجودات جهان و بخصوص انسانها آیات الهی و مظهر حضور و ظهور حق هستند، پس چرا حبّ و پرستش نزدیکترین کسان موجب کفر و آتش و شقاوت می شود؟

۳۰۹- نخست اینکه حبّ نژاد واقعاً حبّ موجودیتشان نیست، بلکه حبّ اشتراکات و اتصالات بندتنبانی است. زیرا مگر منشأ اتصال خانواده و قوم از کجاست؟ جز از همخوابگی هاست؟ به همین دلیل است که حرف حق و ایمان و معرفتی نو از جانب یکی از اعضای نژاد مطلقاً از جانب سائر اعضا مقبول نیست و بلکه بطرز بی رحمانه ای سرکوب می شود و این بدان معناست که حبّ نژادی فقط به محصولات پائین تنه ای تعلق می گیرد و خصم بالاتنه است و بالاتنه، یعنی عقل و عرفان و ایمان که قلمرو نفس ناطقه و حضور خداست مطرود است. اینست که حبّ نژاد خصم نزاد است، یعنی دشمن ایمان. و مسئله دیگر اینکه حبّ نژاد اساس سلطه بر غیر نژاد و تحقیر دیگران است. یعنی ریشه ظلم است. یعنی حبّ نژاد کل جامعه بشری را منفک از خود می سازد و فرد را در کالبد خود و نژادش محبوس می کند و این برخلاف وحدت وجود و توحید است. پس می بینیم که حبّ نژاد ذاتاً خصم نژاد است. پس این حبّ ضد حبّ است. یعنی یک القای شیطانی است. شیطان شجره! و اینکه فرد نژادپرست نهایتاً به خصومت با ذات خویش برمی خیزد. پس قوانین الهی و آئین ابراهیم حنیف جمله قواعد وجودی هستند که از ذات وجود برآمده اند زیرا خدا عین وجود است. پس دریاب که همین یک پاراگراف برای احیای ایمان کافیست اگر طالبش باشی.

۳۱۰- اگر حقایق و مکاشفات این رساله عمیق تر و محسوس تر از سائر آثار است با اینکه موضوعات مورد بحث تکراری است، ولی گوئی که این حقایق نخستین بار کشف شده اند بدلیل اهمیت ویژه امر ایمان است.

۳۱۱- آل ابراهیم بیهوده در تاریخ مذاهب تبدیل به معبود اهل دین نشده است. این لفظ را عمداً به کار می برم (معبود) زیرا براستی خانه ای که در مکه بنا کرده اند معبود خلق خداست و واقعاً خانه خداست. آیا براستی کسی بر گرد این خانه خدا را دیده که بر درب خانه آید؟ پس این چه سرّیست؟ براستی سرّ کعبه سرّ ایمان و وحدت وجود و الوهیت انسان مؤمن است و از سجود حضرت آدم نیز فراتر است. زیرا خداوند مردمان را امر به سجده بر خانه ابراهیم و هاجر و اسماعیل نموده است. در ازل فرشتگان را مأمور سجده بر آدم نمود و در ابد کل آدمیان را مأمور سجده بر خاک پای آدم نمود. آدمی که نژاد را از خود برانداخت و جز خدا باقی نگذاشت و بقیة الله شد. نه فقط خودش که خاک پایش. زیرا خانه خاک پای آدم است. این آخرین اصل پنجگانه شیعه است که ذکرش رفت. اینست که ادعا می کنیم که خداوند عالم و آدم را برای مذهب شیعه آفرید و همه انبیاء بزرگ شیعه بودند. یعنی امامیه و امام. و آل ابراهیم نخستین امامان بشریت هستند.

۳۱۲- با نگاهی به جریان زندگانی ابراهیم (از کتاب انسان کامل) درمی یابیم که خداوند برای نژادزدائی و کفرزدائی و ظلم زدائی از جان و دل ابراهیم چه بلاهائی بر ابراهیم و خاندانش نازل نکرد که هر یک از آن بلایا کافی بود آدمی را به جنگ ابدی با خدا بکشاند. ولی ابراهیم تسلیم بود و لذا خداوند او را نخستین مسلمان نامید. ولی رجعت و احیای ابراهیم و دینش در محمد و آل او ملحق به رحمت مطلقه خدا شد که آدمی بتواند بدون هیچ یک از این بلایا از شجره شیطان و کفرش پاک شود و خدائی گردد و آن نور رحمت مطلقه محمدی جز معرفت نفس نیست. پس باور کنید که این معارف، نور رحمت مطلقه پروردگارست که بسوی شما می آید قدرش بدانید!

۳۱۳- به یاد می آورم که نخستین نور ایمان عرفانی در دلم در دوره دبیرستان بواسطه مطالعه کتاب حج دکتر شریعتی رخ نمود پس شریعتی هم از آل ابراهیم است: سلام بر آل ابراهیم!

۳۱۴- و بیهوده نیست که در قیامت مردمان حضرت ابراهیم(ع) و محمد(ص) را از هم تشخیص نمی دهند به جمال! یعنی جمال واحدی دارند. پس بدان که جمال، صورت کمال است. و ابراهیم جمال ایمان کامل است یعنی محور جمال امامت است. پس همه امامان و مؤمنان کامل در تاریخی به لحاظ کمال و جمال ابراهیم هستند!

۳۱۵- و حسین و آل او در کربلا کار آل ابراهیم را به عرش کشاندند. اینست که بارها گفته و باز هم می گوئیم که به جای روضه امام حسین بایستی عرفان حسینی بر منابر در محرم ها برپا شود. به جای گریستن بر بدبختی حسین و آل او بر سعادت الهی او شاکر باشیم و اگر هم گریه می کنیم بر ضلالت خود بگرئیم که با حسین چقدر فاصله داریم و چقدر ضد حسینیم! تو ای بابا در آن دوران چه لرزیدی ز ذبح پور – ولی پورت به عاشورا چه ذبح خاندانی کرد!

۳۱۶- ایمان ویژه شیعی، ایمان حسینی است که اکمل ایمان ابراهیمی است و عرش ایمان است بشرط عرفان حسینی! اگر عرفان حسینی در شیعه رخ نماید برای نجات شیعه کافیست و براستی کشتی نوح شیعیان است و این عرفان در آثار ما تا حدودی پدید آمده است ولی کامل نیست.

۳۱۷- فرق حبّ نژادی و حبّ نزادی چیست؟ این دو نوع حبّ جهت احساس وجود و ابقا و جاودانه سازی آنست در بستر تاریخ (استمرار نژاد) و در دل و روح! پس حبّ نژادی و وجود ناشی از آن، یک حبّ و وجود کِلی و میراست و لذا با ذات این حبّ که جاودانگی است در تضاد می افتد پس حبّ نژادی در ذاتش متناقض و باطل شونده است. و تفاوت دیگر اینست که وجود ناشی از حبّ نژادی مشروط و وابسته به بیرون است و لذا مولد سلطه و دریوزگی و ستمگری و ستم بری است ولی حبّ نزادی، متکی به ذات است و در جان وجود حضور دارد پس مستقل و عزیز و جاوید است و احد و صمد است.

۳۱۸- بدان که حبّ نوعی باور و ایمان است همانطور که گفتیم عالیترین درجه ایمان، عشق است. و لذا باور و ایمان نژادی همواره محکوم به ابطال است زیرا میرنده و وابسته به کسی در بیرون است که هر آن می تواند به تو خیانت کند. و لذا همه باورهای نژادی هم همینگونه در خطر ابطال و پوچی قرار دارند از جمله دین موروثی!

۳۱۹- و اما آفت های حبّ نزادی که برخاسته از محبت امام به مأموم است که نخستین آن منتی است که مأموم بر امام می نهد بدلیل ایمان آوردنش: «آیا بخاطر اسلام آوردنتان بر خدا و رسول منت دارید؟ این خدا و رسول هستند که بر شما منت دارند.» قرآن- و این آغاز واژگونی در قلمرو دین و ایمان و حب نزادی است یعنی منت و احساس ایثار مأموم نسبت به امام! این حس وارونه از این استدلال مضحک و جاهلانه برمی خیزد که: «پس ببین من کی هستم که او (امام) مرا کشف کرده و اینقدر مرا دوست می دارد و عزت و حرمت می نهد...» از این منظر است که مرید، اطاعت ناپذیر و انتقادناپذیر می شود بخصوص در قبال خود امامش! در حالیکه معمولاً ناتوانترین و له شده ترین افراد جامعه مورد رحمت و محبت ویژه اولیای حق قرار می گیرند نه صاحبان امتیاز و برتری های مادی یا معنوی! و آنها این ویژگی را هم وارونه می سازند و لذا نسبت به واقعیت وجودی خود کاملاً سرنگون می گردند که اگر بخود نیامده و در جریان عرفان نفس توبه نکنند و بر مقعد صدق و عدل وجود مستقر نشوند مبدل به شقی ترین کافران و منافقان شده و امام کشی پدید می آید. پس واضح است که ایمانهای داده شده اگر در مسیر عرفان نفس قرار نگیرند بازیچه ابلیس شده و مبدل به اشد کفر و عداوت با خدا و رسول می شوند. زیرا با خود می گویند: معلوم است که ما در گذشته هم از همه برتر بوده ایم که اینسان مورد محبت امام قرار گرفته ایم پس اگر چنین است که چنین است پس چرا باید اطاعت کنیم و از گذشته خود توبه نمائیم و اصلاً تغییر کنیم! و این اساس جهل درباره رحمت و محبت است که گوهره ایمان اهدائی به مفلوکترین انسانهاست. پس محبت شناسی عین ایمان شناسی است و عین خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی که: خداوند اراده کرده که مستضعفترین آدمها را جانشین و وارث خود بر زمین سازد! قرآن- عدم درک و تصدیق این کلام خدا، علت العلل اساسی ترین آفت و فساد در دین و ایمان و ولایت و محبت حق است و عدم درک و باور این امر که مؤمنین مستضعفترین انسانهایند و امیر مؤمنان (امامان) هم در

کف این استضعاف جامعه قرار دارند از هر حیث! تا جائیکه مؤمنان نسبت به امامان خود زندگی اشرافی دارند. و علی[ع] امام اولین، اسوه این حق است.

۳۲۰- بدان که اصلیت ایمان همانا روح است که از راههای متفاوتی به دل می آید. از راه خلقت ازلی (وراثت) و یا از راه ولایت و یا معرفت. و اما آن ایمانی که باقیمانده ایمان و روح حضرت آدم است که در نسلها و شجره هائی خاص استمرار می یابد لزوماً ایمانی هدایت بخش نیست و اکثراً می تواند تبدیل به نژادپرستی شود و می دانیم نژادپرستی دینی ظلمانی ترین کفرهاست که بنی اسرائیل نمونه جهانی آن است که قوم هزار پیغمبر است. و اما ایمانی که از راه ولایت حاصل می شود همان روحی است که از محبت اولیای الهی به کسی می رسد و همانطور که قبلاً نشان دادیم این ایمان نیز روحی از خداست که بواسطه اولیایش به برخی هدیه می شود که فقط از طریق اطاعت تبدیل به ایمانی فطری می گردد و هدایت بخش. و اما ایمان نوع سوم که از راه عرفان نفس حاصل می شود پایدارترین و هدایت بخش ترین ایمانهاست و غایت هر ایمانی است و سائر ایمانها هم نهایتاً فقط بدین وسیله در انسان ذاتی می شوند.

۳۲۱- پس ایمان روحی از خداوند منّان است که در سینه آدمی و در طبقه ای از دلش مستقر می شود. و روح هم امر خداست در خلق عالم و آدم که: بشو (کُن) یعنی خلق شو. یعنی آدم شو. یعنی همچون من شو. اینست که می گوئیم ایمان روحی از منانیت خداست. یعنی منت خدا در انسان. یعنی من خدا در بشر. و این هویت الهی بشر است. پس ایمان جز در اطاعت به کام نمی رسد و از دست می رود. اطاعتی که بستر عرفان نفس است و اگر علی[ع] نخستین و کاملترین مؤمن تاریخ اسلام است و مظهر نور عرفان است به این دلیل است که مرید و مطیع مطلق رسول خداست. تا آنجا که حقیقت محمدی از وجودش رخ می نماید و مظهر باطن محمد می شود. یعنی از محمد هم محمدتر می شود.

۳۲۲- روحی که از خدا یا اولیایش به کسی می رسد اگر بلافاصله در آدمی منجر به اطاعت بی چون و چرا نشود، منجر به همان واژگونی می گردد که شرحش رفت. یعنی فرد آن روح را از خودش می پندارد و هویتش را منیت خود می سازد و مرید شیطان می شود. همه آن اصحاب و مریدانی که در صدر اسلام در کنار محمد و علی بودند و عاقبت عمله ظلم شدند اطاعت نکردند که یکی از آنها همان بود که سهواً دستش به خون دختر پیغمبر آغشته شد و این عذاب عمری مجادله با رسول خدا بود.

۳۲۳- کسی که روح یافت و مؤمن شد تمام وجودش بر حقانیت امر و کلام منشأ ایمانش گواهی می دهد برای همین است که اطاعت بی چون و چرا بر او واجب می گردد زیرا او تردیدی ندارد. زیرا ایمان امر و روح خدا بر انسان است پس حامل روح یقین است یقینی که فقط در جریان اطاعت منجر به معرفت یقینی می شود و یقین عرفانی. پس بهانه های اطاعت نکردن آشکارا دروغ و مهمل است و جمله از استکبار نفس و القای شیطان است و فرد بر این امر نیز آگاهی دارد. بنابراین این عدم اطاعت عین اطاعت از شیطان است و منجر به شیطان زدگی می شود و واژگونی.

۳۲۴- پس ایمان براستی که سرّ وجود است که از طریق اطاعت از منبع امرش این سرّ بتدریج بر صاحبش آشکار می شود و در جریان این رازگشائی جز قرآن رخ نمی نماید. یعنی فرد تابع بتدریج قرآنی می شود و این قرآن بر زبانش بیان می گردد. و این جریان خلقت انسان است: «خدای رحمان آفرید انسان را و تعلیمش داد قرآن و بیان را.» سوره رحمان- و این همان وقوع کن فیکون است که بشر در اطاعت امرش انسان می شود و در عدم اطاعتش هم شیطان می گردد.

۳۲۵- پس بدان که در جریان اطاعت از ولی امرت (ولی ایمان) بتدریج اهل قلم و خواندن و بیان می شوی. چه بر کاغذ و چه بی کاغذ. و این یعنی عرفان نفس: «و اینک بخوان کتاب وجودت را.» قرآن- و بدان که کتاب وجود جز قرآن نیست منتهی قرآنی که کتابش در دل است. و اینک درمی یابیم این کلام خدا را به رسولش که مصداق همه مؤمنان نیز می شود: «و قبل از این چه می دانستی که کتاب چیست و ایمان چیست.» قرآن- یعنی تحت الشعاع نور ایمان است که کتاب وجود گشایش می یابد و هر جمله و آیه اش بواسطه اطاعتی خوانده می شود و تصدیق می گردد و اینگونه است که انسانی قرآنی می شود و اینست خلق جدید.

۳۲۶- پس واضح شد که ایمان روح و امر وجود است. پس مؤمن صاحب وجود است و غیرمؤمنان در قحطی و برزخ وجودند و لذا حریص و متجاوزند و اینست که طبق حدیثی چون در شهری یک مؤمن باشد اهالی آن شهر از بلایا و هلاکتها مصون هستند و در آرامش زندگی می کنند زیرا در حریم وجودند. پس دین خدا راه وجود یافتن است و پیامبرانش پیام آوران وجودند و امامانش هم اسوه های وجودند.

۳۲۷- و اما کسی که بتازگی ایمانی می یابد در حقیقت برای نخستین بار بین وجود و عدم صاحب اختیار می شود که وجود سراسر مسئولیت است و عدم، گریز از مسئولیت. و البته برای مبتدیان بی مسئولیتی آسانتر است و اینست که اکثر کسانی که ایمان می یابند ترجیح می دهند که آن را بفروشند و از بار مسئولیت و اختیار شانه خالی کنند و سرنوشت خود را یکسره به سمت غیر فرافکنی کنند و اهل جبر شوند که قلمرو دوزخ است یعنی عرصه تجربه نابودی.

۳۲۸- پس از «آمن» تا «مؤمن» فاصله بسیار است. فاصله از وجودی است که هدیه شده تا وجودی که از ذات جوشیده منتهی تحت الشعاع نور وجودی که هدیه شده است. این همان تحول ایمان و وجود عاریه ای به وجود و ایمان ذاتی است که کارگاه این تحول ارادت و عرفان است.

۳۲۹- پس در حقیقت مؤمن همان امام است که به امّ وجود خود رسیده و امنوا هم مأموم است که تحت الشعاع نور امام قرار دارد. یعنی آمن (امنوا) به تازگی واجد شرایط وجود شده است ولی مؤمن، موجود است. به همین دلیل از القاب امامان، «موجود» است: یا مولای موجود!

۳۳۰- پس بنگر که تبدیل ایمان به ابزار سلطه و کالائی برای فروش در بازار چه تجارت پلید و خسران جبران ناپذیری است که فروشنده اش جز تملق ریائی شیطان صفتان بهره ای ندارد.

۳۳۱- نور ایمان احیاگر فطرت الهی بشر است. این حقیقت عظیم در بسیاری که از فهمش عاجزند منجر به یک باور شیطانی و گمراه کننده می شود. به یاد دارم در دوران کوتاه سایت داری بسیاری از خوانندگان آثارمان که با ما مکاتبه می کردند مدعی می شدند که «ما هم درست مثل شما هستیم و همیشه همینگونه بوده ایم». این همان واقعه من سازی هویت و فطرت الهی ناشی از نور این معارف است و آستانه شیطنت و خودپرستی ظلمانی. این واژگونی بزرگترین خطر مطالعه کنندگان آثار ماست و بزرگترین نشانه اش اینست که مطلقاً اطاعت ناپذیر و انتقاد ناپذیر می شوند زیرا با خود می گویند: «من هم عین شما هستم پس چه اطاعت و انتقادی و چه توبه و اصلاحی». پس می بینیم که طرف به قول معروف هنوز غوره نشده مویز می شود و به زبانی دیگر به آنی خدا می شود. و لذا از کل مجموعه آثار ما یکی دو جمله را شعار شیطنت خود می سازد که یکی از آنها اینست که: «خداوند خود خود انسان است.» و نیز سخن دیگر علی که: «هر که خود را شناخت خدای را شناخته است». جای قابل تأمل این نوع واژگونی ها اینجاست که تقریباً همه کسانی که دچار چنین وضعی می شوند کسانی هستند که تا قبل از این کمترین اعتقادی به خدا و رسول و دین نداشته اند. از اینجاست که این کلام خدا در کتابش مصداق می یابد که قرآن برای کافران جز بر خسرانشان نمی افزاید. پس این واقعه نیز بر حقی است که کافران را بواسطه معارف توحیدی بسرعت به غایت کفرشان می رساند و این امکان توبه خالصانه را فراهم می سازد. زیرا آدمی تا به کفرش امیدوار است توبه نمی کند.

۳۳۲- این واژگونسازان و واژگونسالاران نوکیسه با آگاهی و عمد کامل منشأ ایمان و روح و رحمت را انکار می کنند تا هیچ تعهدی نداشته باشند و لذا بعد از دریافت این نور که فطرتشان نمایان می شود ادعا می کنند که ما همیشه اینطور بوده ایم و این مصداق کامل ایمان دزدی و وجود دزدی و نمک به حرامی و کفر است و مال دزدی از گلوی کسی پائین نمی رود و لذا آن را در جائی به رایگان معامله می کنند. حال بهتر درک می کنیم که چرا در زمان پیامبر اسلام، دهها نفر دعوی پیامبری کردند که: به ما هم وحی می شود!؟

۳۳۳- مدرنیزم به یک کلمه محصول و حاکمیت مطلقه برق و نفت و بمب است که بدون اینها بشر از تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما خواهد مرد. پس بشر مدرن بنده و مرید مصنوعات خویش است و این عذاب انکار و کفر نسبت به خالق و خلق خداست که بنده مخلوق دست خودش شده است و در این بندگی جان می کند که بودش جانکاه و نبودش مرگبار است. اینست هویت ایمان مدرن و مدرنیزم بعنوان مذهب و ایدئولوژی حاکم بر جهان جدید!

۳۳۴- حال درمی یابیم که عرفانهای سربرآورده از این ایمان مدرنیستی جز دجال نمی توانند بود که رسالت نهائی آنها تقدیس مدرنیزم و تکنولوژیزم است از عرفان اوشوئی و اکنکاری تا عرفان حلقه و امثالهم. و عجبا که عرفان حلقه یک عرفان کاملاً ملی و ایرانی است که با حمایت و دستخط برخی از عرفای بومی ما بنا گردید و یک نسل را دیوانه و شیطان پرست ساخت و چنان فسادی به راه انداخت که مسئولین دست بکار شدند و رهبرانشان را که زمانی مورد حمایت برخی از عرفای رسمی ما بودند و حامل «انفاس قدسیه» معرفی شده بودند را دستگیر کردند هر چند که این شیطان عرفانی همچنان در بطن جامعه جاریست به رهبری هزاران جوان دیوانه و مالیخولیائی! این عرفان رسماً بر قداست اینترنت بنا شد و اصلاً معروف به عرفان اینترنتی گردید. و باز هم برای چندمین بار نظریه ما را در ابلیسی بودن هویت اینترنت و تکنولوژی به اثبات رساند! به زبان ساده این عرفان آریلی بود. شیطان آریل که کوس انالحق زد و ناجی بشریت شد! و عجبا که صدها

طلبه دینی را هم به جرگه خود درآورد. طلبه هائی که پس از عمری تحصیل و مجاهدت در حوزه های دینی خود هیچ نشانی از حقیقت و رستگاری و عرفان نیافتند و به دام عرفان حلقه افتادند! پس بنگر که چه بلائی بر سر ایمان شیعی آمده است که برخی علما و مراجع دینی ما به شرکتهای هرمی که امپراطوریهای قمار جهانی هستند مجوز شرعی می دهند و عرفان حلقه را «انفاس قدسیه» می نامند. و دستگاه امنیتی کشور به جای پرداختن به وظایف استراتژیک خود مجبور به کشف شیاطین داخلی شده است و شیطان شناسی پیشه کرده است که این خود معضله ای دیگرست که مسائل خاص خود را به همراه دارد. و ما سالها پیش از این در این باب اخطار داده بودیم و غایت امثال عرفان حلقه را شیطان پرستی خواندیم که کسی توجهی نکرد و بلکه خود ما را دستگیر و محاکمه کردند. و این نمادی از مظلومیت فرهنگی و مهجوریت ایمان شیعی است که همه مسئولین را دچار مخمصه و امنیت و سلامت فرهنگی را دچار بحران نموده است.

۳۳۵- امروزه شاهد ظهور ایمانهای شیطانی هستیم در سراسر جهان! سخن از ایمان شیطانی به گزافه نیست و عین کلام خداست. هر باوری که ریشه در قلوب بشری داشته باشد و در او تبدیل به اراده و احساس شود ایمان است. ولی باور ناحق مولد ایمانی ضد ایمان است یعنی ایمانی که نه تنها حامل ایمنی و عزت و شرف و اتکاء به نفس نیست بلکه انسان را بنده تبهکاران و شیطان صفتان می سازد. یعنی دلی که قرار بود خانه خدا شود در آخرالزمان خانه شیطان می شود اگر خانه خدا نشود! چون دل تنها کانونی از وجود است که مال صاحبش نیست مال غیر است. این غیر یا حق است و یا ناحق! یا خداست یا شیطان! یا نژاد است یا نزاد! ولی خدا غیرت و غیریتش از غایت عشقش به انسان است که هستی خود را از خود بیگانه ساخته و به انسان محول نموده است تا مستقل و آزاد باشد. پس خدا غیرترین خویش و خویش ترین غیر است. خویشِ خویش است و غیرِ غیر! در این معنا بمان! پس دل که خانه وجود و وجوددان است لایق جز خدا نیست که نور وجود است و بخشنده وجود!

۳۳۶- شریعت محمدی، طریقت علوی و حقیقت مهدوی: این سه مرحله کلی از سیر و سلوک الی الله و خلق جدید است که مدارج تاریخی این مراتب کمال را نشان می دهد. که البته حقیقت مهدوی هم به اسم و رسم همان حقیقت محمدی است همانطور که نام امام آخرالزمان هم محمد است. همانطور که طریقت علوی هم طریقت محمدی(ص) است چرا که علی ظهور باطن محمد است. ولی در قلمرو ظهور، شریعت دین از محمد است و محمدی است و طریقتش در علی به تمام و کمال به عرصه ظهور رسیده است و حقیقت دین در امام زمان(عج).

۳۳۷- از خود رسول اکرم نیز در این سه مرحله و سه وجه دین سخن معتبر و ره گشا وجود دارد: «شریعت، گفتار من است طریقت، کردار من است و حقیقت هم احوال من است». یعنی شریعت همان کلام دین است که تمامش از محمد است که ظرفش همان قرآن است. و طریقت که کردار دین است در علی به عرصه ظهور کامل رسید همانطور که علی ظهور باطن محمد است همانطور که کردار هم ظهور گفتار است. و حقیقت هم، حق و مقصد دین است که در امام زمان و در آخرالزمان ظهور می یابد.

۳۳۸- همانطور که ایمان هم طبق قول رسول خدا همین سه مرحله و سه وجه را داراست: «ایمان سه مرحله دارد تصدیق به گفتار، تصدیق به کردار و تصدیق به دل»!

۳۳۹- به بیان دیگر ظهور باطن کلام رسول، عمل و روش علی است و ظهور باطن علی هم هویت امام زمان در آخرالزمان است. و این سه تجلی از دین خداست.

۳۴۰- به بیان دیگر شریعت، امر به کن (شدن) است یعنی امر به وجود یافتن! و طریقت روش این شدن یعنی فیکون است و حقیقت هم تحقق وجود و حاصل فیکون است. و همه این سه مرحله محمدی است همانطور که علی(ع) می فرماید: اول و وسط و آخر ما محمد است.

۳۴۱- شریعت، امر به حرکت است بسوی خدا. طریقت هم خود راه است و حقیقت هم مقصد این راه یعنی ظهور خداست.

۳۴۲- ایمان کلامی، ایمان عملی، ایمان وجودی! شریعت، طریقت، حقیقت! و این بیان دیگری از سه مرحله یقین است: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین! علم دین همان شریعت یعنی کلام رسول و قرآن است. عین دین همان عمل و روش دین است و حق دین هم ظهور حقیقت دین از انسان است یعنی ظهور حق!

۳۴۳- شریعت یعنی کلام دین را رسول خدا به تمام و کمال بیان کرد. روش و عمل دین جمال علی بود و از علی رخ نمود. و مقصد دین در امام زمان رخ می نماید که جمالی طولانی تر در آخرالزمان است در عرصه غیبت کبرا!

۳۴۴- بیان ایمان، عمل ایمان و جمال ایمان: شریعت، طریقت، حقیقت: محمد، علی، محمد!

۳۴۵- شریعت در تاریخ استمرار می یابد و حفظ می شود. طریقت در جامعه و حقیقت هم در فرد! که حامل و ناشر شریعت واعظان هستند، حامل طریقت، عالمان است و حامل حقیقت هم عارفان!

۳۴۶- از آنجا که حقیقت، احوال محمدی است پس از «حال» برمی خیزد که همان مقام الساعه است که مختص آخرالزمان است که تاریخ را به پایان رسانیده و قیامت فراهم می آید و لذا عرصه ظهور جهانی حقیقت جز در آخرالزمان ممکن نبوده است که از امام زمان است و قلمرو اولیای او!

۳۴۷- شریعت، ایمان ذهنی است و طریقت هم ایمان قلبی است و حقیقت هم ایمان روحی!

۳۴۸- و لذا درک می کنیم که شریعت قلمرو دین و ایمان موروثی (تاریخی) است زیرا کلام رسول و قرآن بتدریج در طول تاریخ اشاعه یافته و نزولش هم کاملتر می شود و در هر عصری به غایت بیان آخرالزمانی می رسد در عرصه اجتهاد علما!

۳۴۹- ولی طریقت، از ایمان ولائی است که حاصل ارادت مؤمن به ولایت اولیای الهی در هر عصری می باشد.

۳۵۰- و حقیقت هم از ایمان عرفانی رخ می نماید آنگاه که ایمان ولائی به ذات برسد و از ذات تجلی یابد و جمال حق را برتاباند!

۳۵۱- همه این سه مرحله و سه وجه از اسلام و ایمان و دین خدا، حاصل درجات رجعت و نزول محمد مصطفی از معراج به زمین تا اعماق درک اسفل السافلین خلایق است که اولین ظهور و نزولش قرآن است و دومین آن امام و امامت است و سومین آن انسان کامل و ظهور حق است در آخرالزمان!

۳۵۲- در عین حال در هر یک از سه مرحله نزول حقیقت محمدی، شریعت هم در حال نزول تا اعماق درک اسفل السافلین است که در هر مرحله ای نزولی جهانی تر و عرفانی تر و در عین حال امّی تر می یابد و آسمان را تماماً بر زمین می آورد هم در بیان هم عمل و هم تجلی جمال! و این نزلناه تنزیلای قرآن است: نزولی بی پایان در همه دورانها در اولیای محمدی تا پایان جهان!

۳۵۳- و نیز طریقت هم در قلمرو ظهور حقیقت سیمائی دگر دارد که از وجود انسان کامل آشکار می شود که ماجرای خضر و موسی یک نمونه قرآنی آن است که طریقت خضروی حتی موسی کلیم الله را هم شگفت زده کرد و تا سر حد کفر و تکفیر کشاند.

۳۵۴- همانطور که شریعت در قلمرو طریقت بیانی برتر و متفاوت دارد مثل تبیین عارفان از قرآن. که تبیین علی(ع) سرآغاز تبیین طریقتی شریعت بود.

۳۵۵- پس آنانکه تنزیل و تحول شریعت را در قلمرو طریقت و حقیقت درک نمی کنند هرگز رابطه پویا و تاریخی این سه وجه و سه مرحله از دین را درنمی یابند و لذا متشرعین ضد طریقت پدید می آیند و طریقتی های ضد حقیقت پدید می آیند که آمده اند!

۳۵۶- همانطور که بیان حقیقتی علی در اواخر عمرش را حتی مریدان خالص او هم بسیار اندک دریافتند در خطبه های بیان و نوریه و تطنجیه!

۳۵۷- و همانطور که گفتار اهل حق و عارفان واصل در تاریخ را حتی بسیاری از علما و عرفای بزرگ هم درنیافتند که بیان حقیقت شریعت بود یعنی آن سخنانی که موسوم به شطحیات است. ماجرای منصور حلاج در اناالحق گوئی یکی از مشهورترین این وقایع است.

۳۵۸- پس بدان که شریعت در عرصه طریقت، بیانی دگر و برتر دارد مثل بسیاری از سخنان علی(ع) پس از رسول خدا! و شریعت در عرصه حقیقت باز هم بیانی برتر و دگر دارد که مشهورترین نمونه اش خطبه های نادره علی در سالهای آخر عمرش بود که حتی بسیاری از مریدان او به ارتداد علی حکم دادند و تصدیق کنندگانش معروف به غالیه شدند.

۳۵۹- ایمان تاریخی- موروثی که حجتی برتر از کلام رسول و ظاهر آیات قرآن ندارد بندرت طریقت را برمی تابد. همانطور که ایمان ولائی که هنوز به ذات نرسیده بندرت حقیقت را برمی تابد. برای همین هم اطاعت بی چون و چرا تنها راه و روش گذار از این بحرانها و امتحانات بزرگ است. و داستان موسی و خضر، دلیل قرآنی این ادعاست.

۳۶۰- به همین دلیل از رسول اکرم آمده است که بیان و شریعت امام زمان در ظهور جهانیش همه مسلمانان را برآشفته ساخته و او را متهم به بدعت و ارتداد می کنند و می گویند که: این اسلام نیست و دین جدیدی است! این همان شریعت عرصه حقیقت است. هر چند که شریعت عرصه طریقت علی را هم حتی شیعیانش اکثراً برنتافتند و کاتبان وحی و دانشمندان بزرگی چون ابن عباس که پسر عمو و نزدیکترین فرد به او بود هم در درک این امر درماند و امام را تنها گذاشت!

۳۶۱- این سخن رسول اکرم(ص)، بیانگر این ادعاست که شریعت به لحاظ تبیین در طول تاریخ دائماً در حال نزول است که به مثابه تأویل قرآن است که حاصل نزول قرآن بر اولیای محمدی در آخرالزمان است از وجود رسول خدا!

۳۶۲- پس بدان که آن قدرت و ظرفیتی که به انسان آخرالزمان امکان درک و هضم نزول و تکامل و تعالی شریعت را می بخشد ایمان است که بایستی مستمراً در حال رشد و تکامل باشد. و ایمان به شریعت کافی نیست و بایستی ایمان طریقتی و ایمان حقیقتی حاصل آید که جمله ظهور ایمانهای محمدی است.

۳۶۳- پس درک می کنیم که طریقت، فقط بمعنای روش اجرائی شریعت نیست بلکه قلمرو ظهور برتری از شریعت هم هست. همانطور که حقیقت فقط قلمرو ظهور جمال شریعت نیست بلکه عرصه ظهور بیان نهائی شریعت است. احادیث قدسی، خطبه های نادره علی(ع) و شطحیات امامان و عرفا نمونه هائی از این ادعا هستند!

۳۶۴- اگر در آخرالزمان رابطه پویا و متقابل و استعلائی بین شریعت و طریقت و حقیقت درک نشود، دجالان آخرالزمان دَمار از روزگار مسلمین و مؤمنین درمی آورند و همه را به صفوف شیاطین ملحق می سازند و امام می ماند و حوضش و غیبت کبرای امام زمان تا خود قیامت کبرا ادامه می یابد که مباد!

۳۶۵- پس شریعت و تبیین دینی و قرآنی و شیعی، اگر به زبان و منطق و حقایق معرفت نفس درنیاید مطلقاً نه امکان بیان طریقتی و حقیقتی دین وجود دارد و نه امکان ماندن در دین و ایمان و اسلام و تشیع! و این همان کاری است که در آثار ما تحقق یافته است و همه مراتب این گذارها و استعلای ایمانی را روشن و عملی و ساده نموده است.

۳۶۶- پس کسی که علم طریقت نداند و حقیقت نهائی شریعت را فهم نکند در آخرالزمان هم در شریعت و هم در طریقت به بن بست رسیده و شیاطین شکارش می کنند.

۳۶۷- معرفت نفس، علم طریقت است و امام شناسی و شناخت انسان کامل هم علم حقیقت است. همانطور که رسول اکرم هم فرموده که در آخرالزمان، بدون معرفت نفس کسی به حقایق دین او نمی رسد. پس معرفت نفس یک امر تعارفی و مستحبی نیست و بلکه از اوجب واجبات است که در نزد مسلمین هنوز هم مهجور است و اینست که شیاطین جهانی توانسته اند بر جهان اسلام سلطه یابند و خود مسلمین یکدیگر را به تیغ تکفیر به قتل می رسانند تا به بهشت شیطان برسند و عملاً هم می بینیم که بازیچه شیاطین هستند.

۳۶۸- پس این بدان که بدون دستیابی به علم طریقت و حقیقت، بی تردید در ظهور امام زمان در صف دشمنان او خواهیم بود همانطور که لااقل سه امام اولین ما بدون واسطه بدست شیعیان خود کشته شدند.

۳۶۹- و اما حقیقتی دیگر را باید دانست که تاریخ صدر اسلام و بخصوص تاریخ و کیفیت زندگانی امامان شیعه و اسرار شهادتشان در حقیقت بکلی متفاوت از این تواریخی است که در نزد مسلمانان و شیعیان موجود است و مورد باور عامه است و براساس آن تفسیرها می شود و کتابها و فیلم ها ساخته می شود. لااقل این یک نکته را بدانید که خوارج و جنگ نهروان که بزرگترین انشقاق در تشیع بود ناشی از خطبه هائی در مسجد کوفه بود که علی در بیان حقیقت دین و اسلام و امامت ایراد می نمودند که معروف به خطبه های نادره علی(ع) است که ما برای نخستین بار مجموعه آنها را در یک جلد منتشر نموده ایم تحت عنوان «علی نامه». اکثر قریب به اتفاق شیعیان امروز هم با مطالعه این خطبه ها به صفوف خوارج می پیوندند. و اصلاً به همین دلیل این خطبه ها در طول تاریخ از دسترس شیعه خارج بوده است تا مبادا که به خوارج ملحق شوند! ولی با ظهور امام زمان بالاخره این واقعه رخ می دهد اگر پیشاپیش این خطبه ها را نخوانیم و تکلیف خود را با شیعه گری خود روشن نکنیم! این خطبه ها بیان علم حقیقت هستند البته فقط بصورت سرفصل و عناوین کلی این علم! که شرح و تفصیل این علم در مجموعه آثار ما پراکنده است.

۳۷۰- از روی غیبت امام زمان باید اقرار کنیم که اسلام و تشیع و امامتی که عامه مسلمین و شیعیان جهان می شناسند و باورش دارند با حقیقت آن فاصله ای از زمین تا آسمان دارد. زیرا اسلام و قرآن دین و کتابی است که مستمراً در حال نزول است و تشیع و امامت هم مذهبی است که در طول تاریخ در حال تکوین و تکامل بوده است. ولی اکثر ما در همان تاریخ صدر اسلام و در سالهای نخستین بعثت رسول اکرم(ص)، جا مانده ایم. یعنی ایمان ما شدیداً موروثی- تاریخی است و حدود چهارده قرن از آن تاریخ هم عقب است. در اینجا سخن از یک ایمان دیگریست و آن ایمان فسیلی است و اینست که در عصر مدرن، فقط در موزه ها امکان بقا دارد و در زندگی واقعی حداکثر یک نوستالژی عقیدتی است و یک حسرت ابدی. همانطور که یک فسیل، مظهر یک یأس و حسرت ابدیست که در جریاناتی همچون طالبان و تکفیریها، دست به خودکشی جمعی زده است و قتل عام!

۳۷۱- امروزه بی هیچ تردیدی، بدون عرفان نفس و علم طریقت و حقیقت، امکان کمترین دین داری و ایمانی نیست و عمر تاریخی نفاق هم بسر رسیده است که بصورت خودکشی های فردی و جمعی و فرقه ای و تکفیری و تروریستی خودنمائی می کند! و خوشبختانه شاهدیم که شماره معکوس مرگ تاریخی کفر و استکبار هم آغاز شده است. پس برای ظهور حق باید آماده شد و این آمادگی جز از طریق دستیابی به ایمان عرفانی نیست.

۳۷۲- شریعت علم کلام است و جز بواسطه تأویل حاصل نمی شود که نفس ناطقه انسان را معرفی می کند. و طریقت علم عمل و کردار است که آن نیز معلول و مفعول نفس ناطقه است که جز بواسطه معرفت نفس حاصل نمی شود. و حقیقت هم علم وجود است که تبیین آن چیزی جز معنای ظهور اسماءالله نیست یعنی حقیقت همان تعین اسماءالله است. پس حقیقت دوباره به اصل شریعت بازمی گردد. پس اول و آخر یکی است و آن محمد(ص) است.

۳۷۳- از شریعت تا حقیقت، از کلمه است تا وجود! کلمه ای که وجود می یابد و می آفریند. اینست که امامان را ظهور کلمة الله نامیده اند. و راهی که کلمه را موجود می سازد طریقت است.

۳۷۴- پس ایمان به کلمات الهی اساس این سیر آفرینش جدید انسان است. یعنی ایمان شرعی! ولی این ایمان شرعی سراسر عرفان و تأویل کلمات و آیات الهی است. و در محور رسالت امامان شیعه همین عرفان و تأویل کلمات و آیات خدا قرار داشته است و علت محبوس داشتن امامان برای ممانعت از این کار بوده است و لذا تعداد اندکی از امامان در این رسالت خود موفقیتی داشته اند که امام علی(ع) و امام باقر(ع) و صادق(ع) و رضا(ع) موفقترین امامان به لحاظ مجال و توفیق به انجام این رسالت بوده اند که بیشترین آن نصیب امام صادق بوده است و لذا شیعه را مذهب جعفری گویند! و این بدلیل تبیین علم کلام و تأویل آیات الهی است که بستر طریقت و حقیقت است.

۳۷۵- و بزرگترین ارزش و رسالت تاریخی حوزه های علوم دینی شیعه این بوده که شریعت را محفوظ داشته و آنچه که از امامان باقی مانده را اشاعه داده اند هر چند که در این امر بخاطر افراط در تقیه گاه مهمترین بخش شریعت را کتمان داشته اند که مربوط به امام شناسی و حقیقت انسان کامل است. همانطور که مثلاً شیخ صدوق که از بزرگان این حراست است آشکارا اذعان می کند که بسیاری از احادیث ائمه هدی را که مربوط به امر رؤیت و لقاءالله است از متون آثارش حذف کرده است تا اتهام شرک و غالیه گری پدید نیاید و موجب گمراهی مردم نشود!؟ عجبا از این تقیه ای که قرار بوده موجب حفظ ایمان شود باعث کتمان آن گشته است!

۳۷۶- ولی بزرگترین غفلت این حوزه های حفظ و حراست از شریعت (علم کلام الهی) این بوده که اساساً مصرف کننده بوده اند و بندرت تولید علم داشته اند و بلکه در مقابل علما و عرفائی که به تولید خلاقه شریعت پرداخته اند ایستاده و گاه فتوای ارتداد و قتلشان را داده اند و عملاً در جناح حکام جور و دشمنان امامت قرار گرفته اند. که یکی از دلایل توجیهی حوزه های علوم دینی و رهبران فکری آن در این جمود و مقاومت در قبال تولید علم شریعت این بوده که علم شریعت را در همان صدر اسلام بدست رسول و امامان کامل شده می دانند و نیازی به ادامه تولید این علم نمی بینند و لذا هر علم جدیدی را بدعت می نامند و حاملش را مرتد! و این باور یکی از بزرگترین بدبختی های اسلام و مسلمین در تاریخ بوده است و مهمترین علت عقب ماندگی تا به امروز!

۳۷۷- و برخی دیگر از علمای شیعه که مخالف این تمام شدگی هستند و خاتمیت و غیبت را بمعنای ختم علوم دینی نمی دانند به باوری خطرناکتر رسیده اند و آن اینکه علوم و فنون اروپائی را ادامه علم شریعت و قلمرو تولید علم دین می دانند که استاد مطهری یکی از سخنگویان این ادعا است که امروزه بر کل جامعه ما حاکم شده است تا آنجا که مثلاً فیزیک هسته ای و سلولهای بنیادی و نانو هم ادامه علوم انبیای الهی محسوب می شود و تکمیل شریعت!! که بدین طریق بایستی دانشمندان غرب را رهبر جهان اسلام و امامان شیعه تلقی کنیم که عملاً هم چنین شده است! و این فاجعه ای مرگبارتر است

که منجر به تقلید و اطاعت ما از غرب شده آن هم در عین خصومت و انکار! ارادت خصمانه ما نسبت به تمدن غرب منشأ بخش عمده ای از تناقضات و نفاق فرهنگی و عقیدتی جوامع اسلامی است. اینست که امروزه شریعت جوامع اسلامی غربی است و طریقتشان اسلامی است و لذا حقیقتی که از این جوامع رخ نموده پدیده ای مالیخولیائی و دیوانه است. و گاه هم شریعتشان اسلامی وطریقتشان غربی است! و تا این تناقض و نفاق در جوامع اسلامی حل نشود هیچ امیدی نیست و همه تلاشها به بن بست ها و بحرانها و نفاقهای جدیدتری منتهی می شود.

۳۷۸- به بیانی دیگر شریعت، کلام خداست و طریقت اخلاق خداست و حقیقت هم جمال اوست که ظهور حق وجود است. و این ایمان به این امر، منشأ ایمان است ایمان به این امر که کلمه، خلاق است و وجودآفرین!

۳۷۹- پس علم کلمه، علم وجود است و وجودیابی! و مجموعه آثار ما، سراسر علم کلمات است کلماتی که در تاریخ و فرهنگ بشری واژگون شده بود و دوباره به صدق و عدل خود بازگشت و خلاق شد!

۳۸۰- بدان که علم کلمه، منشأ باور به وجود یعنی ایمان است. زیرا علم کلمه، حامل امر و روح خداست همانطور که نفس ناطقه، کارگاه خلقت انسانی است که خوراک و ماده اولیه اش کلمات هستند بشرط آنکه این کلمات واژگون نشده باشند و به نور حکمت و معرفت، منور شوند و خلاق!

۳۸۱- و ما با شکافتن و تأویل کلمات، این نور و روح الهی را از بطن آن استخراج کرده و در دسترس قرار داده ایم. و این همان واقعه احیای شریعت است که خداوند در این عصر توفیقش را به این بنده اش عنایت فرموده است که نور ایمان را دوباره برافروزد!

۳۸۲- پس هر کلمه ای که تأویل و استخراج می شود حامل نوری از ایمان است برای طالبانش! و این ماهیت ایمان عرفانی است. زیرا ایمان همان تنویر نفس ناطقه است. و تأویل و مکاشفه عرفانی کلمات و مفاهیم، عین تأویل و مکاشفه نفس ناطقه است که عناصرش جمله کلمات هستند! در این حقیقت بمان!

۳۸۳- نفس ناطقه دو سر یا دو قطب و کانون دارد همچون شکل بیضی و رابطه بین کانونهای آن. که یکی ذهن و دیگری دل است. و نفس آدمی هم فاصله بین این دو کانون است و قلمرو این بیضی جان! که تنویر کلمات موجب تنویر این دو کانون شده و نفس آدمی را روشن می کند. و این روشنی، هدایت است.

۳۸۴- و آنچه که معرفت یا عرفان نفس خوانده می شود همان تنویر نفس ناطقه است. زیرا نفس ناطقه کارگاه عرفانی خلق جدید انسان است و این کارگاه فقط بواسطه تنویر کلمات، خلاق می شود. و این تنویر، نور ایمان است در ابعاد و درجات تنویر نفس ناطقه بر محور دو کانون ذهن و دل!

۳۸۵- و قرآن کریم صورت بیرونی و سوادی و مکتوب نفس ناطقه انسان کامل است و اینست که تنویر کلمات و نفس ناطقه عین تأویل و مکاشفه کلمات و آیات قرآن است و این دو روی سکه خلق جدید است. و لذا خداوند در کتابش درباره قرآن می فرماید: و کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل! یعنی قرآن کریم کتاب کامل وجود است که صدق و عدل وجود را برپا می کند! و لذا همه وجودهای انسانی، قرآنی هستند! و آنکه کتاب وجودش را بواسطه عرفان نفس و تنویر کلمات می خواند مشغول خواندن قرآن است. و این تنها راه نجات از ظلمات کلمات (سواد- سیاهی) و دستیابی به قلم حق است که عامل این تنویر است و راه نجات از علم بغی و کلمات بغی و شریعت بغی و طریقت بغی!

۳۸۶- پس اگر خواهی بدانی که ایمان چیست و کتاب چیست، بدان که ایمان همان نور کلمات کتاب وجود در دو کانون ذهن و دل است که صورت بیرونی آن قرآن است. در این معنا بمان!

۳۸۷- و اما در قبال ایمان عرفانی که نور معرفت حق در جان آدم است امروزه ایمان مدرن قرار دارد که همان ایمان مدرنیستی و تکنولوژیستی است که همه ارزشها را فقط در صورت تجسم مادی و تجاری درک و تصدیق می کند که چیزی جز تجسم امیال نفس اماره بشر نیست. بدان که با چنین ایمانی هرگز نتوانی با ایمان عرفانی رابطه ای داشته باشی و اصلاً آن را دریابی الا در صورت واژگون شده اش که همان عرفانهای دجالی حاکم بر جهان مدرن است که عرفان مدرنیستی- تکنولوژیستی است که عرفان ضد عرفان است و در تقابل آشتی ناپذیر با شریعت قرار دارد الا شریعتی واژگون و تحریف شده و جعلی بهمراه تفسیری کافرانه از قرآن!

۳۸۸- امروزه بشر بین ایمان به تکنولوژی و ایمان به جنات نعیم پروردگار مخیر است! یعنی اینکه آیا خلقت طبیعی خداوند برای سعادت و رفاه بشر کفایت لازم را دارد یا نه! پاسخ به این مسئله پاسخ به مبرم ترین معمای عصر ما در معرفت دینی است. استفاده از تکنولوژی مدرن به عنوان یک استفاده واجب، یا مستحبی و یا مکروه و حرام و یا مباح، تعیین کننده ماهیت ایمان بشر مدرن است که با کدامیک از این ارزیابی ها، مدرنیزم را فهم و قضاوت می کند. و منظور از تکنولوژی مدرن، تکنولوژی الکترونیک و اتمی و نفتی است.

۳۸۹- به نظر ما، استفاده از تکنولوژی مدرن و فرآورده های علمی و فنی و بهداشتی و درمانی و غذائی آن برای اهل ایمان و معرفت همچون استفاده از گوشت حرام به هنگام قحطی و مرگ است پس بایستی استفاده ای از سر ناچاری و اکراه باشد! و این مستلزم معرفتی لازم است که مجموع آثار ما، پشتوانه آنست. و کسانی که به استحقاق لازم در دین و ایمان و تقوا و عرفان رسیده اند لیاقت رهائی از حیات دوزخی این عصر را پیدا می کنند! دوزخی که تن را تباه، دل را سیاه و روح را می میراند! بدون چنین معرفتی، ایمان عرفانی و پایدار ممکن نیست و تلاش برای دین داری جز نفاق حاصلی ندارد این حقیقت را همه تلاشگران عرصه دین و اخلاق اقرار دارند!

۳۹۰- اسلام تنها دینی است که مؤمنانش را به جنگ با کفار و دشمنان خدا و دینش مأمور کرده است و نیز مسئول حیات و هستی خود و مردمان نموده است و این همان معنای خلافت است. این نکته همانست که پیروان سائر ادیان به اسلام ایراد می گیرند و اسلام را دین شمشیر و قتال می خوانند و بدین طریق حقانیتش را انکار می کنند در حالیکه این کمال دین است و ختم نبوت هم بدین دلیل است. در حالیکه در سائر مذاهب این خدا بوده که برای مؤمنان می جنگیده و مؤمنان با معجزات می زیستند. اینک جای معجزه را عقل و عرفان و جهاد و عشق گرفته است. و این معنای ولایت و امامت و خلافت است که انسان را در خلق جدیدش به مقامی می رساند که نه تنها مسئول سرنوشت دو دنیای خود و مردمان می شود بلکه مسئولیت خدا را هم در نزد خلق عهده دار می شود و سپر بلای او در میان مردم است و این مقام خلافت و عشق عرفانی است و سرّ ایمان محمدی و حقیقت وحدت وجود!

۳۹۱- پس دریاب که معجزه و کرامت و قدرتی برتر از نور ایمان عرفانی نیست که اساس خلق جدید است و این حق برتر دین خدا در اسلام محمدی و عرفان علوی است که دین را کامل و زمان را به پایان رسانیده و رحمت حق را درباره انسان، مطلق ساخته است. و لذا ایمان عرفانی، مقام الساعه و قدرت خروج از اقطار هستی است و لذا هستی فوق هستی می آفریند که سلطان این آفرینش برتر، علی(ع) است. همانطور که در سوره رحمن که سوره خلق جدید است ذکرش آمده است. و این ایمان در مذهب امامیه مدوّن و ممکن گشته است. پس وای به آن شیعه ای که امامان خود را فقط دلال شفاعت پروردگارش ساخته است و لذا حق این مذهب را حتی از مسیحیت و یهود هم پائین تر آورده است و لذا زیر یوغ تمدن مسیحی و بنی اسرائیلی کمر خم کرده است و می پندارد با دستیابی به علوم و فنونشان از اسارتشان رها شود. ممکن است که با تولید کالاهای شیطانی از دریوزگی شیطان رها شویم ولی تازه خود شیطان شده ایم!

۳۹۲- در انسان مسلمان و شیعه، خود- آگاهی عرفانی درباره حق وجود آدمی، مهمترین عامل سرنوشت ساز دین و دنیاست زیرا آدمی نسبت به آنچه که می داند باید باشد سخت مسئول است و این مسئولیت به هیچ وجه قابل انکار نیست و در دو عالم موجب مؤاخذه وجدان است. و این مصداق این کلام خدا است که آنکه می داند و آنکه نمی داند هرگز یکسان نیست در کم و کیف حیات دنیا و آخرتش! و آدمی بمیزانی که نسبت به آنچه که باید باشد و نیست، متعهد است و انکار نمی کند بسوی هستی بایستی در حرکت است. و این خود- آگاهی موتور محرکه حرکت بسوی خدا و خلق جدید است و انکارش موجب بدترین عذابهاست که کوری و کری و حماقت خارق العاده می شود که از حماقت های یک انسان ناخود- آگاه هزاران بار هولناکتر است. به همین دلیل مطالعه و فهم معارف این آثار موجب اشد و اکمل خود- آگاهی و مسئولیت و تعهد ذاتی می شود در صورت اقرار یا انکار، موجب خلق جدید بهشتی یا دوزخی می گردد.

۳۹۳- مکتب و عرفان شیعی، عالیترین حدّ خود- آگاهی استعلائی در بشر است که به یک انسان شیعی مسئولیتی خدائی می دهد که باید به آن پاسخگو باشد وگرنه نمی تواند همچون عامه مردمان به حیات جاهلانه و حیوانی خود ادامه دهد. شیعه بودن، یک مسئولیت جهانی و تاریخی و متافیزیکی است.

۳۹۴- آن کس که می داند نمی تواند همچون کسی که نمی داند زندگی کند مگر اینکه این میزان از دانائی و خودآگاهی را در خود واژگون سازد و این همان دیوانگی است. خود- آگاهی شیعی اگر انسان را به مقام خلافت اللهی نرساند خلیفه شیطانش می کند!

۳۹۵- آنچه که در آدمی موسوم به مسئولیت و تعهد و وجدان است همان خود- آگاهی است و لذا اکمل این خودآگاهی و تعهد در انسان و عرفان شیعی رخ می دهد و نیز اشد شیطنت و دیوانگی در صورت انکار این خودآگاهی و مسئولیت!

۳۹۶- و ایمان عرفانی که پایدارترین و خلاقترین ایمانهاست حاصل پذیرش این خود- آگاهی و مسئولیت است. پس مطالعه و درک و تصدیق و پذیرش این معارف، می تواند خواننده اش را به کاملترین ایمان عرفانی برساند و بر خلق جدید وارد کند. از آنجا که این معارف تماماً قلبی و روحانی هستند پس تصدیقشان هم تا اعماق دل و روح فرد نفوذ می کند و در سیر این رسوخ، قیامت آدمی را برپا می کند که آستانه خلق جدید است.

۳۹۷- خود- آگاهی شیعی، خدا- آگاهی انسان در خویشتن است و لذا موجب مسئولیت و تعهدش به خدایش در خویشتن است زیرا خود را میزبان پروردگارش می بیند. و این امر، اساس ایمان شیعی است و بنیاد عرفان نفس! و بزرگترین تفاوت و امتیاز ایمان شیعی از سائر مذاهب اسلامی و غیراسلامی است: رسیدن به خداوند در خویشتن!

۳۹۸- ایمان هر کسی قلمرو امنیت روانی اوست که در برخی این قلمرو در درونشان است و برخی هم در برونشان! و اکثر انسانها دارای چنین قلمروهائی هستند که بندرت آن را برای دیگران بیان و عیان می کنند و از اسرار وجودشان است. و آنانکه فاقد چنین قلمروئی از امنیت روانی هستند به انواع اختلالات روانی و پریشانی افکار و گفتار و کردار دچار می شوند و دچار بدبینی و هراس از عالم و آدم هستند از جمله نسبت به خودشان!

۳۹۹- گوئی در وجود آدمی نقطه یا نقاطی هستند که کانون اتکاء و امنیت وجود است. این همان کانون ایمان است. ولی برای اکثر مردمان این کانون امنیت در بیرون قرار دارد مثل اماکن متبرکه و یا برخی انسانهای خاص که ما آنان را امامان هدایت یا ضلالت می خوانیم. برای برخی هم مواد مخدر و داروهای روان گردان مولد احساس امنیت و آرامش است. این مخدرات یا مسکرات موجب می شوند که فرد مصرف کننده اش به کانونی امن در درون خود برسد و در آنجا آرام و قرار گیرد. همانطور که اماکن متبرکه و امامان ضلالت و هدایت موجب چنین امنیتی در درون می شوند. پس بهرحال چه بواسطه باورها و مفاهیم معنوی و چه پدیده های بیرونی، نقاط امنی در روان آدمی پدید می آیند که موجب اتکاء و امنیت روان است.

۴۰۰- پس بهرحال انواع باورها هستند که چه به اتکاء بر احوال و احساسات درونی و چه به اتکاء بر مسائل بیرونی، موجب احساس امنیت روان هستند. ولی بسیار اندکند کسانی که فقط به اتکاء بر باورهای محض درونی به امنیت روان می رسند و آنان اولیای الهی هستند که خدای را در خود یافته اند و نیز کسانی که دارای شیطان درونی هستند. هر چند که حضور خدا در انسان موجب امنیت ذاتی است ولی ایمانی که شیطان در بشر القاء می کند فقط یک وعده نسیه است وعده به امنیت! زیرا شیطان فقط وعده می دهد ولی همین وعده های شیطانی تا حدودی برای اهلش آرامش موقتی حاصل می کند که این وعده ها موجب ارتکاب انواع معاصی و ستم است. پس اهل شیطان هم در پدیده های بیرون از خودشان، امید به دستیابی امنیت دارند مثل رسیدن به ثروت و قدرت!

۴۰۱- پس اولیای الهی تنها انسانهائی هستند که دارای نقاط امن درون ذاتی می باشند و سائر مؤمنان هم به اتکاء بر آنان احساس امنیت می کنند.

۴۰۲- نیاز به احساس امنیت روانی مبرم ترین نیاز بشر در جهان بوده که در عصر ما به اوج خود رسیده و روزافزون است. و تلاش برای دستیابی به چنین احساس امنیتی منشأ بخش عمده ای از جدالها و جنگها و جنایات است زیرا حاصل نمی آید. یعنی رسیدن به امنیت روانی در پدیده های بیرون از خویشتن مستمراً محالتر می شود و لذا آخرین پناهگاه، مخدرات و مسکرات قوی تر است و داروهای روان گردان قوی تر! یعنی آخرین پناهگاه امن، مدهوشی و خودفراموشی است یعنی نبودن!

۴۰۳- این بدان معناست که وجود آدمی در جهان احساس ناامنی دارد یعنی در معرض نیستی است و هراس از نیستی منشأ تلاش برای دستیابی به ایمان است که عین دستیابی به کانون هستی است. ولی آنگاه که دستیابی به کانون هستی حاصل نمی آید تلاش برای تسلیم شدن به نیستی پدید می آید و اینست گرایش انسان به تخدیر و مستی!

۴۰۴- ولی عجبا که اولیای الهی در فناجوئی خویش است که به کانون هستی ملحق می شوند یعنی در قلب نیستی به هستی می رسند: هستی نیستی! و لذا آنانکه بیشتر از مرگ و نیستی می هراسند و می گریزند بیشتر به ناامنی و نابودی مبتلا می شوند. پس بدان که آن کانون جاودانی امنیت در آدمی همان نقطه بودِ نبود است. و این عین وحدت وجود است.

۴۰۵- و مسئله اینست که چگونه می توان به این نقطه بودِ نبودی در خویشتن رسید که کانون امن الهی است؟ این چگونگی را دین اسلام و قرآن کریم آشکارا تبیین نموده است در سلسله مراتب تقوا و جهاد اکبر و بلاجوئی و تسلیم و رضا در قبال بلایای الهی که تمرین وجود برای درک و دریافت فناست که قلمرو وجود مطلق خداست و این گذار از عرصه صفات و ورود به قلمرو ذات است گذار از دنیای میرا و الحاق به آخرت! خروج از ظاهر و ورود به باطن عالم. این همان امر خروج از اقطار عالم است به حکم خدا در سوره رحمن!

۴۰۶- هر گاه من بشری با من الهی پیوند خورد این نقطه پیوند همان نقطه امن الهی و ایمان است این همان نقطه بودِ نبود است. و سلسله مراتب این پیوند و الحاق و اتحاد، همان درجات ایمان است تا فنای من در او که ایمان کامل است و مقام توحید و ظهور هستی حق از خلق! ظهور جاودانگی و امنیت، ظهور جمال یگانه بودِ نبود! ظهور ایمان! در این معنا بمان!

۴۰۷- و بدان که شقی ترین و خداناپذیرترین من های بشری، من نژادی و نژادپرست است که اساس کفر بشر است و ابلیس هم با القای همین شجره به آدم و حوا بود که آنها را از حیات ایمانی ساقط کرد! و لذا پدر ایمان بشری ابراهیم خلیل است که نژاد را در خود ریشه کن ساخت و فنای در من الهی یعنی امام گردید.

۴۰۸- عید قربان، عید قربانی کردن نژاد به پای نزاد است و عید غدیر، ایدئولوژی عملی رهائی از شیطان شجره است. و این ایدئولوژی رهائی از کفر و ناامنی و الحاق به حریم امن الهی است. دل کندن و دست شستن از نژاد و نژادپرستی و الحاق به خدا و اولیای الهی و مؤمنان! این ایدئولوژی غدیر است که با پیوند عقد اخوت بین مؤمنان آغاز شد! و این فقط آغاز و حرکت اولیه بود که بواسطه سائر امامان و عرفا استمرار یافت که جریانات و حلقه ها و سلاسل عرفانی در تاریخ اسلام حاصل حرکتی بود که از غدیر آغاز شده بود هر چند که این جریانات هم از آفتها و شرکها منزه نبوده اند. و امروزه همه آن تجربیات و شهادتها و مجاهدتهای تلخ و شیرین در مجموعه آثار ما متبلور و کامل و مدون گشته و به زبان این دوران تبیین شده است که ایدئولوژی قربان و غدیر است.

۴۰۹- توسل به اشیاء و شیء پرستی تا سر حد بت پرستی، تلاشی دیگر برای رسیدن به امنیت و اطمینان روانی است. این معنای باطنی دنیاپرستی بشر است که خیلی هم بی خاصیت و بیهوده نبوده است هر چند که بسیار سطحی و موقتی است احساس ایمنی ناشی از پرستش دنیا و اهلش! چرا که هر مخلوقی آیه ای از خدا و مظهری از حضور اسماء و صفات حق است و اینست راز لذت و عزت و امنیتی که در دنیاپرستان دیده می شود ولی این احساس امنیتی گذرا و موقتی است که بتدریج ایجاد قحطی و ناامنی بارز می شود و اینست که دنیاپرستی غایتی ندارد و پرستش ثروت و قدرت را انتهائی نیست زیرا اشیاء، فاقد ذات احدی خدا هستند و ذات احدی حق جز انسان کامل نیست و لذا کل عالم و عالمیان مشغول سجده و پرستش اویند و جهان هستی مسخر اراده اش. اینست که ایمنی حاصل از پرستش مخلوقات عالم بی ریشه است و عمری کوتاه دارد. «خداوند شهادت می دهد براستی که جز او قابل پرستش نیست». قرآن-

۴۱۰- «پدران به پسران و حاضران به غایبان برسانند تا روز قیامت...» این جمله ای از خطبه غدیر است. پس بدان که اهمیت واقعه غدیر چه حد است. پس واقعه غدیر خیلی فراتر از انتخاب وصی و خلیفه رسول الله است که اگر فقط چنین می بود عمرش با مرگ علی(ع)، پایان می یافت و یا حداکثر با غیبت امام زمان پایان می یافت نه تا قیامت کبرا! پس وصایت و خلافت حداقل معنای این واقعه است و ولایت حد وسط آن است و اما حداکثر و کمالش همان کلام خداست: خداوند شهادت می دهد که براستی جز او (هو) قابل پرستش نیست! یعنی علی و علیین، وجه الله و کلمة الله و سرّالله و عین الله و یدالله و حق الله و هوالله هستند و خدا جز در وجود آنها شناخته و پرستیده نمی شود. اینست اصل و اساس واقعه غدیر که کمال آخرالزمانی عید قربان است! و اینست اوج کمال ایمان و ایمان شیعی! و علی حدود بیست و پنج سال پس از غدیر در خطبه بیان، باطن غدیر را آشکار ساخت و کشته شد!

۴۱۱- انسان تنها موجود قابل پرستش در جهان است که کمال این پرستش در انسان کامل است. ولی آدمی هر چیزی جز انسان را می پرستد مگر اینکه انسانی مرده باشد یا غایب همچون خدا! و این بازگشت به قبل از غدیر است یعنی تبدیل اولیای الهی به اشیائی بی جان یا نامرئی!

۴۱۲- غدیر به ما می گوید که ذات ایمان و امنیت روح آدمی در باور انسان نسبت به خویشتن نهفته است که در اسرار ولایت و امامت آشکار می شود. اینست که خودشناسی، امام شناسی و خداشناسی، سه وجه مثلث عرفان و ایمان شیعی است. اینست که از خودشناسی، امام شناسی پدید می آید و از امام شناسی هم خداشناسی. و این سه شناخت همان مثلث توحید و وحدت وجود است. این تبیین توحیدی تثلیث مسیحی (پسر- پدر- روح القدس) است.

۴۱۳- به میزانی که کفر شناخته می شود ایمان هم شناخته می شود. بقول مولای رومی، کافر نشدی حدیث ایمان چه کنی! پس به میزانی که ماهیت و ذات نژاد و نژادپرستی (شجره) شناخته می شود حق نژادپرستی هم شناخته می شود. منتهی نه آن نزاده و زاده ناشده آسمانی و ماورای جهان هستی که اتفاقاً این همان خدای نژاد و نژادپرستان است که خدائی بعید و دست نیافتنی است و در واقع ایده خداست! بلکه پرستش خدای انسان و انسانی که محل حضور و ظهور خداست! انسانی که هر چند که زمانی از مادری زاده شده و با همسری هم زیست می کند و فرزندانی دارد ولی منزه است از مادر و همسر و فرزندانش! و وجودش ریشه در ذات خودش دارد که ذاتی احدی و صمدی و لم یلد و لم یولدی است و بی تاست. انسانی که دیگر زاده پائین تنه ای نیست و از پائین تنه اش تولید مثل نمی کند بلکه زاده بالاتنه خویش است و فرزندان بالاتنه ای دارد.

۴۱۴- مثلاً برای یک فرد مؤمن، همسرش انسانی منحصر بفرد و یگانه است و راز همسریت او هم از همین بی تائی است. و لذا برای یک زن مؤمن، فقط یک مرد وجود دارد و آن شوهر اوست همانطور که برای یک مرد مؤمن هم فقط یک زن وجود دارد و آن زن اوست. و این معنای عصمت در قلمرو جنسیت است.

۴۱۵- زیرا انسان مؤمن در پیوند با خداوند است و لذا در جهان بیرون هم نظر به وجه الله دارد که سمت بی تائی است. و عصمت از همین منظر ممکن می شود. زیرا هیچکس شبیه دیگری نیست زیرا خداوند در هر جلوه ای بی تا و نامکرر است. در این معنا بمان که راز ولایت و امامت نیز همین امر عصمت است.

۴۱۶- وقتی همه زنها شبیه هم و همه مردها هم شبیه یکدیگر باشند عصمتی ممکن نمی آید. و وفائی هم ممکن نمی آید. و اینست که انسان بی امام بر همسرش حرام است زیرا رابطه شان اگر ظاهراً زنائی نباشد باطناً زنائی است زیرا وجه الله و بی تائی وجود انسانها را نمی شناسند زیرا به دل کافرند!

۴۱۷- زیرا فقط به نور ایمان که نور وحدانیت و یگانگی خدا در دل است چشم و هوش دل به وجه الله و احدیت و بی تائی عالم موجودات باز می شود و آنگاه حتی دو برگ از یک شاخه درختی هم مشابه و همسان نیستند. بلکه هر برگی، برگی از کتاب معرفت حق است. و شباهت برگهای یک درخت مثل شباهت برگهای یک کتاب است.

۴۱۸- اینست که اهل ایمان را با مساوات کاری نیست بلکه با عدالت کار است که حاصل نگرش به وحدانیت و بی تائی یکایک مردم است که مظاهر فطرت الله هستند بقول قرآن.

۴۱۹- و اینست که برای اهل ایمان، مردم عبارتند از میلیونها و میلیاردها آیه و تجلی بی همتا و نامکرر خداوند. ولی برای کافران، مردم همان «توده» هستند یک حجم بیجان و بی اراده ای که می توان غورتشان داد و یا سوارشان شد و از آنان رأی گرفت تا با رأی خودشان سلطه ما را بپذیرند.

۴۲۰- علی(ع) مردم را چگونه می دید؟ هر فردی را یک آیه می دید آیه ای نامکرر! و اینست راز عدالتش!

۴۲۱- ایمان، الوهیت جهان هستی است! پس چگونه می توان در محضر عظمت و رحمت و قدرت الوهی، احساس ناامنی و نابودی کرد! یعنی ایمان دارای هویت وحدت وجودی است و در غیر اینصورت جز دروغ و هذیان و نفاق نیست.

۴۲۲- پس ایمان یعنی زیستن در محضر خدا، در خانه خدا، در آغوش خدا و بر جای خدا! همانطور که خدا از چیزی نمی هراسد و احساس خطر و نابودی نمی کند مؤمن هم به درجات چنین است زیرا مؤمن از اسمای الهی است نه به تعارف بلکه به واقع!

۴۲۳- و چنین ایمانی حاصل باور به ولی خدا در هر مرتبه ای از ولایت است و اطاعت از او. که در این باور و اطاعت است که همه این معارف وحدت وجودی و خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی حاصل می آید و فرد یک مؤمن می شود! و این معنای شیعه است یعنی مرید یک امام! مرید و مطیع کسی که در خودش متصل به ذات وحدانی شده است در درجات! و این نبرد تن به تن با ابلیس است.

۴۲۴- در چنین ارادت و اطاعتی است که نشانه های وحدانی و بی تائی وجود از شخصیت مرید بتدریج رخ می نماید. اینست راز غدیر به عنوان رسالتی که تا قیامت کبرا بایستی فریادش زد و به جهانیان ابلاغ نمود و این همان جاودانگی اسلام است. این همان باطن دین است و سرّ ختم نبوت!

۴۲۵- پس بدان که در آخرالزمان، ایمانی جز ایمان غدیری ممکن نیست که غایت و احیای ایمان ابراهیمی و قربانی است. و اگر براستی همه مذاهب ابراهیمی بر حقیقت ایمان ابراهیمی به لحاظ عرفانی، متحد شوند بشریت به وحدت رسیده و نجات رخ می نماید و موعود نیز!

۴۲۶- و بدان که حقیقت ماندگار همه مذاهب روی زمین همان حقیقت ابراهیمی یعنی الغای نژادپرستی و برپائی محبت ولائی بین مؤمنان است در سلسله مراتب معرفت و یقین! از دین زرتشت و مذاهب ودائی و بودائی تا یهود و مسیحیت و اسلام! و عجبا که این حقیقت در مذاهب هند و چین زنده تر از مذاهب سامی است که همان راز مراد و مرید است. و بیهوده نیست که عرفان اسلامی، مأمنی مطمئن تر از هندوستان نداشته است و بسیاری از عرفای اسلامی پس از فتوای ارتداد ملایان به هندوستان پناهنده شده اند. زیرا درک می کنیم که مذاهب هند و چین ذاتاً ولائی بوده اند نه نبوی! هر چند که این ولایت در طول تاریخ به انواع بت پرستی ها آلوده شده است. ولی متون اصلی وداها در کتاب اوپانیشادها، سراسر توحیدی و عرفان ناب وحدت وجود است و سرفصل همه سوره های این متون چنین است: ای انسان تو کل جهانی! و این واضح ترین بیان وحدت وجود است. علامه طباطبائی اذعان دارد که برخی از سوره های قرآن از جمله سوره توحید عیناً در متون ودائی حضور دارد. و این واقعیت دارد!

۴۲۷- و این حضور وحدت وجود و ولایت در مذاهب هند و چین بدین دلیل است که مهد نخستین تمدن و لذا مذاهب و انبیای الهی بوده است و بسیاری از صد و بیست و چهار هزار پیامبر چه بسا قبل از حضرت ابراهیم در این منطقه از جهان ظهور کردند. پس تجربه دینی و معنوی تمدنهای هند و چین بسیار قدیمی تر از ملل سامی است. و به روایتی اسلامی، محل هبوط حضرت آدم جنگلهای هندوستان بوده است که از آنجا بسوی خاورمیانه هجرت کرده و در حجاز نخستین خانه خود را با همسرش بنا کرده است که اینک خانه خدا است. که اگر در معنا و ماهیت همین خانه خدا در مکه تأمل کنیم که خانه آدم و حوا و خانه هاجر و اسماعیل و نیز زادگاه علی مرتضی بوده است به سرّ ایمان و وحدت وجود می رسیم!

۴۲۸- و بنگر مدینه فاضله و بهشت موعود در مذهب لائوتزو (دائو) در چین عین یک جامعه کوچک ولائی است که مؤمنانی اهل محبت و توحید بر اساس ایمان و حق پرستی در روستائی به دور از مردمان گرد هم آمده اند و همچون یک خانواده ایمانی برادرانه زندگی می کنند. این نمونه یک جامعه غدیری است که برادران ایمانی از یکدیگر در دنیا و آخرت ارث می برند و نسبت های نژادی هیچ اعتباری ندارند. این مذهب به بیش از دو هزار و پانصد سال پیش از این می رسد که رهبرانش جمله حکیمان الهی و عارفانند که بر بینش و باور وحدت وجودی زیست می کردند و متعلق به قومی به نام «هو» بودند. هنوز هم جامعه چین به برکت رگ و ریشه های باقی مانده از آن فرهنگ توحیدی است که سرآمد روزگار است و از صالح ترین جوامع بشری محسوب می شود.

۴۲۹- پس بدان که فلسفه غدیر، مکتبی مختص مذاهب ابراهیمی و غایت این مذاهب نیست بلکه غایت و کمال همه مذاهب و مکاتب و عرفانهای تاریخ بشر است و همه انبیاء و حکیمان به این حقیقت رسیده اند در جای جای زمین و تاریخ! ولی مکتب غدیر تکامل یافته ترین و مدون ترین آن در آخرالزمان است. و این هم بیان دیگری از وحدت وجود و توحید کمال بشریت است و آنانکه این نوع نگرش را التقاطی می دانند هنوز دچار افکار و احساسات نژادپرستانه در لباس دین هستند و اسیر فرقه گرائی ها و شرکها و استکبار مذهبی! دین من، مکتب من، امام من، خدای من... مال من برترین است زیرا من از همه برتر است!؟ این «من» سرچشمه شرک در مذاهب است! و این «من» بزرگترین خصم این کلام خدا در قرآن است که: «براستی که هدایت یافتگان کسانی هستند که به همه سخن ها گوش فرامی دهند و بهترین آنها را برمی گزینند!» بدین ترتیب از نظر این «من» ها خود خدا هم التقاطی است!

۴۳۰- بدان که از جمله ویژگیهای اهل ایمان، وحدتشان با مؤمنان سائر مذاهب است و این اساس تقریب و وحدت مذاهب توحیدی است. در حالیکه مشرکان مذاهب بانی فرقه پرستی و جنگها در تاریخ بوده اند!

۴۳۱- اگر خداوند در کتابش به خاتم النبیین(ص) مکرراً می فرماید که بگو که من دین جدیدی نیاورده ام و بلکه آمده ام تا دین حنیف ابراهیم را برپا کنم، بدین معناست که همه مذاهب ابراهیمی دین واحدی هستند پس ایمان این مذاهب هم نور واحدی است در درجات تجلی! و موعود آخرالزمان غایت واحد همه ایمانهای مذاهب توحیدی است.

۴۳۲- خداوند اهل ایمان و ادعا کنندگانش را همواره امتحان می کند تا میزان صدق ایمانشان معلوم شود. قرآن- این امتحان بی شک مواجهه با بلایا و سختی هاست که آیا آدمی تا چه حدی برای رهائی از مشکلاتش به غیر خدا رجوع می کند و دست بدامان غیرمؤمنان می شود و یا اینکه به خدایش اعتماد نموده و صبور می ماند و به خود خدا توکل می کند. زیرا ایمان به خدا یعنی خداوند را برای همه امور زندگی کافی دانستن! کمال ایمان اینست: خدا کافیست! و این کلام ابراهیم خلیل

است که غیر خدا همه را دشمن خود می خواند! همه بلایائی که بر سر ابراهیم آمد امتحان درجات ایمان و یقین او به خدا بود!

۴۳۳- بدان که همه اقتدار وجودی انسان برخاسته از ایمان و درجات یقین او به خداوند است و باور به «خدا کافیست» در همه امور و مسائل و نیازهای حیاتی! آنچه که اعجاز می آفریند ایمان آدمی است به خدا! مؤمن از غیر خدا نمی خواهد و لذا همه عمرش با اعجاز و کرامت پروردگارش زیست می کند که جمله بر علم و عرفان استوار است!

۴۳۴- امتحاناتی که بر ابراهیم حنیف وارد شد جامع همه امتحاناتی است که می تواند بر مؤمنی در مراحل تکوین ایمانش نازل شود. امتحانات الهی بر دو ماهیت کلی استوارند. یکی صبر بر بلایائی که نازل می شوند و دیگر خود عامل نزول بلا بر خویشتن شدن به امر خدا مثل شکستن بت ها و ذبح پسر بدست خود! که البته امتحان نوع دوم بسیار برتر و شاقه تر است. و بدان که شاقه ترین امتحانات الهی مربوط به دلبستگی ها و عزیزان است یعنی نژاد! و ابراهیم همه عزیزان خود را برای خدا از دست داد که دست شستن از جان امتحانی ماقبل از این و آسانتر بود.

۴۳۵- یعنی کل علایق و بستگی های عاطفی بایستی به پای ایمان قربانی شود و این بزرگترین و آخرین مرتبه تکوین و تکمیل ایمان است. در حالیکه اکثراً اهل ایمان، ایمان خود را به پای این تعلقات نژادی قربانی می کنند و از ایمان به عنوان کالائی جهت اثبات استکبار خود در نژاد استفاده می کنند و از دستش می دهند تا در نژاد خود پرستیده شوند که نمی شوند پس دنیا و آخرت خود را از دست می دهند.

۴۳۶- کل قلمرو دین و ایمان، عرصه نبرد بین نژاد و نزاد است ارزشها و احساسات نژادی و نزادی! اکثراً ایمان را خرج نژاد می کنند و اندکی هم به عکس! برخی هم نفس خود را ایمان خود قرار می دهند و همه چیز را خرج نفسانیت خود می کنند هم ایمان و هم نژاد خود را! اینان مستکبرین و اهل طاغوت هستند!

۴۳۷- «نیّت، مراد است» این یکی از اسرار زندگی انسان در دنیا و آخرت است. علی(ع) می فرماید در هر کاری که به بن بست و تناقض و بطالت رسیدی به یاد آور که آن کار را به چه نیتی آغاز کرده بودی. و هیچ بن بست و واژگونی هولناکتر از نیت دنیوی برای دین و ایمان و عرفان پدید نمی آید زیرا عین کاربرد کافرانه از دین و ایمان است. وقتی ظاهر و باطن کاری ضد یکدیگر باشند معلوم است که نتیجه نهائی آن کار چه می شود! زیرا اعمال آدمی قلمرو ظهور باطن او هستند و لذا کل زندگی بشر عرصه ظهور باطن اوست. اگر عاقبتی به کفر و فساد می رسد نیت اولیه آن چنین بوده است. البته قصد فرد رسوا شدن نبوده است ولی این حق وجود است که باطن آدمی را قهراً آشکار می سازد. اینست که گفته شده که: آدمی همانطور می میرد که زندگی می کند و همانگونه که مرده در قیامت برانگیخته می شود!

۴۳۸- خداوند می فرماید که آدمی را آفریده و نیکی و بدی هر دو را در او نهاده است تا کدام را برمی گزیند! پس همه لایه ها و درجات خیر و شر، کفر و ایمان، ظلم و عدل، محبت و شقاوت، حق و باطل، راست و دروغ و بود و نبود، نهفته در نفس بشر است که در مراحل متفاوت زندگی بالا می آید و مرحله به مرحله رخ می نماید تا آدمی به چشم خود ببیند و بین این دو نوع ارزش یک نوعش را برگزیند. اکثراً شر را برمی گزینند و اندکی هم خیر را. و گروهی هم بین این دو می مانند تا از هر دو بهره جویند: کافران، مؤمنان، منافقان و مشرکان! و انگشت شماری هم از این دو فرامی روند و حق وجود را جستجو می کنند و اینان عارفانند!

۴۳۹- پس کل ارزش و حقیقت و برتری وجود انسان در جهان به خاطر قدرت اختیار و انتخاب است، انتخاب بین نیک و بد و راست و دروغ! ولی انتخاب نیکی و راستی انتخابی برخلاف نفس غریزی بشر است پس انتخاب تقواست و از خود گذشتن! و این انتخابی مطابق اراده خداوند است و لذا تقوا موجب پیدایش ایمان در دل می شود که حاصل اتصال به خداست و حریم امنیت و عزت و قدرت الهی! پس ایمان اجر نبرد با خویشتن است و کفر هم جزای خودپرستی! و اینکه چرا خودپرستی به دوزخ نابودی می رسد و از خود گذشتگی هم به بهشت جاوید وجود، علتش در آثارمان به طور مفصل آمده است و در یک کلام اینست که عالم موجودات مخلوق از خود گذشتگی و رحمت مطلقه خدایند. پس ذات وجود موجودات از خود گذشتن است. پس انسان از خود گذشته به ذات وجود یعنی خداوند می رسد که بهشت جاوید است و انسان خودپرست به عذاب نابودی می رسد که دوزخ است.

۴۴۰- پس ایمان که محصول از خود گذشتن است مستلزم معرفت وجودی و خودشناسی- خداشناسی است وگرنه امری مصلحتی و سطحی خواهد بود. ایمان به نور چنین عرفانی است که به یقین می رسد! پس ایمان فاقد عرفان، امری بی بنیاد

است و به بادی بر باد می رود. و بی بنیادترین ایمانها، ایمان موروثی- نژادی است که بدلیل هویت شجره ای که دارد مصداق ایمان ضد ایمان است و لذا در تاریخ شاهدیم که اشد کفر از فرزندان و شجره انبیاء و اولیای الهی رخ نموده است.

۴۴۱- گفتیم که ایمان، باور به وجود است و نیز باور به حق وجود که همان تقوا و از خود گذشتن است. پس ایمان همان تقوا باوری است و نیز باور به حق تقوا که همان اطاعت بی چون و چرا از ولی امر است. پس باور به وجود منتهی می شود به باور به امام که مظهری از نور وجود است و نور ایمان! و نیز مظهری از خود- باوری حاصل از خدا- باوری در خویشتن! پس اگر ایمان به معنای ایمان به خداست در ایمان به خدای کسی که مظهر اراده و کرامت و رحمت اوست منتهی شده و به سرانجام می رسد. و لذا غایت خداباوری همان امام باوری است. و این سنگ زیربنای غدیر و ایمان غدیری است. در این معنا بمان!

۴۴۲- غدیر، مذهب رستگاری آخرالزمان است زیرا زمان یا تاریخ همان فاصله فراق مخلوق از خالق است که این فاصله بسر رسیده است و خالق از مخلوق رخ می نماید از مخلوقی که نامش امام است. و این اصل ایمان آخرالزمانی است. و لذا پیامبر غدیر در خطبه غدیریه فرمود: پدران به پسران و حاضران به غایبان برسانند این پیام را تا پایان جهان! پس بدان که مجموعه آثار ما چیزی جز رسانیدن پیام غدیر و تبیین حقیقت آن نیست.

۴۴۳- بسیاری از مردمان و بلکه علما، حقیقت معنای نیّت اعمال را درک نمی کنند و نیّت را همان شعارهای ذهنی و روشنفکری و مذهبی و فلسفی و امثالهم می پندارند. در حالیکه از کوزه همان برون تراود که در اوست نه بر اوست. کوزه ای که حاوی سرکه است ولی بر روی آن شراب نوشته شده است شراب جاری نمی کند بلکه از آن سرکه جاری می شود. اینست معنای نیّت! نیت آن چیزی است که در دل نقش بسته شده است نه آنچه که برای توجیه امیال قلبی، در ذهن نوشته می شود و شعار داده می شود. شعارهای ذهنی جهت توجیه و تحریف امیال قلبی، همان نجواها و آموزه های ابلیس است که هنرش زیباسازی زشتی هاست که زنا را عشق می نامد و ربا را تجارت و فحشاء را صداقت و سلطه را محبت، و تجسس را حقیقت یابی و... .

۴۴۴- و نیت شناسی از ارکان معرفت نفس است که مربوط به هسته مرکزی عرفان نفس یعنی دل شناسی است. و این علم جز از عارفان برنمی آید! و اینست که جز در رابطه تنگاتنگ با عارفی امکان معرفت نفس نیست و لذا امکان حصول ایمانی برحق هم نیست.

۴۴۵- نفس ناطقه آدمی مثل سیاره زحل است با حلقه های هزاران توی آن که هسته مرکزی سیاره را در برگرفته است و هر یک از این حلقه ها خود حاوی جهانی حیرت آور و منحصر بفرد خویش است که بایستی از یکایک این حلقه ها که هر یک هزاران کیلومتر قطر و ضخامت دارد عبور کرد و یکایک آن را به نور معرفت و تقوا و جهاد، طی نمود تا به هسته مرکزیش رسید که نفس واحده توحیدی و قلمرو ذات وحدانی حق است. و عجبا که این سیاره در معرفت عرفانی ما، مهد قلم و عرفان و علوم لدنی است که عارفان تحت الشعاع نورش به این معرفت می رسند و صاحب قلم الهی می شوند که قلم «ن» است: ن والقلم!

۴۴۶- و آدمی تا به حضور حق در خویشتن باور نداشته باشد چگونه قدرت و شهامت و صبر لازم برای طی طریق لایه های هزاران توی نفس خود را خواهد یافت تا به هسته مرکزی آن برسد زیرا این لایه های بیرونی هر یک طبقه ای از دوزخ و برزخ و کفر و فساد و ظلم و جهل و جنون و پوچی و یأس و تاریکی است که باید از آنها عبور کرد تا به نفس واحده حق در خویشتن رسید که عرصه جنت و رضوان الهی است.

۴۴۷- پس بدون ایمان غدیری نمی توان سالک سیر الی الله و عارف شد. و این ایمان فقط حاصل اطاعت بی چون و چرا از یک عارف است. «به من ایمان آورید تا همچون من شوید همانطور که سلمان شد». علی(ع)-

۴۴۸- بدان که تمام جهان و زندگانی و برخورداریهایت از آن، حاصل آن کسی یا چیزی است که در دل توست زیرا تو از این چشم و هوش با جهان مربوط می شوی! پس علت خوشبختی یا بدبختی تو در دل توست نه در بیرون از تو! و آنچه در دل توست ایمان توست و منشأ همه باورهایت به خدا یا شیطان یا هر انس و جن و شیئی!

۴۴۹- اگر جهان بیرون و زندگیت را پاک یا ناپاک، امن یا ناامن، پلید یا زیبا و راست یا دروغ می یابی بدلیل کسی یا چیزی است که در دل توست. پس اصل مسئولیت تو در قبال دل توست زیرا در قبال عمده اعمال خودت نمی توانی مسئولیت و

اراده ای داشته باشی زیرا معلول دل توست. و اعمال تو اجر و جزای کسی است که به دلت راه داده ای! پس دلت را دریاب و پاکسازی کن! و بدان که بدون آئینه ای جان نما نتوانی دلت را دید تا پاکش کنی!

۴۵۰- جان آدم بی امام، لانه جن است و لذا بی امام، مجنون است و جنون عرصه جنایت است و این وضع انسان مدرن است.

۴۵۱- دلی که امام ندارد ایمان ندارد یعنی ایمن نیست زیرا حفاظ و صاحب و متولّی ندارد و بی صاحب است و هر انس و جنی می تواند تسخیرش کند بی آنکه متوجه باشی!

۴۵۲- باز هم بدان و بدان و بدان که آدمی نمی تواند صاحب و مالک و متولی دل خودش باشد که اگر چنین می بود هیچ بیگانه ای دل را تسخیر نمی کرد. دل کانون وجود و وجود- دان (وجدان) است و وجود از ذات گذشت و ایثار و از خود گذشتگی است و اینست که دل مال غیر است نه خویش. پس این غیر باید خود خدا یا ولی خدا باشد تا دل را خانه وجود و وجود- دان کند نه عدم دان و دشمن خان! این اساس روانشناسی ضمیر ناخودآگاه بشر است که روانشناسی قرآنی و وجودی است که برای نخستین بار در مجموعه آثار ما کشف و تبیین گشته است.

۴۵۳- اگر دلت را به کسی بدهی که مطلوب نفس توست پس دل را به دشمن وجودت داده ای زیرا «خود» دشمن خداست و دشمن وجود! دل را به مطلوب نفس خود دادن عین خودپرستی است و خودپرستی عین عدم پرستی است.

۴۵۴- پس دل را به مطلوب نفس اماره ات مسپار بلکه به مطلوب عقل و معرفت خود بده! چگونه؟ از طریق اطاعت بی چون و چرا!

۴۵۵- بدان که روانشناسی و روانکاوی و خود- کاوی حقیقی و نجات بخش فقط همانست که در عرفان اسلامی رخ نموده است که تماماً تأویل و تعین آیات قرآنی و روایات اهل بیت است که در آثار ما به نثر و واقعیت عینی و زبان عمومی مردم تبیین شده و از حجاب شعر و حکایت و تمثیل و زبان فنی خارج گشته است. مجموعه آثار ما به زبانی چیزی جز روانشناسی کفر و اخلاص و ولایت و شرک و ایمان و یقین و نفاق نیست. و قرآن هم جز این نیست.

۴۵۶- روانشناسی همان علم باطن و عرفان نفس است که گوهره هدایت انسان و خلافت اوست که در حضرت آدم نهاده شده بود و اساس سجود ملائک گردید زیرا آدم(ع) اسرار نهان ملائک را بیان کرد و مسجود شد. پس گریز و انکار علوم باطنی عین کفر ابلیس است. مبارزه با باطن گرائی در تاریخ اسلام از جمله فجایعی بوده که در لباس شرع، تیشه به ریشه شریعت زده است زیرا خاصه در آخرالزمان شریعت بدون علم باطن که همان حقیقت است امکان بقا ندارد. و اگر سوء استفاده گروهی شیاد و شارلاتان از علوم طریقت بهانه برحقی در طرد طریقت باشد پس بایستی شریعت را هم تعطیل و انکار کرد زیرا در تاریخ صدر اسلام امویان و خوارج و بنی عباس فقط در این لباس بود که امامان و مؤمنان را قتل عام نمودند که نمونه مشهورش نماز شکر لشکریان یزید در نینوا پس از قتل عام حسین و یارانش می باشد و سپس روضه یزید در مسجد شام بر این جنایت که به امر خودش بود که این نخستین تعزیه رسمی بر واقعه کربلا بود. اگر اینها ملاک باشد پس بایستی کل دین را تعطیل کرد همانطور که به همین بهانه در غرب ریشه دین را زدند و این منطق سکولاریزم است که در جوامع اسلامی هم بحث روز است.

۴۵۷- هر عضوی از وجود آدمی غذا و رزقی دارد و رزق ذهن آدمی معرفت توحیدی و وحدت وجودی است و اما رزق دل جز ذکر اسماء الله نیست که ایمان را می پرورد و شجره اش را به بار می نشاند که میوه اش، عشق الهی و شهود حق است.

۴۵۸- کسی که اسمای الهی را بر زبان یا ذهنش می آورد در حقیقت دل خود را مخاطب قرار می دهد و دلش را تغذیه می کند زیرا اگر خدائی که در دل است شنوای این اذکار نباشد خدای آسمانها نخواهد بود.

۴۵۹- اگر ایمان یاد خدا در دل است بواسطه تشدید و تمدید و تکرار این یاد از طریق اذکار است که ایمان تغذیه و پروار می شود و رشد و توسعه می یابد و کل دل را فرا می گیرد تا آنجا که در دل جز یاد خدا نمی ماند. که این یاد در غایتش منجر به لقای الهی می شود و بدینگونه دل خانه خدا می گردد و به امنیت جاودانه می رسد و بهشت خدا و ایمان کامل که امنیت کامل وجود است و وجود کامل. زیرا دل، وجود- دان است.

۴۶۰- وقتی مثلاً گفته می شود که فلانی وجدان ندارد یعنی وجود- دانش از دست رفته و به تسخیر شیطان درآمده است یعنی دلش! اگر کسی را می بینی که به آسانی و افتخار دست به هر جرم و جنایتی می زند به دلیل سلطه شیطان بر دل اوست.

۴۶۱- همانطور که دل صاحب ایمان که مقرّ یاد و حضور خداست به یاری یک ولی خدا در بیرون است، دل صاحب کفر و شیطان هم به یاری یک ولی شیطان در بیرون است: اولیاء الله و اولیاء شیطان!

۴۶۲- پس مپندار در دوستی با کافران و منافقان و شیطان صفتان بتوانی ایمانت را حفظ کنی. «ای اهل ایمان با دشمنان خدا و رسول دوستی مکنید که دشمنان شما هم هستند.» قرآن- و خودت را با اولیای الهی مقایسه مکن که با همه اقشار جامعه حشر و نشر دارند و حتی با شیطان صفتان هم معاشرت و گفتگو می کنند زیرا در قلوبشان جز خدا نیست و غیر خدا در آنان راهی ندارد. با همه این احوال بدان که اولیای الهی در امر اشاعه دین خدا در میان کافران دچار رنجها و آتش ها و بیماریهای حیرت آورتر می شوند که تب کمترین آن است. ولی نومؤمنان در یک محاوره و مبادله با کافران چه بسا ایمان زدل بنهند و شیطانی شوند.

۴۶۳- و بدان که خطرناکترین دشمنان دین و ایمان، نه کافران بی ریا که منافقان هستند که روزی ایمان داشته و فروخته اند پس ایمان را می شناسند و رهزنی دل و دین، حرفه شان است و طبعی شیطانی دارند زیرا شیطان هم روزی از مؤمنان بود که کافر شد! و بدترین منافقان، منافقان اهل کتاب و سواد و سخن هستند.

۴۶۴- جوامع اسلامی امروزه شدیداً نیازمند سخنگویان دینی هستند که به دور از بازیها و مصلحت گرائیهای اقتصادی و سیاسی و بدون یکی به میخ و یکی به نعل زدن، به نور یقین از حق و باطل و راست و دروغ سخن گویند و آشکارا حق را بر جای حق و باطل را بر جای باطل بنشانند و این نسبیت های حاکم بر معارف و اخلاق دینی را ریشه کن سازند و ایمان مردمان را از ورطه اینهمه نفاق و تذبذب و نسبیت برهانند. زیرا امروزه همه، همه کاره شده اند: رباخواران و دزدان عارف مشرب، متشرعان رانت خوار و کلاهبردار، آدمکشان ایثارگر و هنرمند، و هنرمندان قاچاقچی و تبهکار، و عارفان هرزه و زناکار و نزول خوار و... . نسبیت، بزرگترین آفت و شیطان اخلاق و ایمان عصر جدید است. و اینست که یکی از اتهامات ما، مطلق گرائی است و نیز بنیادگرائی!

۴۶۵- به خدا سوگند که برخلاف تهمتی که غرب به امثال طالبان و القاعده و سلفی ها نسبت می دهند اینها نه تنها بنیادگرا نیستند که به اصول دین هم پای بند نیستند اینها فقط فرقه های نژادپرست هستند که اسلام را ملعبه استکبار خود ساخته اند. کل جنگهای جاری در افغانستان و پاکستان و عراق و سوریه و مصر و لیبی و امثالهم فقط و فقط جنگ بین نژادپرستان است که تبدیل به فرقه ها شده اند و برای خود شعارهای اسلامی تراشیده اند.

۴۶۶- بدان که دین و اسلام و تشیع خصمی خطرناکتر از نژادپرستی نداشته است. بنگر که چگونه عید غدیر را که تکامل تاریخی عید قربان و قربانی کردن نژاد است را تبدیل به عید سادات کرده اند و سادات پرستی! یعنی پرستش بنی فاطمه و فاطمیان!؟ بنگر که رسول خدا بزرگترین خصم ظهور جهانی امام زمان را بنی فاطمه خوانده است. پس بدان که چگونه همه ارزشهای اسلامی و شیعی وارونه شده اند و اینست راز اینهمه بدبختی حاکم بر مسلمین و شیعیان جهان که ملعبه و مغلوب جهان کفر شده اند! وقتی شیعه که مذهب نژادزدائی و احیای آئین ابراهیمی است به این واژگونی و نژادپرستی دچار شده وای بر اهل سنت که در همان آغاز اسلام بر اساس نژادپرستی اموی و عباسی بنا شد.

۴۶۷- نخستین ظهور سیاسی نژادپرستی شیعی در تاریخ، سلسله حکومتهای فاطمیان در شمال آفریقا و مصر بود که در جنایات درونی خود از پدرکشی و پسرکشی و برادرکشی به چنان رسوائی تاریخی رسیدند که روی بنی عباس را سفید کردند و از اشرافیت و دنیاپرستی خود شهر قاهره را تبدیل به یک شهر رومی نمودند و مهمترین کار فرهنگی آنان ترجمه بود و در قلمرو حکومتشان فقط رومیان در آزادی کامل می زیستند و دستگاه قضائی آنها را فقهای اهل سنت اداره می کردند و شیعیان صاحب نظر همه در زندان بودند از جمله حسن صباح که بالاخره از زندانشان گریخت.

۴۶۸- به خدا سوگند که ظلم و جفائی که از جانب خود شیعه در حق مذهب ولایت و مکتب علی(ع) و اهل بیتش شده از جانب بنی امیه و بنی عباس نشده است. یعنی آن جریانی از شیعه که اسلام را دین بنی هاشم دانسته و تشیع را هم مذهب بنی فاطمه! به خدا که ستمی بزرگتر از این و وارونگی هولناکتر از این در هیچ مذهبی رخ نداده است که در مذهب امامیه! و اگر گناهش را فقط به گردن بنی امیه و بنی عباس بیندازیم خود را همچنان می فریبیم. فقط کافی است که قتل عام ایرانیان شیعه را در قیام مختار به یاد آوریم که ستون فقرات این قیام بودند و به مکر و دسیسه یکی از فرماندهان عرب این قیام، به

ناجوانمردانه ترین شکلی تکه تکه شدند و در یک گور دسته جمعی دفن گشتند. و این پایان کار قیام مختار بود و اندکی بعد خود مختار و همه یارانش که حدود هفت هزار نفر بودند در طی یک روز به دست آل زبیر سر بریده شدند. و این پایان «ننگ اختلاط عرب و عجم» در شیعه صدر اسلام بود. و بیهوده نیست که طبق روایات مکرر شیعه، همه وزرای امام زمان عجمیان هستند نه سادات یا حتی عرب! این حقیقت حیرت آور نشان می دهد که تا چه حدی شیعه عربی و بنی فاطمی دارای ماهیت ضد امامیه است و این حق است زیرا تشیع مذهب ضد نژاد است. همانطور که شیعیان عربی در قیام مختار کمر این قیام را شکستند و خود مختار را تک و تنها تحویل خصمش نمودند و خودشان هم فردایش قتل عام شدند در حالیکه تسلیم شده بودند.

۴۶۹- پس دریاب که چرا کتاب قرآن که کتاب آخرالزمان است اینهمه مکرر در باب بنی اسرائیل سخن گفته است و عبرت نموده است. که مبادا مسلمین هم تبدیل به بنی هاشم و بنی فاطمه و بنی عباس و بنی امیه و بنی زبیر و امثالهم شوند که شدند! زیرا نژادپرستی هاشمی و فاطمی بسیار هولناکتر از نژادپرستی عباسی و اموی است همانطور که گمراهی انبیاء و اولیاء و علما بسیار خطرناکتر از گمراهی سائر مردمان است همانطور که فساد یک عالم، شهری را تباه می کند ولی فساد یک عامی فقط خودش و خانواده اش را تحت تأثیر قرار می دهد. بنابراین نژادپرستی هاشمی و فاطمی، خطرناکترین نوع نژادپرستی در تاریخ جهان است زیرا آل محمد، آل نزاد است که ضد نژاد است و بلکه ضد نژادترین خاندان در تاریخ جهان است. و محمد مهدی مأمور برپائی این خاندان جهانی در آخرالزمان است و مأمور جهانی کردن خاندان نزادی! و همه اولیاء و اوصیاء و وزرای محمدی در دوره غیبت از عجم (غیرعرب) هستند! پس معلوم است که شیعه عربی در دوره غیبت از ولایت و نور هدایت محمدی محروم است و در ظهور هم در صف مقدم دشمنان ایشان قرار می گیرد به اتهام بدعت!

۴۷۰- خداوند در کتابش می فرماید که کسانی که مادینگی (عورت زنانه) را می پرستند پیروان شیطانند و اینست منشأ شرک و ظلم عظیم! این همان معنای نژادپرستی است که در مسیحیت پشت سر حضرت مریم، و در تشیع، پشت سر حضرت فاطمه پنهان شده است. و در بنی اسرائیل هم پشت سر مادر اسحاق نبی! پس بنگر که چگونه کفر بشری از ضد نژادترین و خداپرست ترین انسانها و مذاهب، نژادپرست ترین و کافرانه ترین مذاهب را پدید آورده است. و این ابلیسی ترین و مهلکترین نوع واژگونسازی حقیقت است و مذهب ضد مذهب! بنی اسرائیل ضد موسی، عرب ضد محمد، و شیعه ضد علی! و این مذهب پائین تنه پرستی است و طرد و لعن بالاتنه که همان طرد علم و لعن علم و حکمت و عرفان نفس و کشف و شهود و اشراق است. در این معنا بسیار بیندیش تا بر همه اسرار تاریخ مذاهب آگاه شوی و ریشه کفر و شیطان را از خود برکنی و نجات یابی و اهل ایمان شوی!

۴۷۱- حال از این منظر نژادپرستی به فلسفه سیطره پورنوگرافیزم در ماهواره ها و اینترنت و رسانه ها و نیز روابط جنسی و حتی زناشوئی در سراسر جهان پی می بریم که قلمرو حکومت مطلقه شیطان است زیرا بقول قرآن کریم، شیطان است که انسانها را عریان می خواهد و دعوت به عریانی می کند. و لذا روح حاکم بر شیطان آریل نیز همین پورنوگرافیزم است که در ارتباطات تلفنی و ایمیلی و چت روم و امثالهم فرمانرواست. این عذاب حاصل از تبدیل مذاهب به نژادپرستی مذهبی است در سراسر جهان! و این از عورت پرستی است!

۴۷۲- پس بدان که نژادپرستی، محور تولید مذهب ضد مذهب است و این اساس سیطره پورنوگرافیزم بر بشر مدرن است.

۴۷۳- حال بهتر درمی یابیم که چرا بزرگترین تولید کنندگان و اصلاً بانیان فیلمها و رسانه های پورنوگرافی، تشکیلات صهیونیستی هستند که کهن ترین نژادپرستان روی زمین هستند که مذهب ضد مذهب را بنا نهادند و در سائر مذاهب هم این شیطان را تعلیم نموده اند از جمله اسلام و مسئله اسرائیلیات اسلامی!

۴۷۴- و اینکه چرا اکثر جوامع یهودی، زن سالارترین جوامع هستند یعنی مادینه پرستی! و نیز راز فمینیزم در غرب که یک مکتب تماماً بنی اسرائیلی- صهیونیستی است که امروزه کل جهان را درمی نوردد از جمله جوامع اسلامی را بمیزانی که پیرو نژادپرستی اسلامی هستند!

۴۷۵- پس تنها راه نجات از سلطه مافیائی صهیونیزم اقتصادی- فرهنگی، توبه از نژادپرستی در لباس دین است و دین نژادپرستانه! زیرا بنی اسرائیل، کهنه ترین و لذا حرفه ای ترین مذهب نژادپرستی است با همه فرآورده های علمی و فلسفی و هنری و اقتصادی و بانکی و رسانه ای و تکنولوژیکی!

۴۷۶- و اما سرّ مادینه پرستی در بشر چیست؟ این پرستش در خود زن که امری نفسانی و همان خودپرستی جنسی اوست ولی در مرد از کجاست؟

۴۷۷- این امری بدیهی و تجربی است که کفر و ایمان آدمی نهایتاً در عرصه ازدواجش تعیین و تکلیف می شود. چه بسا مؤمنانی که پس از ازدواج کافری حربی شده اند. و چه بسا کافرانی که پس از ازدواج ایمان آورده اند. که البته از نوع دومش بسیار اندک است. و این از جادوی عورت است.

۴۷۸- می دانیم که زن در خلقت ازلی و نیز خلقت و هویت دنیویش، از آدم و باطن اوست. و نیز آخرین مخلوق خداست پس کاملترین مخلوق هم هست همانطور که همچون خدا، آفریننده و خلاق است که کارگاه این خلاقیتش هم رَحِم و عورت اوست. و لذا خود را رقیب خدا و خدا را هووی خودش می داند و لذا خصم ایمان مردش می باشد!

۴۷۹- پس نژادپرستی همان زن پرستی بعنوان خالق است. یعنی تبدیل دین خدا به مذاهب نژادپرستی همان جایگزین کردن خدا و عورت زن است که محل تولید مثل بشر است. «آنانکه مادینگی را می پرستند مرید شیطان هستند». قرآن-

۴۸۰- اینکه قرآن کریم می فرماید که اکثر مردمان به محض ایمان آوردن مشرک می شوند، یعنی فوراً خدا را تبدیل به «خود» می کنند و خود را به جای خدا می پرستند. «مشرکان کسانی هستند که هوای نفس خود را به جای خدا می پرستند». این همان واقعه منی کردن دین است و از آنجا که منیت و خودیت آدمی اساساً از نژاد اوست پس منی کردن دین و خدا، همان نژادپرستانه کردن آن است و عورتی ساختن آن. عجبا که مَنی کردن عین «مِنی» کردن است و تفاوتش در یک خطر زیر و زبر است. مثل نزاد و بزاد. این همان تبدیل ایمان به شرک است. در این معنا بسیار بیندیش تا ببینی که در جریان چه عملکرد روانی است که ارزشها و ایمانها در آدمی واژگون می شوند و انسان را واژگون می سازند و شیطانی! و این یعنی حقایق بالاتنه ای را تبدیل به امور پائین تنه ای کردن. یعنی بالا را پائین آوردن و لذا پائین را بالا بردن! واژگونی! «کافران جمله واژگونه اند».

۴۸۱- اگر اطاعت بعد از ایمان نباشد، شرک و واژگونی و خودپرستی و نژادپرستی اجتناب ناپذیر است و کل روح ایمان در پائین تنه سقوط می کند و فرد را یک عورت پرست دیوانه می سازد در غایت خودپرستی اش! پدیده هائی مثل ابن ملجم و قطامه در تاریخ صدر اسلام، اسطوره و اسوه این سقوط و واژگونی هستند! و اینکه بسیاری از اصحاب کبار پیامبر پس از ایشان، به جستجوی برپائی خلافت های خانوادگی و نژادی برآمدند و جنایتها نمودند مثل بنی امیه و بنی زبیر و بنی وقاص و بنی عباس و امثالهم. و فقط بنی هاشم و آل علی بودند که به این کار برنیامدند با اینکه وصی رسمی پیامبر و ولی منصوب خدا بودند. و حکومت علی هم به جبر بر ایشان تحمیل شد و همانهائی که به التماس از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرد با او جنگیدند و شهیدش ساختند!

۴۸۲- بدان که خودپرستی به سمت عورت پرستی می رود و در آنجا سقوط می کند و از خود جز عورت نمی ماند. چرا که خودپرستی عصاره نژادپرستی و هویت نژادی و حیات و هستی زائیده شده از عورت است. پس کمالش هم باید به پرستش خود عورت برسد که می رسد که در نقطه مقابل حیات و هستی نزادی (الهی) قرار دارد! اینست که خداپرستی و نژادپرستی در نقطه مقابل یکدیگرند و نژادپرستی به پرستش شیطان می رسد که دشمن مقام خلافت اللهی انسان است یعنی دشمن هویت نزادی انسان! زیرا شیطان تا قبل از دمیده شدن روح در آدم و مقام خلافت او، با او هیچ مشکل و کاری نداشت.

۴۸۳- منی کردن امور و بولهوسی در آغاز کار واقعه بسیار لذیذ و رضایتبخشی بنظر می آید ولی بتدریج فرد اراده اش را از دست می دهد و کار به جائی می رسد که در ابتدائی ترین ضروریات زندگی بی اراده است و اراده اش در تصرف شیطان است.

۴۸۴- بدان که همه حقایق و معارف توحیدی یک نوع جعلی و شیطانی هم دارند که ابلیس برای کافران و منافقان و مشرکان جعل کرده و به آنان القاء نموده است. مثلاً مقیم در اکنونیت و الساعه بودن و حیات فی البداعه الهی در مخلصین، برای کافران و منافقان مترادف با بولهوسی فی البداعه و دمدمی مزاجی است و این را آن می پندارند. و یا بی حیائی و وقاحت را صداقت می پندارند و ظلم و تجاوز و زورگوئی را شجاعت می خوانند و الی آخر. و این همان جریان خود-واژگونسازی است بواسطه دین و معارف توحیدی!

۴۸۵- پیامبر اسلام(ص) وقتی با خدیجه(ع) ازدواج کرد تبدیل به ثروتمندترین مرد حجاز شد و هنگامی که خدیجه از دنیا می رفت تبدیل به فقیرترین مرد حجاز شد و خدیجه از فرط ضعف و گرسنگی جان سپرد! یعنی کل آن ثروت افسانه ای خرج آزادی بردگان و قیامش شد. و آنگاه که خودش از دنیا می رفت تنها ویژگی منحصر بفرد خودش را فقر نامید که بواسطه اش بر همه سروری دارد و نه بواسطه رسالتش! این دین خود- براندازی نژادی است. اینست که پان عربیسم اسلامی، تبدیل به بزرگترین سرطان جهان اسلام شده است و در همسایگی صهیونیزم بزرگترین جهنم تاریخ زمین را برپا نموده است که به

لحاظ تاریخی جنگ بین نژاد اسحاق و اسماعیل است. پس این یک جنگ تمام عیار نژادی و خانوادگی در بطن قوم سامی است که کل جهان را به دور خود بسیج نموده و همه نژادپرستان روی زمین مشغول جنگ این دو نژادپرست ترین اقوام کهن تاریخ شده اند. پس این جنگ نه تنها هیچ ربطی به جنگ بین اسلام و یهود ندارد که اتفاقاً محصول دو نژادپرستی در لباس اسلام و یهود است که اسلام و یهود را وارونه ساخته است. و این جهنم آن وارونگی دین خداست. پس پرواضح است که فقط اتحاد اسلام و یهود و مسیحیت حقیقی می تواند بنیاد این جهنم نژادپرستی را برکند و بشریت را نجات بخشد! و این اتحاد جز از دست شیعیان حقیقی برنمی آید که تنها مذهب زنده ضد نژادپرستی بر روی زمین است. و تشیع ایرانی که تنها تشیع غیرعربی در جهان است اگر بر حقیقت توحیدی دین خود بیدار و عارف شود قادر به این رسالت جهانی و نجات بشریت خواهد بود بشرط آنکه همه آفتها و شرکهای عقیدتی و فرهنگی و عبادی را از جان خود بزداید یعنی هم از هویت خویش، عرب زدائی کند و هم غرب زدائی و هم ایرانیت زدائی! زیرا شیعه حقیقی، ملت و نژاد ندارد و بلکه کل بشریت را نژاد و ملت خود می داند. و این بدان معنا نیست که دست از کشور و ملت خود بشوید بلکه کشور و ملت خود را جهانی سازد و همه را امت محمدی ببیند و مشمول رحمتش! و برای رسیدن به این هدف نخست بایستی لکه ننگ عرب زدگی و غرب زدگی و ملیت پرستی را از جان خود پاک کند که این سه آفت و مرض عظیمی است که از آن در حال جان کندنیم و مردم ما را سه شقه کرده است و به جان هم انداخته است. اگر نیکو بنگرید همه نفاقها و شقاقهای این دهه های اخیر بر سر این سه طاعون بوده است، سه طاعون نژاد! و این است تنها راه احیای ایمان اسلامی- شیعی و برپائی ایدئولوژی غدیر و وحدت وجود عملی!

۴۸۶- شاید شما هم از ما بپرسید و اشکال بگیرید که چرا هر موضوعی را که مورد بحث و مکاشفه قرار می دهیم آخرش سر از زندگی خانوادگی و زناشوئی درمی آورد. پس می خواهید سر از ثریا و کهکشانها درآورد؟ اتفاقاً ما اگر کیهان شناسی هم پیشه کنیم آخر به بحث آدم و حوا می رسیم. یعنی به خود انسان می رسیم زیرا هدف از طرح هر مسئله ای، فهم برتری از انسان جهت حل مشکلی از او و راهی برای رشد و تعالی اوست و این دال بر حق آفرینش جهان است زیرا خدا هم کل جهان را برای انسان آفریده است پس برای درک حقیقت هر چیزی اگر به انسان نرسیم گمراه شده ایم و به نتیجه ای موهوم دست یافته ایم. و غایت کمال هر مسئله ای البته خداوند است ولی ما به انسان می رسیم و انسان کامل! زیرا خدائی جز در انسان کامل شناخته و پرستیده نمی شود. و این مذهب اصالت انسان است که هستی شناسی امامیه جز این نیست. زیرا در الهیات شیعی، خدای منهای انسان وجود ندارد و اگر وجود یابد بی تردید خدای ابلیس و بلکه خود ابلیس است به نام ایده خدا و خدای ایده آل! زیرا تمام تلاش و ترفند ابلیس اینست که حساب خدا و خداپرستی را از آدم جدا کند و بگوید به جای سجده بر آدم، صد هزار سال فقط بلاوقفه خدا را سجده می کنم! خدا هم فرمود: برو به درک!

۴۸۷- نیاز موجود در رابطه زن و مرد، همان نیاز بین وجود و عدم است بطور متقابل! یعنی هر کسی خود عدم است در قبال همسرش که مظهر وجود است. زن ظهور باطن مرد است یعنی ظهور وجود است ولی فاقد خانه وجود! و لذا بدون مرد احساس عدم دارد و فقط تحت الشعاع نگاه مرد احساس وجود می کند اگر ولایت مردش را پذیرا شده باشد و او را به همسری قبول کرده باشد. و مرد هم وجود- دان است بمعنای وجودشناس و خانه وجود! که تا زنش را در خود نیابد احساس وجود نمی کند. و این شرط پذیرش ولایت و مسئولیت زندگی و عصمت زن است و غیرتش نسبت به او! و زن هم این غیرت مردش را با دل و جان پذیرا باشد نه اینکه با آن جدال کند! این منشأ و زمینه حداقل ایمان فطری است که با ازدواج احیاء و آغاز می گردد. که ولایت، مسئولیت، غیرت و عصمت از ارکان اصلی آنست. اینست که رسول خدا، ازدواج را نیمی از دین و اصل سنت خود خوانده است.

۴۸۸- یعنی کم و کیف رابطه زناشوئی از مهمترین عوامل تکوین و تکامل کفر یا ایمان در زندگیست. یعنی میزان صدق و وفا و عصمت و حجاب و غیرت و ولایت و مسئولیت و ادب و انجام وظیفه در رابطه زناشوئی همان میزان پیدایش و تکامل ایمان است و نیز میزان ریا و دروغ و مکر و بی عفتی و بدبینی و وظیفه نشناسی و هرزگی و بی ادبی و بی مسئولیتی و بی غیرتی در رابطه هم کارگاه رشد و تکامل کفر در طرفین است که سرنوشت هویت دین و دنیای هر دو را می سازد. خوشبختی و بدبختی چیزی جز ایمان و کفر هر کسی نیست که اجر یا جزای عملکرد زناشوئی است. دلی که ایمان آورد خوشبخت شده است و دل کافر هم جز بدبختی نمی شناسد. به زبان ساده تر، مؤمنان خود را خوشبخت می دانند و کافران هم خود را بدبخت می دانند در نزد خودشان!

۴۸۹- آنکه بخواهد در دین و با دین زندگی کند ولی اهل معرفت نباشد ابتلای به خرافات اجتناب ناپذیر است که همان ابتلای به اجنه و شیاطین است. در حالیکه کافران بی ریا از این ابتلا مصون می باشند زیرا پشت به عالم غیب هستند. یعنی فقط دین بدون معرفت در معرض شرارتهای غیبی قرار دارد چرا که دین بمعنای حیات اخروی در دنیاست. و آدمی در قلمرو غیب بدون عرفان بدون شک اسیر اجنه و شیاطین می شود و این امر در آخرالزمان که عرصه تقریب و اتحاد عوالم است

هزار چندان شدیدتر است. یعنی نیاز بشر امروز در قلمرو دین به عرفان و علوم دینی امری حیاتی است. جن زدگی و شیطان پرستی اهالی مذاهب در عصر جدید در سراسر دنیا غوغا می کند که به صورت انواع خرافات خودنمائی کرده است.

۴۹۰- در یک کلام، ایمان محصول تقوا و از خود گذشتگی و اجتناب از بولهوسی است. چرا که اگر ایمان، نور وجود خدا در انسان است این نور وجود حاصل گذشتن از خود است زیرا عالم وجود مخلوق از خود گذشتگی خداست. پس انسان از خود گذشته و باتقوا به وجود خدا ملحق می شود و در حریم امن الهی قرار می گیرد و از این حریم، عقل و محبت و معرفت و شجاعت و صداقت و سخاوت و همه ارزشهای الهی رخ می نماید!

۴۹۱- ایمان، نور وحدت وجود در انسان است و راز امنیت و عزت و آرامش و عظمت ناشی از ایمان هم از این وحدت با وجود خدا در جهان و جهانیان است.

۴۹۲- و این وحدت وجود از ایدئولوژی ابراهیم خلیل(ع) تا محمد مصطفی(ص) به کمال رسید و برای نخستین بار از وجود علی مرتضی در غدیر رخ نمود و تا ابد جاری شد: پدران به پسران و حاضران به غایبان برسانند این پیام را تا روز قیامت کبرا...! خطبه غدیریه- و این ایمان کامل است و ایمان نهائی انسان در جهان!

۴۹۳- و این ایمان کامل را ما تحت عنوان «دوستِ دوست» تبیین کرده ایم به این معنا که هر که خدای را دوست دارد بایستی دوستش را هم دوست بدارد وگرنه به دوستی با خداوند نمی رسد. و این دوستی البته در سلسله مراتب ولایت و ایمان جاری شد. نخست در بیعت با علی(ع) و سپس بیعت و پیوند اخوت بین سائر مؤمنان تحت ولایت علی(ع). اینست که برای علی(ع)، محمد(ص) دوستِ دوست بود و برای سلمان، علی دوستِ دوست بود و برای ابوذر هم سلمان دوست دوست بود و الی آخر! و این بنیاد خانواده ایمانی و نزادی است در نقطه مقابل خانواده نژادی که خانواده کفر است. پس آل محمد و آل علی، آل ایمانی و نزادی است نه آل نژاد هاشمی و فاطمی و امثالهم! وگرنه چه ایرادی بر بنی اسرائیل و صهیونیزم وارد است!

۴۹۴- پس در قلمرو روابط بشری، ایمان حاصل پیوند دینی- دنیوی با مؤمنان غیر نژادی است پیوندی تمام عیار و جامع همچون یک خانواده تحت ولایت امامی زنده که حیات زنده ولایت علی(ع) و علیین است.

۴۹۵- و نیز اینکه روابط غیر نژادی مؤمنان و حیات و خانواده ایمانی، قلمرو لقاءالله است و حضور خدا و رحمت محمدی! و ایمان به این حقیقت که حق غدیر و کمال ایمان است که این کمال به مثابه کمال رحمت خداست بر بشر از منظر نگاه و معراج محمدی! و لذا ایمان محمدی و رحمتش که برای نخستین بار در علی(ع) به تمام و کمال متبلور و متجلی شد و در معراج، شهود گردید و این امر به بشریت ابلاغ شد تا اهل چنین ایمانی باشند که رحمت مطلقه خدا بر بشر است.

۴۹۶- همانطور که در آثار قبلی نشان داده ایم حقیقت رحمت محمدی بر عالمیان، حاصل دیدار انسانیِ خدا و لقای خدائی انسان است که جمال خدا را در جمال بشری رؤیت نموده است. و چه رحمتی برتر از این بر بشریت! و علی هم اولین انسانی بود که مشمول این رحمت مطلقه شد. و لذا کل این رحمت پس از رسول خدا در علی(ع) به ودیعه نهاده شد و علیین! و این است معنای ولایت و امامت در اسلام! و باور به این حق، به مثابه کمال باورهاست و اکمل ایمانها و ایمن ترین و الهی ترین و رحمانی ترین ایمانها! و نیز انسانی ترین ایمانها! ایمانی که عین ایمان انسان به خویشتن است در اوج ایمانش به خدا و رحمت مطلقه اش!

۴۹۷- به زبان دیگر تشیع (امامیه) مذهب دوستِ دوست است و لذا سریعترین و کوتاهترین راه رسیدن به خدا و لقاءالله است و لذا فقط عرفای شیعه به لقاءالله رسیدند ولی عرفای سنی مذهب تازه به یک امام و علیین رسیدند مثل مولانا که در کمالش به شمس رسید. ولی بایزید که یک شیعه است به خود خدا و لقاءالله رسید! پس شیعه آخرین و کاملترین مذاهب است و اکمل ایمانها! اینست که علی(ع) می فرماید: صراط المستقیم ما هستیم! پس منکر دوستِ دوست، منکر خود دوست است یعنی کافر! و این سرّالاسرار ایمان است. پس شعار «فقط خدا» جز برای انسان کامل، کفر است. و غدیر، مذهب دوستِ دوست است.

۴۹۸- در واقع آنانکه از راه شریعت و عبادت و ریاضت و مراقبه مادام العمر در جستجوی خالصانه خدا بودند به امام رسیدند. ولی آنانکه در جستجوی شناخت امام بودند به خدا رسیدند. یعنی عابدان به امام می رسند و مریدان به خدا! یعنی دوست پرستان (خداپرستان) در غایت سلوکشان به امام می رسند ولی پرستندگان و مریدان دوستِ دوست (امام) به خدا می

رسند. از این منظر است که بایستی مذهب شیعه را مذهب عشق نامید و دین اسلام را آداب عشق ورزی خواند و قرآن را هم کتاب عشق!

۴۹۹- ولی رسول اکرم(ص) فرموده که انجام شریعت به تمام و کمال بدون داشتن امام حیّ و ولایتش به نفاق می انجامد که اشد کفر است. پس در آخرالزمان ایمانی جز ایمان به امامی زنده به عنوان تنها و تنها مظهر اراده و دست و چشم و جمال و کمال و کلام و رحمت خدا، ممکن نیست.

۵۰۰- علاوه بر ابعاد اعتقادی، جنبه های عقلانی و تجربی و روانشناختی این حق را در سائر آثارمان به تفصیل نشان داده ایم. این حقیقت را پدران به پسران و حاضران به غایبان و دانایان به نادانان برسانند تا پایان جهان! که خدائی جز در وجود امامی زنده به عنوان پیر طریقت شناخته و پرستیده نمی شود. پس ایمان و اعتماد و محبت به او همان ایمان و اعتماد و محبت به خداست و سوء ظن و تهمت و شقاوت به او عین عداوت با خداست و تعهد به او همان تعهد به خداست و الی آخر. نه خدائی غیر از این هست و نه ایمانی غیر از این حاصل می آید. این پیام غدیر است.

والسلام- علی اکبر خانجانی

عید غدیر سال ۱۳۹۲ شمسی